

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷



تبریز  
کتابخانه

۱۳۶۰ - ۴۰

10

20

بازدید شد  
۱۳۸۲

۴۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	خف علانی
مؤلف	محمد بن حسین بن محمد مرعشی
موضوع تألیف	طب
شماره دفتر	۱۳۰۱۷
شماره	۳۴۷۳
۳۰۶۵	۵۵۲۹

خطی - فهرست شده  
۲۰۶۵



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷



بازدید شد  
۱۳۸۲

۴۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	خف علانی
مؤلف	میرزا حسین بن محمد مرعشی
موضوع تألیف	طب
شماره ۳۴۷۳	شماره دفتر ۱۳۰۱۷
۳۹۵	۹۵۱۴

تفتیش شد  
تاریخ

۱۳۴۰-۱۳۴۱

خطی - فهرست شده  
۲۰۶۵



خطی - غیر  
۶۵

کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۵۷

بیتان بایکسکله بایکسکله

مجلس مجمع ادب

عالم رب الدوله

بخدمت مولانا محمد رفیع صاحب  
مدرسہ اسلامیہ

نائب علی اورد  
انتهای نامه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تبریز

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی

کتابخانه

سید

نقل از کتاب تاریخ

و تو میدی و امیدواری معلوم کرد بدین سبب این کتاب بود و بخش کرده امد علی

عليه وقسم على د ومقاله كرده امد مقاله اول از مجله شخص الله تدبير حفظ الصحه و بار مقام

شازده بابت **باب اول** در تدبیر هوا **باب دوم** اندر تدبیر فصلهای سال **باب سوم**

اندوید پیر شهر و مکن **باب چهارم** اندوید پیر جامه پوستیدن **باب پنجم** اندوید

عند باب ششم اندر مدیوناب باب هفتم اندر مدیوناب باب هشتم اندر مدیوناب

غذا باب ششم اندر مذهب اباب **باب هفتم** اندر مذهب یوشاب **باب هشتم** اندر مذهب



تدبیر میدادی و خواب باب **نهم** اندر تدبیر حرکت و سکون باب **دهم** اندر تدبیر استفراغ  
یدادی و مهل باب **یازدهم** اندر تدبیر استفراغ یدادی و بی باب **دوازدهم** اندر تدبیر  
فصد و حجامت باب **سیزدهم** اندر تدبیر استفراغ غفای دیگر باب **چهاردهم** اندر تدبیر  
اعراض نفسانی باب **پانزدهم** اندر تدبیر پیران باب **شانزدهم** اندر تدبیر مسافران  
مقاله **دوم** اندر تقدیم المعرفة و این هفت باب است باب **اول** در شناختن بیماریا  
**دوم** در شناختن نفع باب **سیم** در شناختن علامات امیدواری و سلامت باب **چهارم**  
در شناختن بحران باب **پنجم** در شناختن علما که بعلتهای دیگر ذایل شود باب **ششم**  
در حالها که در تن مردم پیدا یابد و نشان بیاری باشد باب **هفتم** در شناختن  
مرکب بخش **دوم** در عملی و این هفت مقاله است مقاله **اول** از بخش **دوم** اندر و صیهها که  
لطیب و در علاج کوش بران باید داشت مقاله **دوم** در اسادت کردن بعلای بیماریا  
از آبپای و آن مجده باب است باب **اول** در بیماریهای سرد و داغ باب **دوم** در **درمراض**  
باب **سیم** در امراض کوش باب **چهارم** در امراض بینی باب **پنجم** در امراض دهان و زبان  
و حنجره و حلق باب **ششم** در بیماریهای نزل و زکام و سرفه و سوسه و ذات الجنبه و ذات  
الریه و ضیق النفس باب **هفتم** در بیماریهای دل باب **هشتم** در بیماریهای معده باب  
**نهم** در انواع اسهال باب **دهم** در تدبیر انواع قولنج و غیران باب **یازدهم** در امراض  
باب **دوازدهم** در امراض جگر باب **سیزدهم** در امراض سپهر باب **چهاردهم** در انواع  
یرقان باب **پانزدهم** در انواع استسقا باب **شانزدهم** در امراض کرده و مثانه و خصیه  
و ذکر باب **هفدهم** در بیماریهای خاصه زنان باب **هجدهم** در اوجاع مفاصل و فقرت  
و دوالی و داء الفیل مقاله **سیم** در دستهای حصیه و ابله و مانند آن مقاله **هجدهم**

در اما سها و ریشها و جراحاتها **مقاله پنجم** در علاج شکسته استخوان و کوفتی **مقاله ششم**  
در بد پیروزی و ان پاك داشتن بنه است **مقاله هفتم** در علاج زهرها و این مختصر  
در د و مجلد نهاده اند بر قطع مقلول ناپوسته اندر ساق موزه بتوان داشت و بجهت  
این مختصر اخف علای نام نهاده و از ایزد تعالی تمام کردن این مقصود را خواسته  
انکه ولی ذاك والمعين اليه **باب اول از مقلول اول** در بد پیرو هوا بیاید دانست  
که اسباب تند رستی و بیماری ششروع است و اطبا این را اسباب سته خوانند  
وان هوات و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفرغ و احتقا  
و اعراض نفسانی و اندر حفظ صحت بد پیرو این سببها واجب است که از هر يك که هر که این  
سببها چنان باشد که باید سبب تند رستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب  
کرد و از این سببها هیچ مردم نزدیکتر و لازم تر و غیر و محتاج از هوانیت از هر يك که  
تن سبب سته قوه است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش تن توانند کرد  
مکن عیاجی روح و ماده روح هوات که مردم از این نفس میگیرند و بدین سبب از هر يك  
که بیرون تن حیوان است هوات که مانند دود و بیرون رسیده تراست اگر چه هوا گرم و  
تراست اما این هوا که نزدیک است بقیاس مزاج روح و حرارت غریزی سرد است این هوا  
که بدین زدن تا مجرات غریزی رسد با روح بیا میزد و گرم شود و بجود و اگر بدین  
زدن دیگر از روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدین زدن دیگران  
هوا از روح جدا شود و هوای تازه اندر آید و مدد روح گردد و راحتی از آن هوا  
تازه بروح رسد بدین سبب و حرارت هوای تازه و راحتی باشد عظیم و دلیل این  
این هوا که نزدیک است بقیاس مزاج روح سرد است آن است که هرگاه اندر کرمها



هوای جنبانیم خلی هوای بیاییم از بهر آنکه این هوا که حماس پوست و سکن است اندر  
سکون از پوست ماحراری یافته است و کیفیت آن همچو کیفیت پوست ماکسته و حشمت  
از چیزی که مانند او باشد خبر نباشد و هرگاه هوای جنبانند آن هوا که حماس  
است در دود شود و هوای دیگران حماس پوست شود و پوست از کیفیت هوای تازه  
خبر یابد و بیاید دانست که این هوا که نزدیک پوست است هوای محض نیست لیکن  
با بخارها و غبارها و دودها آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرفته و همچنین در فصل  
از فصلهای سال از طبع خوشتر گردد و سبب بیماریها گردد و بهترین هواها آن باشد  
از بخار دیر و دیگر آنها و مرغزارها و بخار درختان و درختان بد چون بید  
وجود و چون بخار بالی که در وی کرم و باقی و سیر و جری باشد و از بوی امک  
و عفونات دور باشد و در میان درختان بنوه و دیوارهای بلند نباشد و از جانب  
شمال گداه باشد و اندر تابستان غبار ناک و در زمستان نمناک نباشد و حرکاتش  
معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و دوی زد نماید و تشنگی آورد و دلگیری  
و قوتها ضعیف کند و اندر رطوبتها بروز ی غفونت پدید آرد و مرد سرد مزاج و خدای  
بیماری سرد را سود دهد و رطوبتها تحلیل برد و سام بکشد و هوای سرد اندر  
بیشتر حالهای مردم تند است سود دارد و بادها و غلیظ گرداند و بدین سبب  
اما سها و جراثیمها کمتر باشد لیکن ذکام و نزله بسیار افتد و سام بسته شود و  
درشت گردد و هوای تر مردم را غرا سود دارد و پوست را نرم کند و هوای  
خشک ضد این باشد و هوای غلیظ هوایی باشد که در وی ستارگان خورده را  
نتوان دید و در مردن در وی خوش نباشد و هوای نمناک زیان کار تر بود از

هوای

هوای غلیظ و هوای خانه کران تر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا بد باشد  
بخارها با وی بیامیزد انوقت هوای خانه از هوای صحرا جبر تر باشد و هرگاه و با قوت  
کند بخور عود و عنبر و مصطک و کند و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب  
و چوب کدو و کز و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا نماید و سرکه اندر خانه  
خانه پراکندن سود دارد خانه اگر اندکی آنکه در وی حل کنند منفعت تمام دارد  
باب در مراند قدیر فصلهای سال اما در فصل بهار بادها که در فصل زمستان  
اندر تن مردم کرد آمده باشد و فرده پیش از آنکه از حرارت تابستان گذشته و  
منبسط گردد کم باید کرد بدو وجه و چهارم آنکه طعام کمر و لطیف تر خوردند و  
را از طعام کرم و تر چون رشته و تنماج و گوشت بسیار و از طعامهای تلخ و شور  
کند و هر باد باد پیش از طعام اندکی دریافت کند وجه دهم آنکه استفراغ کند تا  
مکر شود و اولی تر استفراغی در فصل بهار خون باشد و در فصل تابستان ریاضت  
و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و اسودکی باید کرد و مشرب و شراب و غذا باید  
که میل بخنک داشته باشد و کسافی را که فی توانست کرد فی باید کرد و چند بار میل  
قوی نباید خورد و مثل تر هندی و الوی بخار و آب میوهها و آب لبلاب و خیارشور  
و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد **صفت سفوف بنفشه** بکشد  
بنفشه خشک هفت درم قاده درم و بکوبد و بپزد و با هم چندان و شکر سوده بیامیزد  
و آب سرد بخورد و فصل تابستان پیران و مرطوبان و غذا و ندادن مزاج سرد و بیمار  
سرد را سود دارد و در فصل خزان از گوشت قدید و گوشت صید و جماع و از هر چه  
خشک فزاید دور باشد و شبها بر امتلاهی معده نشاید خفت زیرا که موجب تشنگی

در فصلهای سال

بیماری



میشود و از کهای نیرزد و از خشک بامداد خود را نگاه باید داشت و در آب سرد نشستن و در آخر فصل استفرغ کردن بداری سهل صواب باشد و قی نباید کرد و شراب کمی منزهج باید خورد و در فصل زمستان ریاضت بسیار و غذا بپوشاید خورد و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد غذا با اندازه باید خورد و ریاضت نباید کشید و اگر زمستان اسفند با بجا و قلب خشک و کباب و مانند آن باید خورد و هر چه با دانه و کره و غیر آن و شراب صرف باید خورد و هر که در زمستان بیاض شود زود تدبیر استفرغ باید کرد از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضه پیدا نمیشود و اسهال و استفراغ در زمستان صواب باشد از آنکه بداری قی **باب سیم در تدبیر شهر و مسکن** هر مسکنی که سمت آن بلند تر باشد هوا و نیم آن خنک تر باشد و شتر و دمنزدن در آن هوا اسان تر و هر مسکنی که نشیب تر و هوای آن گرم تر بود غذاها بد دم نزن در وی ناخوشت و هر مسکنی که از جانب کوه و از یک جانب دریا هوای آن تر باشد و باران بسیار آید و اگر زمین سخت و خشک باشد و کوه آن سنگ باشد مضر آن کمتر باشد و اگر کوه آن گل باشد و زمین آن رطوبت باشد تری آن زیادتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفوقتها و بیماریهای غرضه بسیار افتد خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها که کلانگی کوه و نوری زمین و نشیب آن جانب شمالی باشد و دریا از دو جانب جنوب باشد و با بیماریها اندران شهر بسیار افتد و که در میان شوره و معدن کوکرد و نفت و مانند آن هواها از اعتدال دور باشد و مسکنهای میان دشت و خشک باشد و مسکن دریا تر باشد و مسکن کوهی اگر کوه مقابل مشرق بود هوای آن درشت باشد و مردم آن در از عمر و درختان

باشند

باب سیم در تدبیر شهر و مسکن

باشند و مسکن آن زمین کلانگیر باشد و کوه و دریا از وی دور بود و هوای آن معتدل و خوشتر باشد و مسکنی که اندر لطیف یعنی نپتان و میان بیشه باشد خاصه که خشتانی و غیر آن بسیار قولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا باشد هوای آن درشت تر باشد و اگر نهاد شهر پادشاه باشد باید که خانه بلند سازد و همه خانهها که در وی بود روی سوی مشرق کند و گذر شمال در وی کشاده کند و چنان سازد که شهاب آفتاب در پیشتر خانهها در افتد و سقف خانه بلند و درها فراخ کند معتدل آید **باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن** هر جامه که مردم پوشند نخت جامه از آن گرم گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم را گویند که مردم را گرمی بیشتر دهد که از وی گرمی پذیرد چون جامه قشیمین و جامه خنک جامه را گویند که گرمی از بین بپزد از آن پذیرد که مردم را گرم کند چون جامه کتان و جامه پنبه میانه این دو و این بیش از آن گرم تر است و از پنبه خنک تر و جامه زبر و خالدار تر را گرم کند و جامه زمستان آنرا گویند و آنچه بین از سفید چون کتان و آنچه قصاصت دارد و جامه تابستان باشد و جامه درشت تن را لاغر کند و پوست را سخت و جامه نرم ضد این باشد و سمور و روباه و مرغری پش را گرم کند و پوست بزه نیز گرم باشد و حرار استخواب کمتر از حرارت بزه و روباه بود و قاقم بجناب نزدیک تر است و حواصل کمتر از هر دو و جو و هر دو جامه بهاری و خراپیت **باب پنجم در معرفت غذا** غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ معنی دارویی نباشد چون بزه و میوه و آنچه ازین قبیل بود از غذاها دوائی خوانند و ازین نوع چیزها بر سبیل علاج نباید خورد از بهر آنکه هر چه لطیف کشته است خون را جو زاند و صفرا زیاده کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم افزاید

باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن

در معرفت غذا



لیکن غذای نیک با کوزه است از کدوم افتنا رسیده و گوشت کوسفند چمنه برود  
واسوده و شیر نیما که در خوردن فراج شخص باشد و مانتده تر غذای نیک  
از میوه انکور و انجیر است که تمام رسیده باشد اما انکور با رسیده که باید بچند  
روز اونک کرده باشند و انجا که خرما غالب است خربای و طب تر باید خورد و هر  
و که از غذای نیک فضا بداید زود است فراغ باید کرد بطریق که سهل تر باشد که  
عادت دارند و هرگاه که از غذای دوائی چیزی خورده باشند بر عقب آن چیزی که فضا  
ان باشد بیاید خورد تا مقصرت کمتر کند ضرر بیش از دارد چنانچه اگر خیار و کدو و کدو  
و مانند آن خورد و از مقصرت آن ترسد سیر کند تا دفع و مانند این بر عقب آن بیاید  
خورد و اگر سیر و دفع و مانند آن خورده باشد چیزی چون بزرگ خرفه و کدو و کدو  
خیار بر عقب آن بیاید خورد و اگر طعام غلیظ خورده باشد که از آن سده تواند کند  
چون هر چه و باجه و نان فطیر و حلوا از ناسته چیزی که سده بکشد و لطیف کنند  
بود بکار بود چون آبکامه و کبریا سرکه و چند ریخته و خردل خشک کرده و دیگر روز  
سکجنین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزهای تیز و شور خورده بر عقب آن چیزی  
تند و تر چون خیار و کدو و مانند آن بیاید خورد و در تابستان مبه اولی و طعام  
همیشه بر شهوت صادق اولی تر که خورند و هرگاه که شهوت پدید آید در طعام خورد  
تا خیر نیاید کرد و چندان باید خورد که چون دست از طعام باز گیرد هنوز شهوت طعام  
باقی باشد و پس از آنکه طعام خورده باشد طعام دیگر خوردن معده و اگر از آن کند  
سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد که روزی چیزی خورد و ریاضت  
بسیار کند و پیش از آنکه از خواب بیدار شود اندکی جوارش معتدل موافق فراج

با کوزه

با اندکی شراب صرف باید خورد و اندر طعام خوردن تریب نگاه دارد و هر چه از آن  
و لطیف تر و اشامیدنی باشد سخت باید خورد مثلا سخت شور با باید خورد و آن  
ترید پس گوشت و پس از ریاضت و ریخ چیزهای لطیف چون شیر و ماهی نان و مانند  
آن نباید خورد از هر آنکه معده کرم شده باشد و چیز نازک زود در معده تباه شود  
و اخلاط تباه کند و اگر کسی را که غذای بدی کوارد بدان اعتنا نباید کرد از هر آنکه  
بروز کار حلطهای بد تواند کند و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که اندوان  
مقصرت باشد و کرم و میوه آن خوی کرده باشند انکور و هر آن غذا بهتر از غذای باشد  
که در آن مقصرت نباشد که اگر غذای نیک باشد ایشان را زبان دارد و آن کسان  
از آن غذا بهره یارند کرد و چند گونه طعام مختلف اند و لیکن تریب خوردن سخت بداید  
و مدت دراز یعنی طول دادن در خوردن غذا خوب نباشد چرا که لقمه نخستین هضم  
پذیرد و لقمه باز پس از آن دو یافت و هضم ناهوار شود و بهتر است فواید آن  
طعام خوردن است که اندر روز سه بار طعام خوردند بیک روز تا با ممداد  
و بیک روز از نماز پیشین و هر که اندر بیک روز دو بار طعام خوردن عادت اگر بیک باز  
ضعیف شود و اگر بیک عادت کند ضعیف شود و کسلائی و امتلا تواند کند و کسی را  
که معده کرم باشد بهتر آن بود که با ممداد لقمه چند نان یا شراب غوره یا شربت انار  
یا شربت لیمو یا شربت ریاس و مانند این بخورد پس ریاضت مشغول شود و طعام  
باید که اندک خورد و پراکنده و چنین مردم را چون کرسنه شوند صفا اندر معده  
بسیار شود و چون طعام خورند در معده ایشان تباه شود و هرگاه که رجوع تباه  
شدن طعام را بیافت زود طبع را کرم کند و معده را از آن پاک کرد از باب



کرم یا شراب الوبالو و مانند آن چیزی دهد و هر که از پس طعام بخورد خفت نمی باید  
رفت تا طعام از مده فرو رود پس بخشد و هر که اندک متندی چون طعام خورد  
کرم شود و بر اینچنان طعام که کفایت بود یکبار نخاید خورد و ببقای قویاید خورد  
و پورا قوه هاضمه کمر باشد طعام اندک و لطیف تر باید خورد و از جرم گوشت  
باید داشت و برقی قناعت باید کرد و خداوند صفرا را غذاهای سرد و تر باید خورد  
چون کتک و جوجه و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش مقشر با کدو و اشهای ترش چون  
و رباس و اسال اینها و خداوند سودا را غذاهای گرم و تر چون رشته و اسفید باج  
با گوشت فربه و تخم مرغ نیم پخت و مرغ فربه و مبرود و مرطوب را غذای لطیف و گرم  
باید خورد چون مخواب و اسفید باج خاصه بگوشت کجشک و کبک و تند و گوشت  
اهو و بط فربه و قوالب و دایچی و زیره و کروی و ستر خاصه قلیه ابکا به بعضی  
اند و سیر و جوجه و قلیه خشک چنانچه گوشت سرخ از سفیدی جدا کرده باشند  
و پروغن جود بریان کرده و با روغن زیت و روغن مغز و دالو و غذای لطیف و تنگ  
بهر نگاه دارد و فضولی از آن کمتر فراید و غذاهای لطیف زود از معده هضم شود  
و غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذای غلیظ از بهر قوت خورد بر کمر سینه صادق  
باید خورد و کمتر باید خورد تا نیک هضم شود و قوت فراید و غذاهای خشک چون  
کاردوس و عدس و گوشت نمک شود شهوت طعام میرد و لون بشره تیره کند و قلیه خشک  
نماید و غذاهای چرب کسلانده و سست و شهوت طعام میرد و طعامهای سرد  
و سست اند و ترشها اعراض پیری پدید دارد و غذاهای شور و تیز چشم را زیان  
دارد و مضرت ناگواریدن نان بیشتر از مضرت ناگواریدن گوشت بود یعنی قوت

سلامت از ناگواریدن نان کمتر از آن باشد که از ناگواریدن گوشت و حبوبات و غذاهای  
اندک بگذرد بگوشت با هم نشاید خورد چون غوره باد و غ و هیچ دو از پس آنرا نوش  
الو و شفتالو و زرد الو نشاید خورد و سکیاج و غوره با ماهی شور و گوشت نمکود را  
سرکه و شیر نشاید خورد و بدان نشاید بخت و گوشت مرغ با جگر نشاید بخت و از پس  
هیچ میوه تراب بخ نشاید خورد و انگبین و خربزه از پس هم نشاید خورد و سیر و پیاز با هم  
نشاید خورد و گوشت بریان که از نور بد دارند نشاید فوشید و از حبوبات خورد نباید  
کلفت و سرکنش تواند کرد و شیر و شراب اندک و زخوردن فترارد و از پس ضد  
و حجامت چیزهای شور خوردن کمر و هقارد و سرکه اندک و ترشی که مس و از پس بود نشاید  
داشت و روغن و شیر اندک و طرف مس و روغن نشاید داشت و ماهی تازه و شیرین  
تر و خایه مرغ بیکجا نشاید خورد و باطله و جگر با بیکجا نشاید خورد **باب ششم اندک**  
**تدبیر** آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی آتش و بسبب گرمی هوا گرمی  
در وی پدید آید بی آنکه چیزی با وی بیامیزد و هر که آب خشک ننیزد مگر آفت که فسد  
و هر که کوهراب تری فرقی ننیزد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر شود فعل خاصه آب  
تری کردنت و اگر گرمی کند یا خشک بسبب چیزی کند که با وی بیامیزد یا بسبب کفایت  
که از چیزی دیگر پذیرفته باشد و آب باران تری فرقی از اجزای دیگر کند و باران  
زمستان خالص از باران تابستان باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب در زمستان ضعیف  
و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای سخته نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر  
مندان باشد و باران میانه این دو باشد و آب باران اگر تنگ باشد آنرا دود عفن شود  
از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود عفن شود و اگر چوباشند دیر عفن شود و بخ



که اذاب نیک فرجه باشند و برخی که بر زمین پاک آمده باشد فرقی نیست میان آنکه او را در آب  
 آفکنند یا آنکه آب را از بیرون سرد کنند و آب سرد خداوند در د عصب و مانند او را زیان  
 و آب دریا و آب شور بیماریهای سرد و تر را خداوند نمرس و وعشه و استسقا و فالج و ریش  
 دارد و خداوند ریشها و علقها را سود دارد و اگر آب خوش را نمک در آفکنند و بجوشانند  
 همچو آب دریا شود و منفعت آن بدهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش را در  
 و سخت اسهال کند بر طبع و اخشک کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و آب تیره سنگ  
 در کمره و مثانه فولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده ارد و تشنه را خورسندی  
 و آب سرد باعتدال همه تشنه ستها را سود دارد و معده گرم همچو کواش بود و دل  
 گرم را بجای گرمی هوای خنک باشد و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها دفع کند و  
 نکند از د که خون تباه شود و لیکن آنرا که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم با دها  
 بشکند و قولنج را سود دهد و اگر در بول کند و حیض فرود ارد و آب چاه و کاز  
 قیاس با جوی بد باشد و آب جوی و چاه با هم نشاید خورد و آب ایستاده خاصه آنکه  
 دو میان درختان بود و نیستان سخت بد باشد و سپرد را بزرگ کند و همه در دها  
 و احشا را زیان دارد و باشد که استسقا ارد و غلظتها بد فولد کند و ابهای بد  
 با صلاح توان آورد بتدبیرهای بسیار بهتر و اسان تر آن است که آب را با خال یا که  
 بیا میند و بجنبانند و بپزند و بکند از بد تا صاف شود و مختصر آنکه یا خاک پاک همچو  
 و آب غلیظ را با شراب باید خورد یا با سیر و آب شور یا سرکه و سکنجبین و اگر چیزی را  
 چون زرد و زعفران و خسران سرد روی آفکنند یک روز متفران باز دارد و این پنج  
 با شراب خورد یا با چیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ یا چیزی چرب یا شیرین باید خورد

از قهوه کنند

آب تیره باشد با سیر باید خورد و بویاق هر ابجای مخالف با ذات خاصه بیکر بود  
 و با آب ایستاده هیچ چیز کم نشاید خورد و چغهای خنک باید خورد و آنجا که آب اندک  
 بود و در دها گرم باشد آب را بیکر بیا میند قشنگی کمتر ارد و اگر تخم خرفه بگویند  
 و بیکر بیا میند قشنگی کمتر ارد و با آب که حاجت باشد و بر سر طعام آب بیاورند  
 خورد و اگر کسی را صبر نباشد آنک آب سرد بخورد و هر چه سرد بود قشنگی بهتر  
 و صبر کردن بر قشنگی مبرود و مرطوب را سود دارد و محرر را زیان و آب خوردن ناشنا  
 از چیز گرمای سخت زیان دارد و اگر کسی را اذاب خوردن نباشنا صبر نباشد با شراب  
 مزوج کند زیان کم تر دارد و اندر زمستان اگر شراب که با آب مزوج کند و نباشنا خورد کم  
 گرم باید کرد و اندر تابستان سرد و آب سرد خوردن شب که از خواب بیدار شود  
 زیان دارد خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محرر و مخمور را زیان کم تر دارد پس  
 طعام گرم و آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب در دهان تحت نگاه دارد پس  
 بود و اگر قشنگی در عین درد غلبه کند صبر باید کرد و بخفتن با طبیعت در خوابان  
 ماده و اگر قشنگی می آورد بپزند و تحلیل کنند و اگر بر قشنگی کاذبه آب خورد شاید که  
 قشنگی زیاده کرد از هرا آنکه ماده مدد می یابد و قوی میشود تخم بادیان و آب بادیان  
 قشنگی کاذبه را زایل کند **باب هفتم اندر تدبیر شراب** شراب اگر چه در دین اسلام حرام  
 است لیکن چون در ولتمای دیگر مباح بوده و طبیبان سود و زیان آن را در کتاب آورده  
 و بعضی مردمان لذت و منفعت میطلبند و از آنجا که طریق علم طبابت واجب است و منفعت  
 آن باز نمودن اما منفعت شراب آن است که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است  
 که تن مردم بدان زنده است بدین سبب حرارت غریزی بیفزاید و طعام را هضم کند

اندر تدبیر شراب



و خلطها می خام را بپزند و بکندازد و بعضی با سهال و بعضی با دراز و بعضی بقیه دفع کند  
و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت کند هرگاه دست از آن باز دارد و هضم  
اوتابه شود و حرارت غریزی ضعیف شود و قوتهای همداندهای او ناقص گردد و خلطها  
که بمرق و اسهال و ادرار و فی دفع میشود در تن او بماند و بسیار کرد و بیماریهای  
کوناگون تولید کند و دیگر رفع او است که زنک روی را برافزورد و قوت روح و قوت  
دیگر اندامها را مدد کند و در کما از اخلاط بد بسوید و شہوت کلی برود و قوت و قوت  
ها بکشد و در کما از اخراج کند و غذا را به اندامهای تن برساند و خواب خوش آورد  
و یاد زهر زهرهای سرد است مثل افیون و سوکران و ماستدان و کریم زده و اسیر  
قوی کرم کرده عظیم سود دارد خاصه بناشتا و این منفعتهای آنوقت بود که بوق و لذت  
بود و هرگاه از وقت و اندازه بگذرانند هر مصرت کرد از بهر آنکه منفعت بزرگ در  
مشراب است که حرارت غریزی را غذاست و او غذا پذیرنده و انگاه قوی باشد که غذا  
با اندازه او باشد چون غذا افر و تر شود قوت هاضمه و غذا پذیر از ضعف کرد و در  
عاجزاید و چون در قوه عاجز آیند ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت  
غریزی همچو آتش بود که اندکی باشد و هیزم بسیار برود نه یا چنانکه آتش اندک  
از خیزد آید هیزم بسیار عاجزاید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از هضم شراب  
بسیار عاجزاید و ضعیف شود و بدین سبب هرگاه افراط کند بیم باشد که بمقاجا  
اند میان شراب بمیرد از بهر آنکه شراب زود با خون می آمیزد و هر که که بسیار کرد  
هر در کما از اندامها چون شش و جگر و دل پر گردد و هوای که مدد روح است  
گذرد در تن نماند و در حال بمقاجا فرو میرد یا چون و سواس و مالتی و کندی

و در

و در آن صواب و خیر که خشم بدیداید و تباه شدن حواسها و ترسیدن و بیدار  
بی سببی و سکنه و خناق و وعشه و فترس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی  
نهای محرقه و استسقا تولید کند و این علتهای در کتاب ذخیره یاد کرده شده است  
بعضی مردمان که هرگاه مذمهای بزرگ خورند و پرست شوند و اگر مذمهای کوچک  
خورند زود مت شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان کرم نباشد و چون کرم نباشد  
از دفع بزرگ بخار بر نتواند آنگشت و چون بخار شراب بدماغ نرسد و پرست شود  
و از دفع کوچک بخار زود تر تواند آنگشت بدین سبب از بخار شراب زود دماغ ایشان  
مست گردد و زود مت شوند و باید دانست که محرور شراب سفید رقیق و نیک  
مواضعت باشد و اگر شراب غلیظ و ابکع کوفه بچکانند رقیق شود و بجای آب باشد  
خاصه اگر مزج باشد و شراب زود قوی تر باشد هر چه رنگین تر قوی تر و پیران  
و مرطوب و اشاید و شراب سیاه غذا بیشتر دهد لیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب  
زود باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی که طعم و بوی او ضعیف گردد  
و آتشاید لیکن از فعه و پر بیرون شود و شراب خوشبوی را بجای گویند خداوند  
حققان و غشی را موافق باشد و شراب ناخوشبوی اخلاط بد را قزاید و شراب شیرین  
فرید کند و او از صافی گرداند لیکن سده ارد و بد کوارد و جگر و سپرز از زبان  
و شراب تلخ زود کوارد و سده بکشد و خلط بلغمی را لطیف کند و شراب رقیق  
زود بر کما بگذرد و بدماغ برورد و مست کند و ادرار بیشتر کند و شراب غلیظ  
صدایان باشد و شراب خام ناخوشیده را مستی و هشیاری زود تر بود و فراط  
زیاده کند و خون صافی گرداند لیکن بوی دهان از مداومت آن ناخوش گردد



و دماغ و اتوی فزاید و شراب جو شده آنچه تلخ باشد کوانده تر بود و بسیار  
 از وی دیر تر بود و خارش قوی تر بود و نشاطان همچو نشاط شراب خام بود و شراب جو شده  
 شیرین سنک و ریک اندر کرده و مثانه بدیدارد و باشد که استقامت احدی کند و  
 مویری را رطوبت و حرارت کمتر از شراب نکلوری باشد و غذا کمتر دهد و فتح کند  
 و اگر مزاج ایشان سرد و خشک بود نباید و انواع شرابها که از بویج و کاه و رس و غیره  
 کنند از آن جمله شراب فشرند و فعل و منفعت شراب از آن نیاید جز آنکه دماغ را غلیظ  
 کند و شراب کهن حکم دارد و دارد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که  
 اسهال کبیدی کند و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و ریاس و مانند آن  
 ساخت و نقل آقا و نوشی ترنج باید کرد و هر که د شراب خوردن صداع اورد نقلی  
 آقا و باید و اندک مایه آب سرد اندر میان هر دو سه پاله شراب خورد تا قوت شراب از  
 دماغ باز دارد و هر که دامعه کرم باشد و ضعیف جلا اس و ابی ترش نقل کند و اگر  
 معده سرد باشد نقل کوفی و سعد و قرضل و پوت ترنج و هر که میان شراب فی باید  
 دارد نقل زبده و نمک و پوت چنه که بر ظاهر او باشد اندر دهای نگاه دارد و بنبرد  
 شراب ناشنا دماغ را و عصبها را زیان دارد و کشج ارد و خرد ذایل و متی تواند  
 مزاج مکرر و دماغ را آب کند و بیادریهای معباد و بیم سکنه و بمفاجامردی بود  
 کورک نارسیده و شراب سخت زیان دارد و حرارت و قوت غریزی را تحلیل کند و کسی  
 که خواهد اوستی زد و بسیار شود سرکه باب بیاز بیامیزد و مقدار دو سه پاله بخورد  
 و دغ ترش و برف کداخته و کافور و صندل بویید و روغن کل و سرکه و کلاب و سرکه  
 و اگر کسی خواهد که مست شود یا عضوی را علاج کند بخواهد و قشور بویج بنزد تا آب بویج

بکشد

و با شراب بیامیزد و بنوشد و هر که خواهد بسیار خورد و دیر مت شود اگر هر روز با  
 آب و زنجبیل روز که آنکوش سفید باشد و آب آقا ترش از هر یکی مثلاً ده درم و سرکه  
 بچند درم بهم بیامیزد و بکوفیه بدهند و اگر مبرد باشد سدای خشک و زبده و  
 نمک بر آب بکشد بکوبند و آب بچکانند و برشند و اقراض کنند و خشک کنند  
 پس هر ساعت بساعت دهان را بدان خوش کنند **باب هفتم اندر بیداری و خواب**  
**و بیداری** بهترین وقتی خواب را افوق است که طعام از فم معده فرو رفته باشد  
 و در قعر معده افتاده و قوه هاضمه معده در آن تصریح تمام کرده باشد و معده  
 خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تورا لفر کند و خوار و  
 بیاریهای رطوبی و ترله ارد خاصه اندر زمستان و رنگ روی را آباه کند و  
 راست سازد و کسلائی و سقوط شهوت دارد و زیان کادترین چیزی خداوند  
 مزاج سرد را بسیار خفتن است و کسائی که بر روز خفتن عادت کرده باشند بتدریج آن  
 عادت باز باید گشت و خواب روز بجای خواب شب نایستد و روی را زرد کند  
 و قوت خواب نخست بر بیلوی راست باید خفتن بکشدان پس بر بیلوی چپ باز گشت  
 و شکر اکرم باید داشت و چیزی گرم چون سمور و مانند آن بر سکه پوشیدن و اگر  
 شکم چسپید صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را فیک هضم کند و بوش  
 با زخفتن زیان دارد چنانکه فضلهای را منفذان از سوی بینی به بیست است و  
 بینی و کام بسوی سرمیل کند بسینه و عصبها فرواید نزلد و در د عصب فاج  
 و در د پست تو لکند و از آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکنه تو لکند  
 کند و بیخوابی و شب ناخفتن کوهرد دماغ کم کند و طعام و شراب خام و ناگوار

در این باب  
 از بیداری و خواب  
 و از شراب و شراب



نماید و قوت را ساکت کند و خواب با مقدار زیاد دارد محکم آنکه در شب غذا هضم یافته  
 باشد و معده خالی گشته همچنان باشد که کسی بر کرسی نشسته و احوالها بیقرار  
 و معتدل که هوا باشد و او از آب و اسهال که سخت نزدیک نباشد خواب آورد  
 مانند کسی در پنج بید و مالیدن بسیار و شرب مزوج خواب آورد و گساید که از آنجا  
 رنج باشد نلک دارند که تکیه کند و چشم فرازد کند و از آنکه مایه غنودگی که باشد  
 باز دارند و کتاب خوانند و پیش و جماعت بشینند و سمرها گویند تا ملول نشود پس  
 تاگاه از پیش و برخیزند و چراغ نشانند و در حال غصه باب **خمس** اند **بدر حرکت**  
**و سکون** بدانکه حرارت غریزی از سببهای بیرونی برآید و از آنکه اندک تحلیل  
 رود و حاجت است بدانکه تا عوض او باز دارند و انرا مدد دهند هم از کوه خوش و  
 حرارتی که در اندرون و بیرون بوسه دهد غریبت و از کوهان نیست و حرارتی که  
 انرا شاید هم از کوهانست جز حرارتی نیست که از حرکت اندامها خیزد از بهر آنکه چون  
 شخص حرکت کند اندامهای او گرم شود و حرارت غریزی فروزد و مدد یابد از کوه  
 خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر صحت ریاضت است از  
 جهت آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله که هر روز اندر تن بماند انرا  
 برد و بهترین وقتی ریاضت را آن باشد که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده  
 و روده از فضله طعام خالی گشته و نخت که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرمایند و او را  
 بمالند و به پنج سخت تو مالند پس ریاضت مشغول شود و چون از ریاضت فارغ شود  
 باز او را بمالند مالمه نرم و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها بکشد و  
 عصبها دراز کند و نفس را بکشد چنانکه فضله که بر ریاضت دفع شده بدین طریق دفع

شود

در این بین که حرکت

شود و مدت ریاضت چندان باید که تنگ و روی او فروخته شود و حرکت نباشد انرا  
 و هرگاه که مانند کسی بیدارید و غرق آمدن گیرد از ریاضت باز آیند و ریاضت بر کرسی  
 دارد و انواع مالکها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع است **قروی** **غلیظ**  
**و روی** و هر سه گفته اند نوعی دیگر هست که انرا **شفی** خوانند اما **قروی** مانند مالکها  
 که اگر مدت بروفتند یا حرکت کنند الحی باید چنانچه از قروح یابند و سبب آن فضلها  
 رقیق و بسیار حرارت قوی که اندامها را گرم کند و گوشت و پیه و آنکه از داند و اندک  
 پوست برآکنده شود و اگر این فضلها بسیار باشد سرمای درشتی آید و اگر سخت بسیار  
 لرزه و تب تولید کند **علاج** انداختن فستق و مالیدن نرم و روغنهای کشیده  
 چون روغن یا بونه و روغن شبنم و روغن خطمی و کرمانه فائز و طعام لطیف باید خورد  
 چون فروغ که باب غوده و طلاق و کشک و جوجنه باشند و چون قلیه کلد و اسفناخ  
 و عاشر و قشر **مانند** **نمدی** چنان باشد که شخص نیندازد اندامهای او کشیده است  
 و امتلا و حرارتی می یابد اندک در کها و بندها و حرکت دشوار میتوان کرد و سبب آن  
 فضلها باشد که اندر عضلهها مانده باشد و باوی بود **علاج** آن کرمانه و این روغنهای  
 که در **علاج** قروی یاد کرده شد و اگر این مالک از غیر ریاضت تولید کند از استغفار اجاز  
 نباشد **مانند** **و روی** نوعیست که گرم شود و در کها و عضلهها محکم باشد و اگر  
 بروفتند الحی باید چنانکه عضوی ماسیده باشد و یا سبب این خون غمدی باشد  
**علاج** آن سه چیز تمام شود امتلا و با استغفار کردن و کم خوردن و ایل کند و  
 و آبشهای خنک تسکین دهد و امتلا و عضلهها را و الم را بکرمانه و این روغن  
 روغنهای **علاج** کند و اساسی که نیند و **مانند** **شفی** چنان باشد که شخص نیندازد که

اگر کسی از این  
 عملها ببرد  
 بسیار سودمند است











فی ویشیان نباشد اما مضرت قنات که معده و از بون کند تا اخلاط دوی بدرد  
 اورد و دندانها و بیماری چشم و سینۀ را زیان دارد پس اگر قی با ندازد کند و بوقوع  
 قی کند کراهی کوش و سر را زایل کند و چشم را روشن کند و از بهر قی کردن چند گونه شراب  
 و طعام مختلف خورد مقصود حاصل آید و چون طعام و شراب خورده باشد یک گاه و بیه  
 باید که تا اخلاطی که مقصود است با طعام بیا میرد و کسرا که قی دشوار افتد سه روز پیش  
 از قی هر روز یک قویۀ شربت روغن شیرخشت با قویۀ شراب صوف بیا میرد و بخورد و هر روز  
 اندک کرابه رود و روغن اندک مالند و شوربا های چرب خورد و طعامهای کوفه کن و اگر  
 هوا سرد باشد خاتم کرم کند یا اندک کرابه قی کند و اندک وقت قی کردن زیاد نشود  
 چشم نبندد و رات نبیند و چون فارغ شود چشم و روی آب سرد بخورد و دهان  
 با آب کرم و چند بار یکسخت و آبکامه غرغره کند و بهتر آن وقت قی کردن تابستان است  
 و مرطوب پس از این صفت کند و پیش از طعام و هر روز پس از طعام و شراب یا اندک شراب  
 آب سیب بخورد تا ماده هائی که روی معده آورد باز دارد و باقی فضل که در معده بود  
 بجای نیامد دفع کند و کلشکر و طریقل سفید نرسود دارد و اگر از داروها قی مؤثری  
 در معده نولد کند شوربا ی چرب را نوزایل کند خاصه شوربا ی مرغ خربد و اگر فواید  
 آید جرعه جرعه آب کرم بخورد و عطسه آورد و اگر دسینۀ و هیلوها دودی و تند دوی  
 پیدا آید روغن نعنه یا روغن باجونه بمالد و با آب کرم ترکیب کند و داروهای قی **مختصر**  
 بگردند تخم ترب دو دم شب یکدم برون نان چهار دانگ هر را بگویند و با انگبین **تر**  
 و پس از طعام بخورند و اینک شربت است **فوقی** دیگر ترب و پادۀ پادۀ کند و اندک **عسل**  
 کست و بوق و هر قوی اندک نمک بر آکند پس مقداری سکنجبون بر سران فلفل

بگذارد

بگذارد و یکشت بندد دیگر روزی از طعام آن ترب را با آن سکنجبون بخورد پس طعام خورد  
 و تدبیری کند و پیاز تر کس دو یا سه در میان طعام با ماهی بخورد قی آرد و نفع باب  
 مثبت و با ماء العسل بخورد قی آرد باب **دوازدهم** از تدبیر فصد و **هجمات** استغفار  
 کلیست از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است با این همه مرکب فصد کرده شود از خلط  
 چیزی کم شود فصد را استغفار کلی بدین سبب گویند و فضیلت فصد آنست که چون  
 رگی کشاده شود رگ و قوام و قوت خون بیرون آید و چون میتواند دید خند که  
 مصلحت نباشد بیرون توان کرد اندک یا بسیار و داروی مهمل یا داروی قی اگر فصد  
 ندارد آن فصد برداری دیگر توان کرد و خطرناک باشد و اگر افراط کند باز دانستن  
 دشوار باشد بدین سبب فضیلت هیچ استغفار فی فضیلت فصد نبیند و منافع خون  
 بسیار است آنچه از آن چاره نیست اینجا مختصری یاد کرده آید و آن این است که معلوم است  
 که جگر گرم است و معدن قوه طبیعی است و تولد خون در جگر باشد و بدین سبب در  
 خون حرارت طبیعی است و هر تن از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و حرکت حرارت  
 غریزی که معدن آن دل است هم خون است و خون او را همه تن میرساند و بدین سبب  
 که هرگاه لختی بیشتر بیرون کند ضعف قوت و عنتی تولد کند و منفعت بزرگتر آن  
 که وکی بزرگ از جگر بدل پیوسته و نصیب تمام از خون بدل میرساند و آن خون در  
 دل مرکب قوه حیوانی گردد و در همه شریاها برود و قوه حیوانی به تمام تن میرساند  
 و بدین سبب است که هرگاه خون از شریاها بیرون شود قوه حیوانی باطل شود  
 مردم هلاک شوند و کمتر منافع خون آن است که پوست را زایل و قاعه و با دوفی  
 دارد و از بهر این منافع بعضی از مقتدین خون بیرون کردن بهیچ حال روانند

در تدبیر فصد و هجمات



و این دای خطا است بجهت آنکه منفعت خون فوق باشد که مقدار خون در چنان باشد  
 که باید و مزاج آنجا ناکه باید و هرگاه مقدار بیشتر شود یا مزاج آن بکشد و غیر طبیعی شود  
 و سبب یارها شود و ذایل کردن خون غیر طبیعی و اجابات و کمزوری خواسته اند  
 و گفته اند که هرگاه غذا از میان گرفته شود یا چیزی نافع و اندک داده شود هم مقدار  
 خون و هم مزاج خون با اعتدال باز آید و بیرون کردن حاجت شود جواب آن گویند که  
 اگر چه این تدبیر صواب است اما مدتی مهلت باید تا غرض حاصل شود و آنجا که این کار  
 بود که افت پیش دستی کند و مهلت ندهد پس بضرورت مقدار خون کمتر باید کرد  
 و صوابان باشد که اندک بخین حال بفرستد و تدبیر کرده آید غذای نافع و اندک  
 داد و مقدار خون بد بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن مقدار  
 بر قوت و بر حال دل باید کردن و آن از زمین توان داشت و اولیتر آنست که طبیب در حال  
 قصد دست بر نبض دارد هرگاه که تغییر وضع پیدا یابد و هرگاه در حال بنیدد و هرگاه  
 سبب قصد تباهی خون باشد تا زمانه و قوام آن نکرده نباید بست مگر که آنرا ضعف پیدا  
 آید و هرگاه که سبب قصد آماسی باشد تا زمانه خون نکرده نباید بست و هرگاه قصد  
 بسیاری خون باشد تا قوت بیرون آمدن کمتر شود نباید بست مگر که ضعف پیدا یابد و  
 بقرای بدین سبب میگویند که اندک شوصه و ک با سلیق باید زد و تا زمانه خون نکرده نباید  
 بست مگر بدین سبب که آنکه ضعف پیدا یابد و در قوام آنکه آماسی قوی باشد و در آن خون  
 دیگر گردد و بیم باشد که ضعف پیدا یابد بجهت آنکه آماسی گرم و بزرگست گذرهای خون  
 بسته باشد و خون را اندران موضع نگاه داشته و بد شواری بیرون آید و مردم مرود  
 و لاغری که در معده صفر اولد کند و کسیر که ماسم کشاده باشد و کسیر که حشر نم

معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت و طبیب باید که دست بر نبض دارد تا در خون  
 اثر تغییر پیدا یابد در حال بنیدد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر از آن باشد که  
 و ک رابسته باشند و بی کردن بیش از قصد غشی یا ز دارد خاصه کسیر که در معده افتد  
 تولد کند و نم معده ضعیف باشد و اگر اندر حال غشی کند غشی ذایل شود و  
 تا زاید و تدبیر نگاه دارد در غشی است که پیش از قصد برمانی اندک باید شربت ناماد  
 دهند یا شربت سیب ترش یا شربت ترش یا شربت خوره یا ماستان و مبرود را پیش از  
 شربت بپودنه دهند یا میوه یا جلابی که در وی آفا وید بخت باشند و مقصود را بد  
 پشت خولایند و قصد کنند و هم بران شکل باشد تا خون چند آنکه باید بیرون آید یا کمتر  
 از قرار حاجت و بهیچ حال اسراف نکند و از پس قصد کوشش آید دهند و قصد باید که نافه  
 مشک و الت که بدان می توان کردن چون بومرغ و دوا المثلک اندر جلابی یا در آب آرد  
 حل کند و بخلق اندر چکاند و کسیر که تباید در میان شب و روز قوت و نکشاید  
 و کسیر که دردی صعب باشد و ک نشاید زدن خنث در ساکن باید کرد پس  
 زد از هر آنکه درد اخلاط نسوی خوش کند و ضد خلط را سوی بیرون کشد  
 منازعت میان این وان پیدا یابد و اضطراب و شوریدن و ضعف تولد کند  
 و در تابستان و ک دوزی باید زد که هوا خوش باشد و در ساعت نخستین روز  
 خاصه مردم مرود را از بدین استنضاج یاد کرده شده است که آداب دوی سبیل یاد کرده  
 شده است که کدام روز از فصل کرمانه مهمل باید خورد و نه قصد شاید کرد و آن معنی  
 نیز در باب نگاه باید داشت و آنروز که و ک زنند دیگر روز طعام کمتر و لطیفه باید خورد  
 و چیزی که صفر نشاند باید خورد خاصه مردم مرود را از جمله لطایف که قوت بسیارند

باید شربت ناماد  
 در غشی است



چون کباب و قلیب خشک و مانند این نباید خورد از خبرد و کار یکی آنکه مقصود فصد کردن  
 قوت خون کم کردن و طعام قوی مقصود باطل کند و دیگر آنکه آنروز که فصد کند قوت یک  
 انا را باخته ضعیف شود و قوتها قوی باید که طعام را هضم کند و چون قوت ضعیف شود طعام  
 قوی خورده شود هضم بد باشد و خلط بد قوت کند در حال کراهی و گناه آوردن  
 اسهال و از پس جماع و از پس بخوابی و رنج و از پس ناگوارید طعام و از پس هیضه و از پس  
 کاری که تن را گرم کند یا بسیار تحلیل میارزند و سام گشاده شود و زدن قضا  
 و اگر ضرورت شود میان اینها میان و زدن سه روز یا دو روز کمتر باشد  
 و هم پس از فصد غلطیدن و اسودن صواب باشد لیکن نشاید خفت از جهت آنکه کسلا  
 و ضعیفی دارد و باشد که احتلام افتد و ضعف دارد و بر سر زدن رفاة بزرگ نشاید  
 نهاد و هیچ عطر و نظیف نباید مالید و اگر سر زدن کرم شود هر ساعتی باید کشاد و رفا  
 بکباب سرد تر میباشد که با زبستن و مرطوب و بیشتر از زدن و یا ضمت معتدل  
 باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبت را بکشد **اما رگهای که بیشتر زند** قیالات است و کل  
 و با سلیق جبل الزقاع و اسيلم و با سلیق ابل و مابض و صاف و عرق النساء و هر رگی که  
 منفعت دیگر است اما فصد قیالات علمتهای سر و چشم و بین و کام و دندان و زبان و لب و  
 سود دارد و با سلیق علمتهای جگر و سپرز و ذات الحجب و شوم و دژهای سرین و زنا  
 و ساق و قمر و اسود دارد و اسيلم و بنال با سلیق از دست و است درد جگر و اسود  
 و از دست چپ درد سپرز و خداوند که رخاوش اسود دارد و فصد کمال علمتهای  
 همترا اسود دارد و جبل الزقاع اندر بعضی دستهای باریک با سلیق است و بعضی  
 با کل ایضه و برزند لاطه فاده است نزدیک خورده دست و در کتب میگویند

در رگهای که بیشتر زند

ان هیچی منفعت قیالات و قیاس برخلاف این تصدیق میکند و اما این خلاف از سلیق  
 افتاده و فصد صافن خون را از نیمه بالا فرو دارد و حیض یکشاید و درش زهدان و  
 خایه و عصب اسود دارد و مابض زیر ناف است و بعضی از طبیبان گفته اند مابض  
 حیات درد نهال رگها که یک رنگ شده است و فصدان درد احشا و درد پشت را  
 دارد و منفعت بسیار فرو رفتن از منفعت فصد صافن است و حیض یکشاید و در بعضی  
 بواسیر و درد رحم و اسود دارد و فصد عرق النساء و عرق النسا و از اینها که منافع  
 دیگر از نزدیک منافع صافن است **اما قیالات** موزب باید زد یا از چپا و روده باید  
 زد تا بیشتر از دیگر روی رنگ بیرون نرود و کناره آن برود عصب و عضله و غشاء آن  
 بر نیاید و در زیر آن محل عصبی است احتیاط باید کرد و روده باید زد و از دراز باید زد  
 از خبر آنکه بسیار باشد که آن محل در میان عصب باشد و با سلیق از خبر آنکه شریان  
 از موضع خوش یکسو باید زد و باید که موزب زند یا از چپا باید زد و از دراز  
 زد و اگر دراز نزنند باید کرد و باشد که از هر دو جانب شریان باشد دست از آن  
 بیاورد دانت و رگی دیگر باید بست و اندر بیشتر وقتها که با سلیق نزنند باید کرد و نشا  
 و آن باشد که بزرگ شود مانند عدسی و نخودی بزرگتر و فاهوارها پدید آید  
 نباید کشاد و با بستن مالیدن تا فاهواری برود و دیگر باره بستن و بستن بزرگ  
 و اگر دیگر باره باید کرد نباید کشاد و مالیدن و بستن مداوم کرد و اگر هم باید کرد  
 باید بکشد دست از آن باید داشت و با سلیق بطی باید زد و هر رگی دیگر که همچنان  
 کبره نباید زد و با سلیق اولیتر آنکه به پشت پیش برسد چنانکه پیش حیات است  
 تا سلامت ماند و با سلیق بطی بسیار نباید مالید و اینهم کرم باید و بخون و بیا

نمای



بستن و بند زدن باید افکندن و دست مقصود است باید داشت چنانچه زاویه  
بعضا قائم باشد و دیگر را باجهام فرو باید گرفت و نیز از بالا ترك فرو باید برد و ضد  
اسیلم را ساعد باید بست و مؤرب باید زد و از درازا دست در آب گرم باید نهاد  
تا خون چند آنکه خواهد بود و صاف را بالای استالنگ باید بست و کاهی چند باید بست  
و کرده بنه در زیر پای باید نهاد تا پای بروی فشارد تا رنگ پدید آید و از اصل رنگ  
دو شاخ بر خواسته است از دو جانب و اصل در میان هر دو است و اصل را باید زد  
و ما بقدر از آن و سابق باید بست و چند کام بیاید رفت و چند بار باید نشست  
بر خواست تا رنگ پدید آید و عرق النسا و دستاوی بگیرند دراز و یکسر در میان  
بندند و باقی بردان و ساق ادجی بچند و بندند سخت تا نزدیک استالنگ و چند بار  
فرو نشینند و بر خیزد و پای بر خستی نهد و فضا در پیش پای میان خضر و بضر رنگ جوید  
اگر ایست از خطا امین باشد و اگر نباشد از پیش استالنگ از جانب و خشی جوید و نشان  
عرق النسا است که بروی چند کرم باشد و از درازا باید زد از هر آنکه از دو جانب  
عصب است و هرگاه که فضا در خطا افتد سر نیز فضا در بعضی باز آید اگر دست  
بایای اما سر کرد و گراز فولد کند پس هر تن برون نبشت چرب باید کرد یا برون با دام  
و آب کشیز و صندل سرخ و شیاف ما میثا را بر اما سضا باید کرد اگر قوت بر جای  
بود از دست دیگر رنگ باید زد و صاف باید زد و اگر این خطا بر پای افتد از دست  
رنگ باید زد هم از آن جانب و اگر جراحت ورم کند جراحت خارج باید کرد و فداها  
نهاد چنانکه ورم را دفع کند و اگر خطا از انقباض افتد که رنگ تنگ کشاده شود و خون  
در زیر پوست گردد باید و جایگاه رنگ نبود شود تا اثران زایل نشود بدان دست

هیچ سخت نشاید کرد و هرگاه که بوی گند شود نشان سلامت باشد و اگر بوی گند  
شود یا سیاه تر شود از دست دیگر رنگ باید زد یا رنگ صاف باید زد و صفاتی  
که گفته میشود باید نهاد و هرگاه که نبض بسیار بزرگ و در حال سر رنگ بسیار  
و درونی که او را از زرق گویند باید نهاد و زیران بر فاده نهاده و محکم بست و دست  
بر این محکم نهاد و باز از دست دیگر و پانی که بر این دست مجروح است باید بست  
تا خون بدان دست مجروح میل نکند و اگر از بین دفع رسد باید کشاد و باز بست  
لافت که بکشد از زرق و دم الاخون و شب یمانی و فلفله و جلد و صبر و کند و اما فدا  
هر یک یک دم متعرب عربی و دو دم این همه را بگویند و بپزند و بنفشه تخم مرغ بپزند و از آن با  
و بر خورش یا با قزنجیه یا خانه منکبوت یا کرم بر جراحت و کرد اگر آن نهند و بینند و  
فاده روز نکشایند و پس از ده روز برف بکشایند اگر خون ساکن نشده باشد باز بپزند  
تا معلوم شود که جراحت بسته و محکم شده و اندرین میان طبع مقصود نگاه دارند تا نرم  
نشود و با اعتدال باشد و نشان رسیدن نبض بسیار است که حرکت بیرون آمدن خون  
حرکت یا نظام نباشد هر حرکت نبض و در حال قبض ضعیف شدن کرم و خون و قوت نباشد  
و اسفر بود و اگر گوش فرا دارند خون خاف بتوان شنید اما **حاجات** کودکان و پیران را  
بجای ضد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک شود و با خون حجامت از  
کود هر نوع چیزی خرج شود و با خون ضد بسیار خارج شود و کودکان را اما از شیر باز  
نکنند و سیر وقت حجامت نکنند و از پیش آنم ناصورت نباشد نشاید کرد از هر آنکه  
ضعیف نباشد و بزرگان را پس از سن شصت سال حجامت نشاید کرد از هر آنکه  
بر پوست نشان غلبه کند و اولیران بود که روز چهاردهم و پانزدهم اذناه ضد



نکند و توقف نکند تا فوراً ماه نقصان یابد و این چون روز ششم و هفتم باشد از  
 هفت ماه و پنج روز و نیم باشد شود از فور و اخلاط اندرین دین روز حرکت کرده باشد  
 و میل عجیب ظاهر کرده و در کجا باریک و شاخا و در کجا پهن شده و اندرین خون پاک  
 و صافی بیشتراید و خلط بد کمتراید و هرگاه که فوراً ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردد  
 اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بسبب آنکه غلیظتر باشد و ایستد ماند و بدانند  
 که خون صافی باز گردد و باز نتواند گشت بدین سبب با خون حجامت و ضد اندرین نقصان  
 ماه خلط بد بیشتراید باب سیزدهم در تدبیر استغفارهای دیگر و این هفت نوع است اول  
 بول و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از دهان آید و بز دندان و جماع و استغفار  
 بشیاف و استغفار محضه اما منفعت **ادویه** بیاید دانست که هر طعام که خورده شود  
 انراست هضم است هضم نخستین در معده و هضم دوم در جگر است و هضم سیم در اندام  
 و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره انرا تمام هضم نکرده باشد و در تدبیر حفظ  
 تدبیر دفع ان واجبات و هر فضله ای را طریقی است که بدان طریقی دفع شود دفع فضله  
 نخستین بقی باشد یا باسهال و تدبیر ان یاد کرده اید دفع فضله دوم با در ادویه باشد  
 از هر آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد بداری از دفع کنند  
 اگر بسیار باشد بداروهای که فضله را اندر عروق از خون جدا کنند و باسهال دفع کنند  
 حاجت آید و تدبیر اسهال گذشته است و تدبیر او بداروهای در او کنند در بخش علی  
 در باب علاج عسر البول یاد کرده اید ان شاء الله تعالی اما منفعت **ادویه** که با انداز حیا  
 بود بزرگ است در تدبیرها و در دست را و کسلاخ و استغفار و بیشتر یا ریه  
 که او تری باشد زایل کند و افراط کرده اندر ان بیم باشد که مثانه را ریش کند

استغفارهای دیگر

ادویه

و علت ذیابطس و دق و کدازش قولد کند تدبیر او در عرق بیاید و دفع کرمی  
 سیم است و طریقی دفع آن کدوهای اویک است و ناپیدا و انرا سام گویند بعضی از ان فضله  
 عجیبی بخار است که از همه تن تحلیل دفع شود و انرا اسقان دید و بعضی سوجب است  
 بماند و اندر کرم باک شود و بعضی عرق است که هم از طریق مسام بیرون آید و در دین  
 حفظ صحت در علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کرد و بدین سبب که کرم  
 عرق کند و احتیاج بد و هوای کرم و راه دفع و ریاضت در هوای تابستان عرق آورد  
 و تن را گرم کند بجهت آنکه ریاضت اندوزن تن را گرم کند و عرق آورد و اندر تدبیر حفظ  
 صحت عرق آوردن بداروهای زیاد دارد و حرکت و ریاضت گهای تابستان از هر آنکه این  
 نماید بود که داروهای تابارد و عرق بسیار آوردن تن را خشک و لاغر کند و پوست را  
 درشت گرداند و رطوبتهای اصلی بکند از و تحلیل کند و دق و ذبول قولد کند تدبیر  
**مخاط** بیاید دانست و هو که مخاط و رطوبت غلیظ را گویند که از راه بینی فرو آید و از  
 آمدن ان دماغ پاک شود و پیادهای دماغی که از اخلاط غلیظ خیزد زایل گردد و چون  
 صبح و سکنه و مانند ان و از هر حفظ صحت رطوبت را و کسایو که اندر دماغها  
 ایستای رطوبتها باشد تدبیر فرود آوردن باید کرد و تدبیر ان غرض است و عطسه  
 و سرفه و سکه و شراب که بو سنگهای کرم ریزند و مانند ان داشتن و بخار و طبع با تو  
 که می شود منداست و خرق سفید و فلفل و غرض انرم بیابند و بیونند عطسه  
 و مخاط بسیار فرود آورد و این تدبیر پس از استغفار بداری مسهل و داروی  
 کرد که دماغ و تن را تحته پاک کرده باشد تا باقی بدین دفع شود تدبیر لعاب بیاید  
 دانست که لعاب با غلیظ است که از کام وین دندان فرو آید و قوت حاجت

انواع

مخاط

لعاب



امدن دماغ و چشم و گوش و خلق و غم معده و اسود دارد از بهر آنکه حفظ صفت نگاه  
گاه بتدبیر اعاب و زین باید کرد خاصه مرطوب و اندر زمستان از بهر آنکه در زمستان  
بیشتر کرداید و تدبیر آن بعا فرجه و مویرج و مانند آن باشد که گنج بجایند و غره کرد  
بیکه ویری و آبگامه با داج فیه و آبگامه با جزدل و ستر اندر که با به غره باید کرد یا  
خانه گرم تدبیر استغفار شیفای باید داشت که فعل شیفای در فعل استغفار معنی  
و جزماده که با و نزدیک باشد متوالی و در اگر چه ترکیب آن از دوی قوی باشد و منفعت  
در دشت و جبهه که گاه و سرین و حوالی آن باشد از بهر شخصی خوردی بزرگی شیفای  
اندر خوردن و باید و از هر مقصودی بیاوردی باید ساخت که لایق مقصود باشد مثلاً از  
برای کسی که تب دارد و محر و است بفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت و از بهر طرب  
و در دهای باغی از سکنج و جاشیر و قمل و اسق و نمک هندی و شمع خنظل و سونجان  
و تخم کرفس و چند بیدار و قط و زرباد و انزوت و بولک سداب و ما هیله هر چه باید ساخت  
تدبیر استغفار بجهت فعل حقه قویتر از فعل شیفای است بجهت آنکه بمقدار بیشتر باشد  
و دونه و گرم باشد و کبر که مانع باشد که او را بدان سبب داری سهل توان دان  
چون ضعیف معده و قولنج غشای و سبب دارد خوردی خاصه اگر قمل معا باشد و مقصود  
او از داری سهل تمام شود چنان شخص را هیچ علاج چون حقه و کبر که بر سر  
یا اندر دماغ افکند و اما سبب باشد حقه بسیار نافع بود ماده را از دماغ فرود آورد  
از سر فرو برد چو داری سهل و داری قوی و حقه گاه باشد که با معده بود  
و بیشتر با بر دهای باریک بر آید بدین سبب هیچ حال بود حقه نباید کرد لیکن بخیف  
که سبب معده را قوت دهد بیاورد تا داری از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر

استغفار

استغفار

بجهت درد کمر و کرده و مگر گاه کند بیاورد بقیه از خبید و سبب برایش خبید چنانکه مسینه او  
افراشته باشد و سبب برایش بیاورد و میان چش بر زمین باید نهاد و اگر از بهر درد  
کند بیاورد و خبید چنانکه شکم او اوخته باشد و سر و سینه برایش افراشته باشد  
و بیا و خویشتن را نگاه دارد تا در آن حال سرفه نکند و عطسه ندهد و فواق نیفتد و  
بیاورد داشت که اگر داری حقه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی  
نفع و بیهوشی باشد و باسند که زحیرارد و اگر سخت کرم غشیارد و اسهال خون کند و  
اگر سرد باشد با دکنند و طبع بر اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد دوده الوان کند و مثلاً  
را زخم دهد و اگر سخت رفیق باشد فعل نکند اندرین هر صفتها معتدل و بمقدار اعتدال  
و ان بچاه مشال باشد و سپوسات چمه و فطرون دوده ها را از فک پاک کند و باغی بچینه  
با دغن زیت همین فعل کند و در حقه خداوند در دمعده و در دما و خداوند سپرد  
و خداوند سده و قولنج صعب را از قنطاریون رفیق چاره نیست و حله و دیور و هار و اسفند  
و تخم سداب و تخم نافع باشد و در بعضی حقهها از آبگامه چاره نباشد و بسیار باشد که  
سرکین کبوتر و فرمبون و چند بیدستر مقدار در ددم افکند و بجهت درد سر و دل و شش  
و مال و یولیا و در دچشم و درد گوش از شمع خنظل چاره نیست و در حقه خداوند بک  
و بوره نباید کرد و لیکن از اعاب اسهول و شکر و طبع بفشه و کشکاو باید کرد و اگر  
تب حمره و دغن کلایب نیم گرم بیاورید و حقه کنند و از بهر سوزش زهار و دغن  
دوده از طبع خنخال و دغن کل کنند و در هیچ حقه ایون و آبکشیر نباید  
کرد و صبر در هیچ حقه و هیچ شیفای نباید صفت **طلا که بر سنگ مالند تا طبع نرم**  
بگیرند و دغن میدا بچیر و موم زرد و دوی و دغن زیت و موم و دغن و شمع مکن

و اگر از بهر درد



و قدی عصان قنار الحار و بشیر شرم یا سقونی یا سقم حنظل یا زهره کا و یکی از اینها  
دو یا سه درین موم روغن برشند و بر شکم فلک کنند استفرغ تمام کند و خداوند  
که طبع خشک باشد یا اندرون شکم اما سه باشد و بدان سبب شکم فرود نیاید و زخم  
باب نیکرم زخم و بسیار از آن برهلو و تھیکه و شکم بمالند با هستک طایع را نرم کند  
**ناید رجاع** بیاید دانست که رجاع نوعی از استفراغهای طبیعی و از جمله سببهاست که خداوند  
اتفاق افتد که باید و چنانکه باید و اوقتی که باید سبب تند رسق باشد و هرگاه که بخواهد  
او بیاید سبب بیماری باشد بجهت آنکه هرگاه او غیبه منی بر شود طبیعت محتاج شود به  
ان اگر ان کار کرده شود استفراغ طبیعی باشد و مردم سبک و نشاط یابند و ریشهای بد  
و وسواس و قوه شوق بدان زایل شود و اگر استفراغ اتفاق نیفتد در هر تن که از بد  
اید و یاسد که منی در جای خویش کرم شود و بخاران بدله و بگوید و بدان سببها  
قولد کند و باشد که بخاران بدماغ رسد و وسواس و ما القول و خیزی خشم و خفا  
و سرکش قولد کند که غذای اندامهای اصله و شاید و ان در بایسته تر و خونی باشد  
اندرون بدین سیاست که هرگاه مردم رجاع افزون از عادت کنند تر اثنان سرد شود  
ضعیف گردد بینی که مردم بخورد رجاع اسراف کنند منی که از ایشان جدا گردد بخواه قدم  
باشد و اگر قصد کنند در بیت قدم خون بیرون کنند اینقدر ضعف پدید نیاید  
که از رجاع اید و این دلیل است بدانکه منی در بایسته ترین خونیت در بدن و سبب آنکه  
رجاع ضعیف کننده است که او غیبه منی در رجاع یاد و یاست یا چهار یا پنج بار بیش نیاید و  
کرد و اگر بیشتر الحاح کنند خون بیرون اید و ان خونی باشد که غذای اندامهای اصله  
خواهد شد و هرگاه که این غذا خرج شود مدتی دراز بیاید تا عوض آن جایاز اید و بد

در رجاع

بزرگ

سیاست که از رجاع بیشتر است و رجاع بر کسبک و از بقی و امهال و از پس کرم با بعد  
از ریاضت تن را خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و خشم را باریک و پای را ضعیف  
کند و در جمله از پس هر سببی که خلیل کند بسیار کند چون شادی یا فراط و یغوان یا فراط  
و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلا از طعام در بدنها و سببها و سببها و سببها  
وضیق النفس و غش و استقفا قولد کند و اگر در حال رجاع سرما در پدید آید یا باله  
رجاع و بخوبی اید از اندامهای او بوی ناخوشاید نشان باشد که در تن و خلطهای بد  
از رجاع درو پدید بود و تن را از اخلاط پاک باید کرد و بیاید دانست که خداوند مزاج  
و در درکا رجاع قوی باشد و مضرتان در وی کمتر پدید آید و خداوند مزاج کرم و  
خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشک در وی پدید آید و لاغر شود و خداوند مزاج سرد  
تر و مزاج سرد و خشک هر دو ضعیف باشد و مضرتان در هر دو درود پدید آید تا  
**جوار و در اندرون اراض فضا** اما اراض فضا فی ثلث دیت و غم و خشم و لذت  
ایمن و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و عملهای باریک و امید و نومیدی  
هر یک را در تن مردم اثریت ظاهر فزون از او طعام و شراب و فزون از او بیدار  
و خواب و حرکت و سکون و غیران است از جمله آنکه طعام و شراب و داروها که مردم خورد  
هم جز قویتر و اثر کنند تر از زهر نیست و بیشتر زهرها اندرون را قرار نگیرد و حرارتان  
در اندرون تو کند و در آن مضرت و فعل اوید پدید نیاید و اراض فضا فی در حال مزاج  
اثر کند نه بلی که اندیشه که بر خا که کند و ضعیف جز ناخوش و خوش که نبیند در حال  
اثر وی بیشتر روی و پدید آید و حرکت و سکون و دیگر شود پس معلوم شد که اوهای مزاج  
فضای فزونتر از اثر دیگر سببهاست و اراض فضا فی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلا

در رجاع



و ارواح را در حرکت دارد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم بعضی  
 سرد کننده است چون ترس و غم و نومید گری و خشم قویتر از گرم کردن شادی  
 دیگر امراض نفسانی باشد و سرد کردن برضرت قویتر از سرد کردن مزه باشد و خشم که  
 با اندازه باشد خون و قوت روح و حرارت غریزی را اندک تنگتر کند و رنگ دوی را بر  
 افزود و خیره کند و بدین سبب است که مردم شاد کام اثری بری کمتر پیدا کند و هرگاه که  
 کاری شاد کننده پیش آید دل سختی گشاده شود و طبع خواهد که بران حال نزدیک باشد  
 و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی از حد بیرون باشد دل تمام گشاده شود و روح و حرارت  
 غریزی از جهت استقبال و طلب تمامی احوال خوشی را بیرون افکند و دل همچنان گشاده بماند  
 و غشی افتد و باشد که بدین سبب بمغایا هلاک شود و اندک و ترس خون و حرارت غریزی  
 را بقدری که از گریزند بجهت آنکه طبع خواهد که از احوال دور باشد بجهت آنست که رخا و  
 تخمین زود شود و اگر اندک و ترس از حد گذشته باشد حرارت همیشه با اندک و دل را از  
 کرد و دل فراهم آید و حرارت اندک و در خفته شود و میرد و مردن بمغایا بسبب ترس و لذت  
 کمتر از آن باشد که بسبب شادی بزرگ بجهت آنکه حرارت روح بسبب شادی ناگاه باشد و بیکیاد  
 باشد و حرکت مزه است و ترس باشد و بحالت نیز خون و حرارت را بکشد و لغتی و قوت  
 فرو گذارد و تحلیل کند بجهت آنکه در حال دوی سرخ شود و عرق روان گردد و با جزی  
 زود کند بجهت آنکه حرارت سخت تحلیل پذیرد و منفعت آینه و امید داری همچون منفعت شادی  
 معتدل است و معتدلت فوسیک همچون مضرت مزه و خالی بودن از اندیشه باطل خاطر  
 برآکنده کند و همه قوتها و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ دوی بگرداند و بیادها  
 زیاده کند چنانکه مشغولی و اندیشه کارهای مهم دردها و بیماریها مشغول دارد و آنکه

دل بران بندد و برنشانی سبکتر شود بدین سیاست که سفر کردن و شهرها و کارهای محب  
 دیدن از بیماریهای سوار و از موت عشق برهاند و اندک علاج عشق هیچ دارونی  
 سودمند تر از اندیشه کارهای مهم نیست و هیچ زیاده کار تر از بیماری و بی اندیشه  
 نیست اما علاج خشم بر تنهایی خنک کند و غذاها و مضنها خوش و بازیهای خند  
 ناک و بازیهای عجیب حاضر کردن درستان علاج اندک و ترس یا امیدهای قوی و امید  
 و از آن بلند و شراب و مضمتهای گرم در علاج امراض نفسانی طریقی دیگر است که او را علاج  
 روحانی گویند و اینچنان باشد که مردم همت بزرگ دارند و از شادی و لذت و غم و ترس  
 و غیران در هر چه پیش آید خوشتن داری کنند و در آن حادثه بچشم حقارت نگرند و بگو  
 ان حادثه کمتر از آن هست که شاید بدان سبب قهقری دردی بدیداید ظاهر کنند و از  
 دوست و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق به نیک و بد روزگار کشیدن عادت کنند  
 تا تغییر احوال روزگار و عوارض دردی اثر ظاهر کنند باب یازدهم در بیان مزاج بران  
 سه است هرگاه مردم به پیری و سستی و تنهایی و بگری و نوری باید کرد که میل دارند  
 گرمایه و مالیدن با اعتدال و بر و غنمای گرم و خوشبوی چون روغن سوسن یا سمن و  
 معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندک و بزوم غلظیدن و ریاضت اندک کردن  
 و شاد کامی و خوشگد چنین و از هر چه مزاج بران ضرر دارد چون مزه و ترس و عطشهای  
 سرد چون کافور و نیلوفر و از طعام ترش خویشا دور باید داشت و بیاید دانسته هوا  
 بد و بخارها و بویهای ناخوش و در و غبار همه در پیران اثر زیاده کند و آنکه در و بیک  
 و خوشی این همه که باید داشت و غذا با تقوی و اندک اندک باید خورد و اگر کبیرا  
 معده احوال کند بیکبار تمام خورد روا باشد و طعام پیرا آنکه از کربا به بیرون آید

در علاج خشم  
 در علاج اندک و ترس  
 در علاج امید

در بیان مزاج



مواضع باشد و طعام خورده اند و گاهی به شاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا را افزاید  
 نماید خورد و چیزهای تن چوبانکه و غیر آن شاید خورد مگر وقتی که طویلت کرده اند  
 باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد و اگر معده ترش شود و بدین سبب  
 برنج بشیر و عسل و شکر سود دارد و گریه که سخت زیان دارد و در معده و امعاء  
 بپزدان و طویلت بسیار کرد باید و گاه گاه حاجت آید بزم داشتن طبع و بعضی مرغان  
 در پیری طبع خشک تر شود قلیه و گندنا بر وزنیت یا انکه به سر از طعام دیگر بخورند  
 طبع را نرم کند و بخورند بفضایح یا در پیوسته بزرگ کرم بپزند و بیالایند و مقدار نیم  
 معصر پاک کرده و کوفته در وی بخوشانند طبع را نرم کند و در ورم علک الجمل پاک  
 کوفته بخورند طبع را نرم کند و احشا را پاک کرد و دانه و میوه و درم اقمیون یا چند دانه  
 خشک و قدری تخم معصر بگویند و بخورند اجابتی تمام کنند و اخیر خشک را در کاه  
 افشته بیشتر از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت از این ملینات یکبار بخورند تا  
 طبع را نرم کند و طبع بیک چیز خونی کند و یا صرورت نباشد قصد نکنند و طعام گوشت دار  
 فیته پیران را و شور بای کندم و درشته و مانند آن همه با دارچین و اندکی زنجبیل و  
 فصل سرما تریاق بزرگ و منرود بطوس بکار دارند و اینها را در دانه پیر مسافران  
 هر که غم سفر دارد بیشتر از آنکه بفرزد هر چه خواهد در سفر چون کم خوابی و تشنگی  
 و کما و سرما و مانند آن اندک اندک با او خوابید کرد مثلا اگر وقت کرا بود عادت  
 نغم که از خود باز دارد و اگر وقت سرما باشد جایگاهی کشاده بنشیند تا بهوائی صحران  
 کند و یا صحت و حرکت فرقی از عادت کند و فحش قصد کند یا بداروی سملق  
 پاک کند و چون بفرزد و سملق بوسه بکشند و طعام خوردن بوقت فرزد آمدن

صفت پیر مسافران

بمیل و بار افکندن تا بوقت بوشن معده خالی گشته باشد و در راه بار جانیاید بجمه  
 طعام را در معده حرکت میدهد و شکم درد می آورد و اگر در کرامه تشنه شود سه درم تخم  
 خرما کوفته بخورد و آب منروج با سبک بخورد تشنگی را ببرد و بیوسته سر را با آب بپزند  
 دارد و هنگام بوشن شربت پوست جو یا آب سرد بخورد و اندک منرولی روغن بنفشه  
 در ناف و کف پاها و عضله ادرمالد و به بینی در کشد و اگر باد سهوم آید بینی و دهان  
 پوشیده دارد و بدان روغن صبر کند و بیازباده کرده در روغن افشته بخورد و این روغن  
 بیاشامد و اگر کبیرا سهوم بزند آب سرد بسیار بدست و پای او بپاید و رخت و روغن  
 کل و ابکل و کلای بر سر او بمالند و او را در آب سرد نشاند و بزرگ خرفه و کاهو بخورد  
 و مانند آن آنچه بدست آید موافق مقداری بخورد و باب مخته صند کند و بپزد و اگر  
 چاره نباشد جرعه جرعه بخورد و اگر تب نباشد شیر و روغن موافق باشد و اگر کبیرا  
 دانه سهوم را بپاید چون بمیل رسد زود پیش از آن فرزد و لیکن بتدریج خویش را بجامه  
 کرم بپاید کرد و دست و پای را بر روغن قسط کرم کرده یا روغن زیت چرب کند و از طعام  
 شیر و روغن کاه بیشتر باید خورد و در میان آب سهوم به شرب صرف بخورد سهوم باز دارد  
 و در معده خالی نباید داشت و اگر بهیض شرب شرب بخورد موافق باشد و سهوم را زده را  
 بکندم انکه خوش اندر نیم من شرب یا ماء الصالح کرده بدهند و هنگام بوشن پیش  
 از آن نباید رفت البته و پای را بر روغن قرقیون یا روغن بپزد بمالد و سیر قطران بپزد  
 و قدری موی بر آن گشتان دهد و بکاغذ اندر بچید و با ناله اندر بچید و بخورد و فرزد  
 از سهوم سلامت باشد و موزه چنان باید که بای اندر چنان باشد یعنی باید از با یا باشد اگر  
 کبیرا بای سهوم باید شافع بخوشانند یا آب کرب یا آب شبت یا با بونه یا انجیر خشک یا



اندرای هند و بهترین کادی است که پای دیورف گیرند تا سوا اوزی بیرون آید پیش  
 آتش بناید و قوت البسه و اکریای رنگ بگرداند بیاید زود اندازیم فساد نایم تمام  
 رود پس کل از من اندر سرکه و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشانی  
 باشد و تباه شدن خبر آنکه جدا کنند هیچ وجه مذیبری دیگر نباشد و لعاب سبغول یا  
 سفیده تخم یا کثیر احل کنند یا صمغ عربی بروی طلا کنند انوار و آفتاب از وی باز دارد و  
 کوه نیز سود دارد و تدبیران اندر جاکا هاش کنند شده است و دروغ یا فو نه اندر عضله  
 مالیدن مانند که بیرون از ترشها برهن کردن سود دارد و مسافر و راه را که غلبه داشته  
 شود باشد که قیامت باقی بماند است تا خود بیا راند پس اگر بسیار شود باز باید داشت  
 بیست بود و مانند او را و اما در عدد سبغول نخته هم معده را قوی کند خاصه اگر با قوی  
 خورد تمام نصیب این کتاب در حفظ صحت و هو نعم المعبود مقاله درم از بخش نخستین  
 المعرفه و این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن وضع و بحران طبیعت و شناختن احوال و  
 علتها که بعلت دیگر زایل شود و شناختن حالتها که درین مردم پدید آید و نشانی بیماری باشد  
 و خواهد بود در این فصل باب اول **در شناختن بیماری و طریق شناختن بیماری که غلبه از علم**  
 جنس و نوع و خاصه و فصل و عرض و عام بنامد و جنس را قیاس کنند و نوعها که در زیر آن  
 بلیت یک بگوید و فصل هر نوعی را غایب هر نوعی بدانند و یکدیگر جدا شوند بنامد و نوع را از  
 پس بدست آرد و نگاه کنند هیچ نوع او میانه فرو نکند و بدین طریق جنس و نوع فصل  
 و عرض و عام و بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت بیماری واقف توان شد اما جنس  
 در دوزخه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر وی جنسها باشد بسیار چون جیم که در زیر  
 نبات و حیوان و جماد در آید این مرتبه قیاس با جنس الاجناس انواع باشد و جنس الاجناس

مقاله در شناختن  
 طبیعت و احوال و بحران

در شناختن  
 بیماری

جنس الاجناس گویند دوم جنس خاص تر است بجهت آنکه جماد و نبات و حیوان را که نوع جنس الاجناس  
 گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در زیر هر یک است که همچون حیوان که در زیر آن مردم است  
 اسب و گاو و خر و دیگر انواع جا نوران در آید اینجا حیوان جنس خاصه باشد و مردم و اسب  
 و دیگر انواع جا نوران هر یک نوعی باشد در زیر حیوان پس جنس نامیت که بر چیزها افتد که  
 بنوع و بجهت آنکه یکدیگر جدا شوند و نوع نامی است ذاتی که که اشتراک را افتد که بعد از  
 یکدیگر جدا شوند چون مردم که برزید و عمر و بکر افتد و زید و عمر و دیگر بنوع یکی افتد  
 و عدد از یکدیگر جدا و فصل خاصه از نوع است و آن نامیت که ذاتی که بر نوع افتد  
 نوع بدان نام او یکدیگر جدا شوند چون نامی که بر مردم افتد و از دیگرها توان بدان جدا  
 شود و خاصه خاصه از فصل است و نامیت که غیر ذاتی یعنی عرضی چون ضاحک و کاتب  
 مردم را و عرض صفتی است ذاتی و بسیارها که بنوع خالفند موجود باشد چون سفید  
 در برف و در پنبه و غیر آن و مثال باز جنس جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض و بیماری  
 است که مردم را مثلا بگوید و طبیب گویند بیماریت جنس علی است و بیماری که علاج یا بکند  
 که بیماری کرم است علاج مجری سرد باید کرد و بیماری کرم جنس خاصه است از بیماری کرم  
 سرد بود و کرم بود و در زیر بیماری کرم تباهی کرم و اما سبب کرم و درد سر کرم و غیر آن  
 در آید این همه انواع است که در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر کرم غلبه  
 و غیر خالصه و سبب مطبقه و سبب محرقه و سبب یکرزه و در و زده و سبب دق در آید و در زیر  
 انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تبخا لسه و غیر خالصه تب سطر القاب و آید و در زیر  
 راسیه و دق و شامی و آید و هر نوعی را فصل ذاتیت و خالصه است و فصل ذاتی از  
 انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی تب خالصه است که یکدیگر در آید و در زیر یکدیگر از سبب







که در سوبی سفید و هوار پیوسته اند درین قاروه پدید آید نشان نفع تمام بود و چنانکه  
 که نفع ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بیاید و اخت که در سوبی ظاهر آید قاروه بیاید  
 باشد و تن با دان باشد و طعام خورد و اندوه قاروه بیاید و خشک اندام و لاغر و لاغر  
 خوش و سوبی باندک باشد یا خورد نباشد و ظاهر شود و نشان نفع و قوت بیاری از  
 رنگ آب و دیگرها باید جست **باب سیم** در شناختن بحران بحران بلغت و قوت است  
 شکافه از خیره شدن دو خصم بر یکدیگر همچنانکه شد دو خصم میکوشند تا بر یکدیگر  
 چگونه دست یابند و هرگاه در دست یابند هر یک در وقت کار خویش بکشد و محنت کنند  
 و همچنین ماده بیاری و طبیعت برسان دو خصم بر یکدیگر میکوشند و در آنند که  
 ماده نخته گردد و طبیعت دست یابد در حال نشان قوت طبیعت پیدا کرد و بحران  
 دیگر پیدا شود و اگر ماده مستولی شود و طبیعت عاجز آید در حال نشان عاجزی طبیعت  
 پیدا گردد پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیاریست از حال بحالی نیز باید بود  
 بحران شکر گونه است **اول** آنکه طبیعت بیاری بر یکبار دفع کند از بحران و یکبار تمام بخورد  
 و در آنکه طبیعت یکبار عاجز آید و بیار هلاک شود و این هر دو در بیماریهای عام  
 باشد و معنی وی غری و زود در گذشت است **سیم** آنکه طبیعت ماده را اندک اندک  
 می زند و دفع میکند این را تحلیل گویند **چهارم** آنکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود  
 و ماده خام میماند تا پس از وقت غلبه طبیعت ظاهر گردد و بیار هلاک شود و این را  
 ذبول گویند و کاهش خوانند و این سیم و چهارم در بیماری دراز باشد که طبیعت  
 از انزمنه گویند **پنجم** اندر بحران مرکب باشد و آخر سلامت باشد و این خوانند  
 که تخت بحرانی بکنند سره لیکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام کند و این جمله

در شناختن بحران

و غرض

بحرانی نیک باشد ششم هم مرکب لیکن تخت بحرانی کند بد و ناقص و قوت بیاری  
 ناقص شود تا تمام ناقص شود و این بحران پنجم و ششم نه از بیماری حاده و نه از جمله مزمنه  
 و از روز که بحران تمام خواهد بود در بیماری و اضطراب عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص  
 اضطراب کمتر خواهد بود و سبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد یا ماده بیاری  
 و هرگاه طبیعت بیاری را یکبار دفع تواند کرد بیار باشد که ماده و از اعضای ریش  
 دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد این را بحران انتقال گویند و مثال این همچو  
 یا دشمنی باشد که شهر نکاه دارد و ناحیت بدشمن باز گذارد و بحران انتقال بسیار  
 گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد و آنچه نیک باشد بر قنات و کرد قویا و بحق و غیره  
 بد باشد اما سها و دراجت و دمل و طاعون و غله و نادر قادی و ابله و خوره و خناق  
 و برص و داء الفیل و غده و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سر و درد  
 زانو اگر چه بیاری بدین علتهای ذیل شود مگر این علتهای علامت باشد که غرض از دفع  
 بحران از قوت قوی و خلط و رقیق باید کرد و اگر قوت قوی نباشد و خلط و رقیق نباشد  
 بحران انتقالی توقع نباید کرد و بحران ماده رقیق برقی باشد و بحران معتدل بر ماده  
 بود یا باد در بول یا یا سهال یا یقی و بحران بیاری سرخا ط باشد یا بد معده یا  
 تبعد نه که از کوبن آید و کشادن خون بواسیر اندر بسیاری از بیماریها بحران نیک  
 خاصه کسیر که عادت بوده باشد و بهترین و قیامترین بحرانیها و اعانت پس سهال  
 یقی پس در بول پس عرق پس باید دانست که هر بیماریها و امده است و زیاده  
 از وقت تراید گویند و بغایت تمام رسیدن ترا و قوت آنها گویند و نقصان کردن  
 و از آن اعطاط خوانند و بحران تمام جز قوت آنها نباشد و مرکب هم اندر ابتدا و هم اندر



و هم در وقت نزاید باشد و هرگز اندر وقت انحطاط نهجران باشد و نه مرگ و نه حرام  
و در ابتدا بیاری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت نزاید باشد اگر نیک باشد  
باشد و اگر بد باشد بیاردان بحران سخت بدعال باشد و آنچه در وقت انحطاط باشد  
باشد تا یکبار و بیارد از خطر بیرون آید با یکبار و طبیعت را فراید و بیاری مستولی شود و بیارد  
هلاک شود و هر بحرانی که در روزهای بحران باشد امیدوار باشد و هر چه پیش از آن  
نشان بود که ماده آن سخت بد باشد یا بسیار بود و طبیعت از گران باری و بدی مضطرب  
شده است و از این نیست که هرگاه نشان آن باشد که روز چهاردهم بحران خواهد بود پس روز  
توازن بحران کند که اگر آن روز که حرکت بحران پیدا آید از جمله روزهای بحران خواهد شد  
چون روز یازدهم نشان آن باشد که اگر بحران نیک باشد ناقص باشد از هر آنکه سبب نزاع  
حرکت بحران بیطاعتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریها با سبب  
بحران وقت خوشتر است از هر آنکه طبیعت بیطاعت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران پیش  
از وقت آنها باشد یا حسب قوت بیاری و عارضی طبیعت باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را  
مضطرب نماید عرضی از امر از فضائی یا طبعی یا شرعی نه بقوت و نه لایق حال و هرگاه که روزی  
بحران نیک توقع کند علامتی بد پیدا بد سخت بد باشد و بیاید و آنست که روزگار بیادری  
روزهای بحران باشد از ایام الباعور گویند و بعضی روزهای خبر دهند باشند که بحران  
خواهد بود و کدام روز خواهد بود آن را ایام انداز خوانند و بعضی روزها در میان آن  
که روز خبر دهند باشد از بحران از ایام الواضحه فی الوسط گویند و بحرانی حرکت  
تا روز چهاردهم باشد تا روز بیستم بدان نزدیک باشد پس هر روز که بدست تو باشد  
بند و پنج قوت بحران ضعیفتر بنیاست تا تمام چهل روز محصول این سخن نیست که بحرانی

صعب و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس آن باشد آهسته تر باشد و بطراط بعد از چهل  
روز هیچ روزی از بحران نشود مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از هر آنکه  
قوت بحرانی بدست که تا صد و بیست روز باشد لیکن آن تا دو باشد و بی ظاهر باشد  
بیاید دانست که بعضی بحرانیها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی باشد و قوت بحران  
چهارگانه بابت روز تمام باشد و از پس بیستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بحران خود که از  
جمله روزهای خبر دهند باشد و قوت بحران هفت گانه تا چهل روز باشد پس ضعیفتر  
پس قوت بحران بیست گانه تا صد و بیست روز باشد و از پس صد و بیست روز تا پانصد و هفتاد  
یا پس از هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس از بیست و یک سال و هر بحرانی که بیاید  
حادثه بیشتر اندر روزهای طاق باشد و بدین سبب است که بحران تبغیب روز یازدهم  
از آن چشم که روز چهاردهم اندر بیشتر بیماریها روز بیست و هجدهم روزهای بحران  
باشد مثلا هفت روز غلب همچون هفت روز قوت بحرانی و اندر بیماریهای مزمنه عدد  
ماه و سال همچون عدد های روزهای بیماریهای حادثه باشد مثلا اندر تب و رع سودا  
و بلغمی هفت ماه چون هفت قوت تب غیبات و روزهای خبر دهند از بیماریهای مزمنه  
هم بر قیاس روزهای خبر دهند از بیماریهای حادثه باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه  
بیشتر صدیم و تا آخر آمد چنانکه یاد کرده آمد و روزهایی که بحران میوقتی از ایام اول  
فی الوسط گویند و گفتند روز سیم و پنجم و هشتم و نهم و سیزدهم باشد اما بحران  
چهاردهم هرگاه که از وقت خویش برگردد روز هفتم آید یا روز یازدهم و در ایام اول  
فی الوسط روز نهم قوت تر است پس پنجم و روز سیزدهم ضعیف است و روز  
بحران کند لیکن بد و هرگاه اندر بیماریهای حادثه روز نخستین از تسخیر بد یاید بحران روز



چهارم باشد و اگر بیاوردی کرم و سریع الحریکه باشد بحران روز سیم باشد و اگر هسته  
 باشد بحران روز پنجم باشد و اگر روز انداز روز چهارم باشد و بیاوردی کرم باشد  
 بحران روز هفتم باشد و اگر هسته تر باشد و اگر روز انداز روز چهارم باشد و نشاء  
 بد نماید بحران روز ششم و اگر روز انداز هفتم باشد بحران اندیازدهم یا دوازدهم  
 باشد و اگر روز یا زدهم نوبت زود تر آید و تب کرم باشد و اثر نفع پدید آید باشد بحران  
 روز چهاردهم باشد و اگر نفع اندیازدهم باشد بحران در هفتم بود یا اندیازدهم  
 یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندیاز بیستم باشد همچنانکه روز چهارم انداز روز هفتم یا  
 انداز چهاردهم کند و هفتم انداز بیستم یا بیست و یکم کند هم بود یا اندیازدهم یا  
 بیستم الا و هیچکدام انداز بیست و یکم کند و باشد که اثر نفع اندیاز هفتم پدید آید ضعیف باشد  
 بحران اندیاز بیست و یکم بگذرد و بچهل روز برسد روز انداز بر روز چهل کند و از ایام الود  
 فی الوسط هرگاه نشاء که روز سیم پدید آید نباشد بحران بر روز ششم کند و روز نهم روز  
 نهم انداز کند لیکن اگر نشاء های بد باشد بحران روز ششم کند و روزهای که در روز  
 باشد نیک یا بد تمام یا ناقص حله بیت و پنج روز است سیم و چهارم و پنجم و ششم و روز نهم  
 بر روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی و یکم  
 و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و یک و روز اول و کروی روز دوم را از جمله بحران  
 شمرند بجهت آنکه محیوم تخت یا دوقم بگذرد و بجهت آنکه گذشتن آن تغییر حال باشد آنرا  
 گفته اند و کروی دیگر گفته اند که از بر چهل روز بحران نباشد لیکن بیاری تحلیل بگذرد  
 و از روز بیستم تا تمام چهل روز سیزده روز است که در وی بحران نباشد و روز بیست و نهم  
 و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست و ششم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سیم

و پنجم و سی و ششم و سی و نهم و از جهت نفوذ اثبات این روزها شیخ ساخته آمده است  
 و نام روزهای که در وی بحران نیک باشد نشان کرده شده و روزهای که در وی بحران  
 کاهی باشد و کاهی نه بیری و روزهای که در وی بحران بد باشد یا ناقص بسیاری و در روز  
 که در وی بحران نباشد بگوید فوسته است تا بخوانند این کتاب و روز ظاهر شود  
 تعالی اما روز سیم بحران روز چهارم بسیار باشد و بیاوردیها و تبها که بغایت کرم باشد  
 که اندرین روز بحران کند و خبر دهندند این بحران روز ششم و هفتم پس اگر نشاء نیک  
 باشد که در روز چهارم بد باشد تمامی آن روز ششم پدید آید و اگر نشاء های نیک  
 باشد تمامی آن روز هفتم باشد و روز پنجم اندرین روزهای نیک بسیار  
 روز ششم اندرین روز بحران نیک نادر باشد و اگر باشد بار پنج و خطر بود و در وقت  
 آمد روز هفتم هر بحران که اندرین روز باشد بیرنج و خطر باشد و او شد روز ششم  
 روز ششم روز بحران نیست و اگر نباشد بحران کند نیک نباشد و روز نهم روز بحران  
 و حکم آن همچون روز سیم است و پنجم و خبر دهندند از روز یازدهم چنانکه خبر دهندند  
 روز چهارم از روز ششم و هفتم روز نهم همچون روز هشتم است و روز یازدهم همچون  
 روز پنجم و نهم است و خبر دهندند از روز چهاردهم روز دوازدهم همچون روز  
 روز سیزدهم در جفا و میانه است نه از روزهاست که طیب آن روز توقع بحران کنند و نه  
 از روزهاست که در وی بحران نباشد و روز چهاردهم روز بحران است و بر آن روز  
 هیچ روزی قویتر ازین روز نیست و روز بیستم درین روز بحران کم باشد و اگر باشد نیک  
 نباشد و روز شانزدهم همچون روز ششم و دهم است و روز هفتم همچون روز نهم  
 و خبر دهندند از روز بیست و یکم روز هجدهم درین روز بحران کمتر از آن بود که اندیازدهم







افتد یا طوبی سبک بود و علت او بدای ذایل شود و اگر خداوند خلق بلخی را بپایند  
نبا و ماده بلخی را بکند و قشج ذایل شود و صرح بتبدیع ذایل شود و یا سهل تر کرد  
و سوء المزاج سر که اندر معده و احشای بود هم ذایل شود و اگر خداوند ذات الریه را در یک  
جراحی پدید آید و آنچه بر سره بر آید نفع داشته باشد علامت آن باشد که ماده با طریقی انتقال  
کرده است بدفع طبیعت و هم چنین اگر خداوند ذات الریه را اندرین گوش یا حوالی سینه و یا  
و پهلویها و ریهها پدید آید دلیل مجرای انتقال باشد و امیکه است بود لیکن این ریهها بپایند  
ماده ناصور شود و اگر خداوند مایه فیولیا و سرسام را بواسطه پدید آید مجرای انتقال باشد  
و علت بدای ذایل شود و من دیدیم که خداوند مایه فیولیا را درشته برآمد بر پای و مایه فیولیا  
ذایل شد و اگر خداوند خنای در سینه و بوسینه اما سی باشد و سرخی پدید آید مجرای انتقال  
باشد و ضعیف ماده را ظاهر دفع کرده باشد و اگر در ظاهر حلق و زبان مایه پدید آید  
نشان سلاصت باشد و اگر خداوند سرفه کور را در خایه اما سی پدید آید نشان آن باشد که  
سرفه ذایل شود از هر آنکه اندامهای تناسل و شادکام است و اگر خداوند داء الثعلب را در دای  
پدید آید داء الثعلب ذایل شود از هر آنکه ماده بد انتقال کرده باشد و علت ذایل شود و اگر  
خداوند درد کرده را در داند امها و هوس را دای پدید آید ماده انتقال کرده با علت  
ذایل شود و اگر خداوند فواق استلانی را عطسه پدید آید فواق ذایل شود **باب ششم**  
**حالتی که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد** هرگاه که اندر چشم اختلاج بسیار  
بیم لقوه باشد و اگر در عضوی دیگر باشد بیم بود که دگر آن عضو قشج افتد و هرگاه که چشم  
و دوی سرخ شود و از چشم آب جبار آید و روشنائی دیدن نخواهد و از دیدن روشنائی  
جبهه یابد بیم سرسام باشد و سرکشی پیوسته و کابوس بسیار معده صرح باشد و اند

صفتی و اخلاقی

مکرر

مندی و ناخوشی در سبب معده مایه فیولیا باشد دیدن خیال بیش چشم چون  
یا دودی معده آب باشد درد شقیقه صحت صداع پیوسته بیم علت انتشار  
باشد یا آب کسلاف و کندی حاشیها اختلاج هر اندامها که پیوسته باشد معده  
سکته باشد بسیاری دکام و نزله بیم کشته باشد بعلت ذات الریه و سل و عرق  
امدن بسیار از هر تن نشان امیکه باشد یا نشان رقیق اعلاط باشد و بیم کشته  
قوت عرق امدن ناخوش روی بیم کشته باشد به بیماری عفونی امتلاء معده  
باشد بکته یا بدای خون و کلمه و امدن کیرد بقی نشان ناخوشی نشان نخه یا  
بول ناخوشی بیم کشته باشد به بیماری عفونی سقوط شهوت و کسر الم و مانند  
نشان امیکه باشد و مقدمه بیاری سقوط شهوت یا بیش کثرت و تولد بادها در شکم  
مقدمه قویج باشد شهوت طعام فرون از عادت نشان سوء المزاج سر بود و در  
بی ماده یا با ماده سقوط شهوت بی تولد بادها در معده نشان کرمی تم معده باشد  
از روی ریشها نشان تولد صفر باشد در معده نشان نیزها جوی خردل و مانند آن  
ماده غلیظ باشد در معده سرخی چشم و تنگی رنگ روی و تنگی نفس و کثرتی از معده  
جدام باشد بیاری و ملها نشان جریحه بزرگ باشد بیاری عدهها مقدمه و غلیظ  
باشد بقو سفید و لازم بسیار مقدمه بر صر باشد خفقان پیوسته جمع مندرست است  
بمک مقابل کرا فی خلطه و مقدمه که اندر جگر باشد و میل بسوی لیل و رخت داشته  
باشد نشان علتی باشد در جبهه جگر و سفیدی نقل و اندکی نشان سده باشد  
مقدمه رتقان اما سبب چشم و دست و پای نشان ضعف جگر و مقدمه استغنا  
کراتی و مقدمه قیحه نشان افت باشد در کمره اسهال که مقدمه اجوز اند بیم کشته



در وقت خواب

باشد هیچ امعا سوزانیدن بول بیم کننده باشد بر آنکه اندر مثانه و ریش بر آید  
مقدد بکرم خوردن مقدمه بواسیه باشد یا به غمزه در شناختن وقت مرگ  
اندر تبها و قوت تبها در بیماریهای حاد و صعب میکنند آن روز میرند که در آن  
سليم بجران نيك باشد و اندر بیماریهای حرقه و آنچه بدان ماند در آنهای قوت  
تبها بمیرند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود و ناسته صعب خیرد و ضعف  
و غنودن پرده در سر قناریک شدن چشم تو که کند و دل در دگر و بیماری  
کرد و هلاک شود و در تبهای بلغمی در اول بمیرند و نشان تب آن باشد که مدت  
سرماد را نکرده و کرم شود و نفس ضعیف و متفاوت بماند و کلازه و صمات پدید آید  
و در بین میان هلاک شود و مرگ آن ساعت باشد از روز اندر وقت تب که اعراض تب  
بیاری پدید آید و معتبرین پدید آمدن باشد اگر در ابتدا قوت تب یاد نرود و هرگاه  
که در ابتدای تب یاد در وقت نماید میرد بیشتر در تبها میرند که سبب آن ماس باشد در  
اندامهای اندرون و اندرون وقت ماده اندر حرکت آید و روی بدان موضع تند و لم  
نیاده گردد و اسبابان بدل باز دهد یا در بیماریها که ماده آن سخت بد باشد و قیاس  
باشد که طبیعت از حرکتان فریبت شود و حال طبیعت با آن همچو آشی باشد اندک که در وقت  
هیزم بیاید و فرو میرد یا حال همچو کسی که او را کلویش دارند و اندر وقت آنها هم میرند بپایه  
طبیعت از ماده فریبت شود و بناد در وقت اخطا قوت تب نمیرند و لیکن در وقت  
جذبیه قوی که اتفاق افتد چون اسهال قوی یا خنثی عظیم و سبب آن اسبابا یا شای قوی  
عظیم و شادی عظیم و آنچه بد بماند یا سببی از نوع دیگر چون طعام یا شرابی ناموافق  
و سخت عرق لرج کند پس میرد حقیقت آنست که اثر اخطا طبعی بر باشد و اسببی نباشد  
بسی

لیکن قوتها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نفس ضعیف و آهسته  
بدان ماند که تب او اخطا است و نباشد از هر آنکه در اخطا را سستی قوتها باز آید و  
غریزی برافزود و نفس قوی گردد و بنظام بود اما در ابله در وقت اخطا جیای و غیره  
با سهال بمیرند و سبب آن بیاری ماده باشد و تباه شده کی این اخطا و این جیای  
که بعضی ابله نظاهرین بیرون آید و بعضی باطن باز گردد و اسهال تو که کند و اخطا  
و بکلازه تا هلاک شود و علامتهای بد در بیماری دیگر اندر چشم و بینی و گوش و شکم  
صداع پدید آید و چشمها اندرون افتد و بینی یاریک شود و سرد گردد و باشد که چشم  
کبود شود یا سیاه و گوش همچین سرد شود و متشنج شود و با خنثی اکود کرد و در وقت  
کشیده شود همچنانکه کسی قوت تر بگیرد و بر چیزی پوشد تا خشک شود پوست بیانی  
استخوان همچنان شود این همه نشانههای سرد شدن خونت و فرو مردن حرارت غریزی  
و نارسیدن طرف و یا خرسای چشم سوی بالا شود و سفید پدید آید و از جمله  
علامتهای بد است که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیند و در آید  
و در بستر ندان بهم بر میاید و صبر نکند و بغضیه باشد که لب زیرین بر میخورد  
دندانها که پوشیده بود برهنه شود و چشمها کشاده بماند و بعضی انگشت بر  
دیوار می مالند و بعضی باشند که بدست حرکت کردن گیرند چنانکه کسی مکرر چشم  
می بیند و چنانکه زهر از جامه بر چیند و چنانکه کسی گاه از دیوار بیرون کند  
این همه نشانهها و علامتهای بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ است که میخورد  
والله اعلم و احکم و حویر الحاکمین تالم  
شد جلد اول از خف علاقی



بخش دوم علی از کتاب خف علانی و این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و اندر هر مقاله  
وهربابی نکته از آن باب مقصود آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بگویند نیابند و  
اهل علم و تحصیل از مطالعه کتب این نکتهها باشد هر یک بشرحی که بدین کتاب ایقوا باشد  
یاد کرده آمده است چنانکه مقصود مفهوم کرد و چیزی پوشیده نماند **مقاله اول**  
اندر وصیتهای که طبیب را اندر علاج کوش باید داشت **مقاله دوم** اساتذت کردن  
بمعالجه بیماریهای اندامها از سر تا پای و آن همبده باب است **باب اول** اندر بیماریهای  
سر و دماغ **باب دوم** اندر بیماریهای چشم **باب سیم** اندر بیماریهای کوش **باب چهارم**  
اندر بیماریهای بینی **باب پنجم** اندر بیماریهای دهان و زبان و دندان و حلق و حنجره  
**باب ششم** اندر زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الحجب و ذات الریه و ضلالت  
**باب هفتم** اندر بیماریهای دل **باب هشتم** اندر بیماریهای معده **باب نهم** اندر  
اسهال **باب دهم** اندر انواع قولنج و غیر آن **باب یازدهم** اندر بیماریهای معده **باب**  
**دوازدهم** اندر بیماریهای جگر **باب سیزدهم** اندر بیماریهای سینه **باب چهاردهم** اندر  
انواع یرقان **باب پانزدهم** اندر انواع استسقا **باب شانزدهم** اندر بیماریهای کبد و مثانه  
و خصیه و ذکر و مانند آن **باب هفدهم** اندر بیماریهای خاصه زنان **باب هیجدهم**  
اندر بیماریهای ارجاع مفاصل و قریح و دوالی و داء الفیل **مقاله سیم** اندر  
وابله و حصیه و مانند آن **مقاله چهارم** در اماسها و ریشها و جراحات **مقاله پنجم**  
در انواع شکسته بندی اندامها و کوفتگی و بیرون رفتن بندها از جای خویش **مقاله**  
**ششم** در تدبیر زینت و پاک داشتن ظاهر تن **مقاله هفتم** در معالجه زهرها **مقاله اول**  
در زهر

در وصیتهای که طبیب را کوش باید داشت طبیب که بنود بیاید پس از آنکه هر شریکها و  
و شفقت های مردمی بجای آورده باشد چشم و کوش و دست و زبان او فیه ناپسندیدها  
نگاه باید داشت نخت باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که در بخش  
این کتاب یاد کرده شده است پس احوال آن رو که گذشته بپرسد و بداند تا قوت بیماری  
امروز چون قوت دیروز است یا کمتر است یا بیشتر و فردا نیز احوال بپرسد اگر شد و در آن  
باشد حکم بر بیماری که نهایت رسیده است و اگر هر روز میفزاید گوید هنوز در آن است  
و اگر هر روز میکاهد گوید بیماری را غلط است و بیابان رسیده است نه برها  
در خوردن احوال کند چنانچه در بخش نخستین این کتاب یاد کرده آمده است و بیاید  
پرسید که بیمار در هیچ عضو الحی باید یا نه اگر معلوم کرد که محل باید بیاید دانست که  
که معظم بیماری در آن عضو است و اندر آن قوت ماده بدن عضو نخته میشود طبیب  
آن عضو را قوت دهد با نمادی موافق و طول **صفت نماد و طول** بگیرد عددش  
ساق را قوت کلنا و کلسج برك مورد از هر یک يك استار و بیرون دراب و قریه بدان  
ترکند و بران عضو نبیند و قتل آن نماد کنند و احوال خواب بپرسند اگر بیمار را خواب  
میاید بداند که دماغ سلامت و انوا اسایش است و اگر خواب نمیاید بوضا آن باشد  
و از شقوت طعام بپرسد اگر شقوت برجا باشد بداند که اعضای غذا سلامت است  
امیدواری زیاده کرده و جایگاه خواب لا قو مال میافر باید ساخت و شربت و دارو  
و حد متکا و اختیار کند چنانکه باید و در بیماریهای گرم جایگاه خنک فرماید و بیماریهای  
بجابه پوشیده ندارد تا داخل خنک هوای آن بداند و سرد و تن او گرم شود و حرارت  
بباید برون باز نکرد و اگر بیمار کودک یا اهل تنم باشد یا قوت ضعیف بود چیزی از خوردن

نسخه از کتاب



متابع روزهای او باید کرد ازان انواع یا مانند آن چیزی می باید داد اندک اندک و بیاد  
داشت که حال قوت اندکی می بیند و توشه است در سفر همچنانکه مسافر در سفر توشه  
نگاه دارد تا سفر تمام کند طبیب باید که همه عنایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار کند تا  
بدان بپایان رسد و بدان سبب که گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد  
که داند سبب بیماری بدان زیاده شود لیکن بدان تنگد و تنگد هداشن قوت مشغول  
شود و این چنان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندرین حال بجزارت  
تنگد نان و آب شرب ترکند و بدو دهد تا قوت باز آید و همچنین در قولنج سرد مرکب که در  
سخت پدید آید طبیب را وی خندگنده دهد تا بیمار از درد بجز شود بدین طریق  
قوت زایل کند پس علاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی و یا استفراغ حاجت آید هیچ قوت  
نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست حفظ معتد باید کرد پس استفراغ و آنجا که بقیه  
تمام حاجت آید بیکبار بر طبیعت الحاح نشاید کرد و بقا و قوا استفراغ باید کرد و اگر بیماری  
خطرناک باشد و این نتواند بود که قوت چندانی در دکه ماده خفته شود زود استفراغ  
و علاج قوی کند و در بیماری که هر چند روزی قوتی باید افکند در علاج تا هم قوت  
نگاه داشته باشد و بیمار از علاج اسهال باید و طبیعت از پس قوت علاج را قابل تر شود  
و دارو ترکند و نباید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت علاج طبیعت را در دگر  
شود و منفعت پدید نیاید و هر چند روزی شربت یا اگر چه هم از یک نوع باشد یک یک  
بدل می باید داد تا طبیعت یک چیز خو نکند و هرگاه که طبیعت در علاج بکثرت می سپرد  
هیچ اثره نبیند بندگان باز آید و اگر حقیقت آنکه صواب است که بیمار از دیگر کار شود  
از علاج برخیزد کشت و اگر در علاج خطائی افتد و اثر آن خطا ظاهر شود ازان طریق زود

باید کشت بیش از آنکه اثر قوی ظاهر شود و اگر بیمار خفنی باید برخلاف قیاس بدان فرشته  
نباید کشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه پدید آید سخت های باید رسید که عارضه  
زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن با دان را استفراغ بیشتر باید کرد و بیمار را زود  
لاغر را علاج تغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و اندر همه بیماریها و نحویش بیمار باید  
و بیمار را بدان باید ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد بصری ممکن شود و غم از دل ریزد  
باید دانت و بعضی را با دانه و امید و دانه و بعضی از زود و جواهر و مانند آن و بعضی  
محصول دوت و مونس و دگر خوش باید کرد تا ساز شود و قوی دل گردد و اندر کرمای  
سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد و آنجا که استفراغ و تغییر مزاج حاجت  
آید و یک چیزی باشد که هر دو معنی را شاید تعینیت باید داشت چنانکه در تب صفراوی  
ابالوی سیاه و طبیعت را قوت که علاج غذا کند بیمار را مشغول نشود و نتواند که بیک  
داروی بسط یعنی مغز علاج کند داروی مرکب نباید داد و طبیب در داروهای محمول  
که بمحلولان و پیروزان از مایند و حکایت کنند بکار نباید داشت و بدان اعتماد نباید کرد  
**مقاله دوم** در علاج بیماری اندامها از سر تا پای و این هیجده باب است **باب اول** در علاج  
سرود ماغ **سرسام کرم** در نوعی یکی آنکه ماده صفراوی خالص است دوم آنکه صفرا  
با خونی آمیخته باشد و خون غالب باشد اما آنچه ماده ان صفراوی خالص باشد از ابله  
یونانی قرانیس گویند و بلغم فارسی سرسام و سام اما سالت و این لغت متقدمان  
یعنی سرسام و این از بهر آن گفته اند که این علت ماسی باشد در کوه ماغ یا در غشاء  
دماغ و توجه قرانیس هندیان است و بسیار این علت بسیار صفرا باشد و درین  
بخاران که بدماغ بر آید **علامتها** کرم در دگر سر و نحوای و اختلاط عقل و تشنگی

در علاج بیماریها

علامتها



و خشکی دهان و تلخی آن و دردی دندان و درشتی زبان **علاج** صندل سفید و اندک کافور  
 بکباب سوده بکرکه بچکانند و میویند و خرقه کتان بدان ترکند و بر پیشانی و صدع او  
 بنهند و پای و ران بکرم بطبخ بنفشه بپاوند و بمانند و جویند و طبعرا بجنقه یا بشیان که او  
 بنفشه و شکر و سقمونیا ساختن باشند فرود آرند **صفت هفتم** بنفشه در دم نیلوفر  
 در دم عناب بیت عدد پستان چهل عدد با بونه ده درم هر راد و یکبار بپزند و مالند  
 و صاف کنند و هفت درم روغن کایا روغن بنفشه و یکوفیه و یکوفیه و یکوفیه و یکوفیه  
 مطبوخ کنند و حقه کنند و اگر از حقه و شیافا فو یا سدا ماء الرقائین و شیخ  
 دهند با و بطبخ تر هندی و هر شب در دم اسبغول در جلا بخام و آب با روغن و  
 هند با و هوای خانه خوش کنند و در قای یکی و در شش معتدل و دیوانه ساد با  
 نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نوزد یک یا دو بک بید شسته و نیلوفر و میوهای  
 خوشبوی و خاک باید و شربت حقه تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب ریاس سبز  
 حاض و تریخ و شربت فوسک و شربت آرد و شربت لیمو و شربت صندل و شربت هند  
 و آب غوره امتحان و اندک ستر فاده و از حقه نرم و اشین طبع شربت الو و شربت تر هندی  
 و شربت بنفشه و آب خرفه هند یعنی هند و آب میوهائی که سرد باشد اگر حرارتی  
 اندازه باشد پس از استغراق قریب کافور دهند و هر روز که آب کافور شود پای اوین  
 دان تا شستلک بنهند چنانکه از حقن ملداید و دیگر یا در آب کرم دهند و با اندک  
 بکشایند و جبران این دان آغاز کنند و کشادن از سوی شتالک و فرود از حقه نرم  
 طبع با لوبالو و آب لوی سیاه و زرد الو و تر هندی و هاشم قشر و اسفناخ و کک  
 جویش و مغز بادام و مسکه اندر توشیها فی بک چغندر در آنکند و بکره چاشنی و از حقه

باز کرفس طبع نادران و زرشک و آب سیب ترش و آب به ترش و آب غوره هر شب  
 مغز بادام پریان کرده و اگر در هر روز در دم خشکاش کوفته در آنکند صواب  
 از حقه صفر و خون فطیل از عدد س قشر و زیره با عناب و در میو بنفشه **سر سام خور**  
 این علت را بلغم یونانی فلفوفی گویند **علامتها** این سرخی زبان و رگهای متلی و  
 کرم و لازم و کرائی سر و در شش زبان و بنفشه سریع و صلب و باشد که زبان بکرم  
 و در ششانی نخواهد **علاج** فرق میان او و قرصط است که این علت را خفصت گویند  
 یا حجامت و دیگر **علاج** که بدان نزدیک باشد و نیز باشد که بحقه قوی تر یا سدا  
 قوی حاجت افتد **سر سام سرد** این علت را لئیس گویند و ماده آن بخاری باشد  
 که از بلغم غفن بدماغ برآید و سبب آن تخم و بیار خوردن از طعامهای سرد و تر  
 ماهیان و گوشت کاه و باطله و پیاز خفته و خام و میوههای تر و فطاف و مسق متواتر  
**علامتها** غلبه خواب و فراموشکاری و صداع نرم و قبا هسته و بنفشه متفاوت و بکل  
 غلیظ و خام و سفید و بیاری آب دهان خست حقه نیز یا شیان نیز فطاف پس  
 قی فرمودن پس ایاوج فیکرا و شم خنظل مرکب کرده اندر مطبوخ افقیون دادن پس  
 با مقدار کل انگبین یا مصلک و افیون دادن و زرقای خشک و تخم کرفس و روغن قسط  
 مانند آن مالیدن و اگر تاید کتاب دادی و پودنه کوهی در میان آن خنظل و اگر تیر  
 کرم و تر باشد با دیان تر و بک کرفس و قدری غنود در می پزند **صفت هفتم** بن  
 بکیند شم خنظل و افیون از فربک هم شغال بسفاج نیم کوفته سه مثقال پودنه کوهی  
 سه مثقال بپزند و صاف کنند چنانکه رست و در دم بپزد اندوده درم آبکاجل  
 کنند و ده درم روغن زیت و ده درم فایند بر آنکند و بکار دارند **صفت هفتم** از

۵۳

سر سام سرد

صفت هفتم

صفت هفتم



خراشیده یا از صابون یا از تخم خنظل و بوره و نمک و فایند سرشته بچند و چنانکه گفته  
است قراخها کرده باشند بخار سرکه و چودنه و عاشاره روی ریخته بپلی او برسانند و  
بیا رویهای لطیف کنند غرغره فرمایند فلفل و چند بیدستر بپوینند تا عطسه بیاید  
و در هیچ وقت نکند آردند که در خواب غرق شود و فلا فله و سنجینا و مانند آن بدهند  
و اگر دوازده روز و دو آنکه چند بیدستر با آنکه سرشته بدهند و عاشاره از چند بیدستر  
و معتبر و چودنه کوهی و عاشاره بیکر که غصص سرشته بر سر او بدهند و فطولی از باونه و فو  
و تمام و عاشاره و مرزنگوش و شبت بکار دارند و موی سر سوخته با سرکه سرشته بر  
سر پیشانی مالیدند سود دارد **مالجولیا** علی سودا ویت و از بزرگه که هر دو ماغ را از  
است و کوه ریح فضائی که در دماغ است و شتاب و سودا خلطی تیره و تاریک است و هرگاه  
که بخار سودا بدماغ رسد مخرج دماغی بگردد و این بخار با ریح فضائی نمایند و ریح  
و تاریک شود چنانکه مردم از هیچ چیز بیایان ترسان نباشند که از تاریکی و از هیچ چیز  
نترسند که از تاریکی بسیار آنکه در تاریکی نیک و بد و راه درست و دشواری نتوان دید و  
شناخت با این همه تاریکی ترسند بیکر که تاریکی اندرون دماغ باشد ترسای ترسند  
همه آنکه از تاریکی توان بیرون گریخت و از تاریکی دماغ خود بیرون توان گریخت خداوند این  
پیوسته گرفته باشد و بیترسد و بدکان و کوفت طبع و قنکدل باشد همه آنکه ماده سودا  
غلظت است و مخرج آن سرد و خشک و چیزهای خشک غلیظ هر نفسی که بکشد نگاه دارد  
و در روی نماید و همین هر صورتی و خیالی که خداوند این را افتد بدستواری از روی تاریکی  
سود و این علت بشارکت معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه که بشارکت معده بود  
خداوند این علت را قی کردن راحت افتد و انرا **مالجولیا** مرقی گویند و سبب آن بسیار

سودا بود که هر روز از سپرز معده برآید و در هضم معده تقصیری باشد بسیار نقصان  
یادها در معده توکد کند و معده متغیر شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و توفیق نه  
بدان سبب کار خوشتر تمام نتواند کرد و بیشتر از آن سودا در معده بماند و گرم شود و بخار  
آن بدماغ برآید **علائقها** خداوند این علت بسیار موی و سطر موی باشد و بعضی که لکه  
سبزگونه باشد که تحت سرخ باشد یا اسم رنگ قوی تر از آنکه از او فرسوی تن باشد از  
بزرگه در تن و او باد بسیار توکد کند و باد قوت سویی الا کند و هرکدامی چشم ایشان بیست  
چنانکه پلکه چشم پیوسته بهم میزند و سخن ثناب و فامین گویند و دل چکر و گرم باشد  
و بدان سبب سودا سوخته در تن و پیش توکد کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب  
باشد و بعضی را بقیع تقصیر هضم اجازدهای میرد **علاج** درین علت استفراغ بسیار  
باید کرد و پیش از استفراغ شربهای غذاهای لطیف و خشک باید داد و کربابه و ازون  
بکار داشتن و اسای فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبدأ علت از دماغ باشد  
صاف بکشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر حراقی باشد رنگ یا سلیق یا اسید و اگر  
معده ضعیف باشد اندر ضد توقف باید کرد و انرا که ضد کنند اگر خون سیاه باشد  
چند آنکه حاجت بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشانه آن باشد که ماده هنوز در دماغ  
باشد در هضم تن بر آکنده نباشد رنگ پیشانی زردی صواب باشد و در روی مشتمل  
ایا ریح فقرا دهند و غاریقون و اقیمون و شحم خنظل با وی یا کرده بر مطبوخ اقیمون  
و حب اصطنع قوی و یا یاج لوغانیا هر روز یا هر سه روز با معجون حاج در مطبوخ این  
بدهند و نیز بکیرند غاریقون هم درم یا بیشتر و نمک نطفه نیدرم و فایند بچندم  
و برشند و اقیمون کوفته با موز دانه بیرون کرده برشند هر با ماد مقدار بچندم

علاج



بدهند و افقون کوفته هفتدم با سکنین سرشته شود و در لرا بفرمایند و افقون  
 قوت دهند و اگر فراج سرد باشد دواء المسک و مرود یطوس و قریاق بکیر دهند  
**مفع** بکیرند باد و خجوبه و پوست قرچ و قزقل و قرقه و داجنه و جوز و اقاله و فاد  
 مشک و بهمن سرخ و بهمن سفید و درونج و زنیاد و زعفران و تخم باد ریح و تخم فنجک  
 ارفه یک دودم مشک بتنی دانکی هلیله کابل چهل دم شیرمالی شست دم هلیله و امه  
 مر یک سی دم با مقدار دمن آب بنزد تا نصف رسد و صاف کنند و عمل داخل نموده  
 بقوام آورند و داروها برشند شربتی دودم و اگرها و صغیرا باشد که با به افزایند  
 فاقربکار دارند و استغراق بماء الحبن و سکنکین ایتقوا باید ساخت و در میانه روز با  
 ایاج فیکرا یا سقمونی ترکیب باید داد و اطرفل صغیرا یا ایاج فیکرا یا سقمونی مرکب باید  
 داد و اطرفل کوچک با ایاج فیکرا سود دارد بکیرند اطرفل چهار دم افقون دودم  
 ایاج فیکرا یک دم همدرا برشند و بدهند و اگر معده ضعیف باشد کلکرا با عود و **مصطک**  
 دهند نافع باشد **در دوائی** علاج دیوانه که هم از این نوع باشد که خوابی پاکد و دروغ نباشد  
 با شیر و خزان میخند بر سر بختند و طبع بنفشه و نیلوفر و بزرگ غلب الخلیل و بزرگ بید و کولر  
 خخاش و بابونه و کشک جو و ترانه که در بر سر بختند و شرب خخاش دهند نافع باشد **سبک**  
 این علی است که بیمار همچون خفتد باشد **علامتها** اگر بیدار کنند زود بیدار شود سبب **علاج**  
 گرم و تر باشد و اگر در بیدار شود بسیار و طوطی غلط باشد در مقده دماغ **علاج** اگر  
 بیدار ایاج فیکرا و اطرفل کثیرنی دهند و اطراف بینند و بمالند و طبع با بونه بنوشند  
 و سرکه و دروغ کل بپزند و اگر در بیدار شود بحسب غلظت استغراق کنند پس ایاج فیکرا  
 و غار یقون و تخم حنظل و نمک ترکیب کنند و بر سبیل بسیار دهند و با مالد و طبع افقون

بگون

سنگ

باید

باید

باید

باه چون نخای و هر امداد بسکه اسقیل غرغره فرایند و لغو اسقیل بدهند و فطولی از با بونه  
 اکلیل الماک و سداب و مزفکوش و لغناع و سعتر و بزرگ مورد و بر سر بختند و فریون چند  
 بید ستر و روغن سداب بر صدمع و پیش و پیشانی بکشد **فراموشکاری** علاج فراموشکاری  
 بعلاج سبات نزدیک است غرغره بمونج و خردل و عاقر قرحا و پوست بخت بکیر کوفته و بخت  
 با انگبین سرشته سود دارد و ایاج فیکرا با سکنکین غسلی سود دارد و ریح پرورده و زنجبیل  
 پرورده و معجون **لبان** **صفت معجون لبان** بکیرند کنند و ریح سعد دار فلفل زنجبیل از هر یکی  
 جزر و روغن کاه و دوازده جزر انگبین سی جزر داروها را کوفته و بختد با انگبین برشند و  
 شیت بکشد و چهل روز در میان جو بجان کنند پس بکار برند شربتی دودم **سکته** این علی  
 که ناکاه افتد و بیکار و راه بر آمدن قوت روح حیوانی که از دل برود ماع براید بیکار  
 راه فرود آمدن قوت نفسانی از ماع به اندام بسته شود و بجز حرکت دمزدن هیچ حرکتی  
 دیگر نماند و بسیار خاکی باشد غلیظ و لزج در تجوینها و منفذهای ماع بسیار باشد  
 که سبب غلب خون باشد چنانکه هر درگاه و شرابها و تجوینها بسبب بی خون حرکت نمواند  
 کرد سکته فرو گیرد بعضی از طبیبان این نوع را اضافی قالی گویند **علامتها** اگرانی سر در  
 وطن و دوی و کلافی در درگاهها و تاریکی چشم و اختلاج هر اندامها و برهم سویدن دندانها  
 در خواب و امثالای کهای کردن و سرد شدن دست و پای این مقدمات سکته باشد  
 کفک اندر سکته نشان زبانه شدن عک و نشان دشواری دمزدن و نشان معالی است  
 اسانی دمزدن لیکن اگر بی نظام باشد نشان صعبه علی باشد و انجا که شیت افتد که  
 سکته گرفته است یا مرده است بلکه چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه نماید بود و اگر  
 سکته باشد حدقه بر جا باشد **علاج** غلظت بر مرغ چرب کرده بر روغن سوسن یا بر روغن دیگر

فراموشکاری

سنگ

سکته

علامتها

علاج



باب اربع فیما الوده کنند وخلق اولکذا نند باشد که فی کبد پیچفته نیز بکار دارند و بخرها  
 کردن و پخت را و درغز فزون کرم کرده بمالند و بویان بزرگ یا مشرد یطوس یا سنجریا یا انصاف یا  
 بالکشا الحلیت یا چند میدست یا سکنج درآه الصلح کنند و خلق او فریونند و موی از  
 بزنند و خردل و چند بیدار با سکه کرم کرده بپایند و بر سر او ملا کنند و سداب و مشک  
 چند میدست بپویند و زهره کلنگ با مرزنگوش و بقیچک باشند و قرفل و حباسه و خربزها  
 زنجبیل و وچ اینها را کوفند و کرم کرده در خرفه مالیده بر سر او نهند و غلک سوده کرم  
 خادس سود دارد و هرگاه که سکنه کاهه شود بیت و چهار روز کاهه شود همین علاج کنند  
 و طعام خود آب و شور یا بکوش کفشک و کبوتر بچه دهند با ستر و داجنی و هر باید  
 ماء الاصول دهند بر وزن مید اخیر و دروغ با دام تلخ و هر هفتد ایا ریح فقیر دهند با شحم  
 و نمک و اقیقون و غار بقون **صرع** این علای است که اندامهای مردم بر هیأت خویش نماند و  
 افعال و اندامها و حرکت و حرکت بی نظام شود و بسیار سده باشد تا تمام در منفذها  
 جزء مقدم دماغ بدان سبب تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی حرکت و حس باطل شدی  
 اگر سده نبودی حرکت و حس اندامها بی نظام نکشتی و سبب تشنج است که دماغ از کفص بخارج  
 ناخوش که بد درسد برسد و خویش را فراهم کند و فواق و تهوع کند دماغ نیز هرگاه که  
 کیفیت ناخوش بد درسد خویش را فراهم آورد و بدان سبب در عصبها و عضلهای چشم درد  
 و دیگر اندامها حرکت مختلف پدید آید و اضطراب و تشنج پدید آید و از بجه این گفته اند که  
 صرع مرد ماغرا چون فواق است مرعده را چون معلوم شد که صرع با تشنجی است که تشنج  
 درد دماغ است بدان میماند که عطسه صرع چون فواق است معده را که عطسه صرع کوبند  
 و صرع عطسه بزرگ و لیکن دفع عطسه بوی بقی باشد از بجه آنکه قوت قوی باشد و ماده

اندک و لطیف و دفع صرع بسیار بیاری ماده و ضعیفی قوت به حال جوانی باز دهد با کفا  
 و کبش و بد و ناخوش بد دماغ ترسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته درد دماغ بودی صرع از  
 بودی و می بینیم که ناکه پدید می آید و زود زایل میشود و از اینجا دانیم که این بخار پیوسته  
 دماغ نیست از بجه آنکه صرع را تشنج که بیکبار پدید آید و زود زایل شود بسیار ثابت ممکن نیست  
 پس معلوم شد که سبب صرع ناکه میرسد و مدد آن کسته میشود و آن سبب در عصب  
 دیگر است و آن عضله دماغ میرسد و بیشتر از معده باشد در سرد اطراف و بعضی را باشد  
 که صرع بی تشنج باشد بجه آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بدن باشد و بدان سبب  
 تشنج بگذرد **علامتها** زبان مصروع زود باشد و کهای زبان سبز باشد و از چیزها که  
 موجب خشم نباشد خشم گیرد و صعب از اعراض الجویا و نفخ خالی نباشد **علاج** اول آنست  
 خونیتر از سر یا و کربا یا زرد دارد و برگذاب و کز باد نشاید نشست و جماع و متی و در  
 کربا به در نشستن و از جایگاه بلند فرو نکند و آب تاق و ویدن و نظاره هر چه  
 خیره کند و طعامهای غلیظه و شیرین بسیار زبان دارد و کرن صرع را حرکت دهد و کوش  
 بزه بسیار خوردن هم باشد که صرع ارد قلقل و خردل و مانند آن زبان دارد و بزرگوست  
 نذرد و در ریح و طبع و کجشک و سرخی کوش بزه و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیلجا  
 بخورد و در آنچه و کثیر و دیگر چه هست زبان دارد و دوا وهای کرم اندک اندک بتدریج  
 باید داد و در حال صرع اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ  
 کرم کنند چنانکه در علاج سکنه گفته آمد تا زود بیوش یا زاید و چند بیدار با حلیت  
 ماء الصلح بگذارند و خلق او فریونند و از آنکه علامت فاقه نباشد از بجه آنکه فاقه  
 بد دهند و از بجه آنکه تشنج نیز است فراق کنند با حب قوقایا و ایا ریح فقیر دهند و کوش

علامتها

علاج







استفراغ کردن و مواد الاصول باروغن با دانه دادن و بطریق علاج فالج رفتن رسته  
 لرزیدن دست و پای باشد بتازی و پیرای و افتد و کانی را که آب سرد بسیار خورد  
 و کانی را که شراب میوستانه خورند **علاج** همچون علاج فالج باشد و بازیتادن او را  
 دروغن کل باروغن مورد بر سر جفن با انگشتی سرکه **صداع** و **شقیقه** کرم علاج این چون **علاج**  
 سرسام کرم باید کرد بقدر حاجت و صداع و شقیقه سرد همچون علاج سرسام سرد باید  
 کرد بقدر حاجت سرد و علاج سبات در هر دو باید کرد تا مقصود حاصل شود  
**باب دهم** در بیماری چشم **مد** اما سر طبقه ملتهج است لیکن محتمل آنکه این اما سر از دزد  
 و کراتی و خلیدن خالی نباشد هر انواع درد چشم را و مد گویند و طبقه ملتهج ظاهر تر است  
 از چشم و کوهرا کوشش است سفید و جرب و با عضلهای چشم میضات و هر اجزای چشم  
 بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده و بدین سبب او را ملتهج گویند و که گمان  
 اما سر چنان باشد که حده پوشیده شود و بلك چشم و سوار بر هم توان زد از غطی باس  
 و این کودکان را بسیار افتد **علامتها** درد با سوزش نشان مده صفر باشد و کراتی سر چشم  
 نشان بیاری مده باشد و سردی و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ باشد و  
 با آن تری کم باشد نشان غلبه صفر باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان  
 بلغم باشد و اگر سرخی و تری کم باشد نشان مده سودا باشد **علاج** اگر نشان غلبه خون ظاهر  
 باشد سخت دك قیقال باید زد از آنجا که و مد باشد پس طبعاً نرم کند باب میوه ها و  
 اقراص و صفت و آخرت صبر و ایارج فیرا و جت قوتایا و جت الذهب **و اگر نشان غلبه صفر**  
 باشد استفراغ بطبیع هلیله درد و تر هندی بماء الرمان و اندک چشم سخت شیر خور  
 چکانند با سفید تخم مرغ پر شیا ف ایض شیر خزان کشیده و سوده و پخته تر غلظت پاشید

و کبر

علاج  
 ماله  
 صداع و شقیقه  
 در این چشم  
 علامتها  
 علاج  
 علامتها  
 علاج

و کباب کوشانه و زرد تخم مرغ نیم برشت باروغن کل برشت چشم میبند و ببندند و بنشینند  
 و در سودا درد و باخ زرد تخم مرغ و ارد جو و با بونه و بنفشه نیم برشتند و بنشینند و بنشینند  
 و صبر و صندل سرخ و شیان فامینا و فویل و صغ و اضمون و افاقیا در آب غلبه اعلی  
 کاسه و آب کشیز و آب کوك و طبیع خنخاش بر شیند و طلا کنند درد معبد را ساکن  
 کند **و اگر مده بلغم باشد** استفراغ با ایارج فیرا و اضمون و غار یقون و تری و تخم  
 و طبیع هلیله باید کند **و اگر مده سودا باشد** با ایارج فیرا و اضمون و غار یقون و تخم  
 خنظل و نمک فطی و طبیع اضمون استفراغ کند و اتوروت و آب حلیه و آب تخم کتان  
 طلا کنند و طبیع حلیه بچکانند **و اگر مدت دراز گردد** و سرخی و آب رفتن کم شود بیاید  
 که در طبیقای چشم خلطی بد باشد قوتای و مغول و فاسته و اسفید لاج باید کشید و بر این  
 هیچ علاج نباید کرد که سوار باشد **خارش و سوزش و مده سبل** پرورده غوره شیا  
 سماق کنند خاصه از پی ضد و حجات و داروی سبل و شیان فامینا در آخر مده ها سو  
 دارد و کربابه و شراب صفر سفید سودا درد **طرقه** نقطه سرخی بر سفیدی چشم باید کرد  
 بسبب دخی مانندان **علاج** نخت دك قیقال زنند و از گوشت و شراب و شیرتجا بر میزند  
 و کبوتر چبه بکینند و زیر بال او را دك زنند و قطره قطره از خون او در چشم چکانند و در  
 باب کشیز تر سوده در چکانند **سبل** این علتی است که دکهای چشم پر خون شود و خارش  
 در چشم افتد و عطش دارد و افاب تواند دید و آب بسیار درود **علاج** دك قیقال و آب  
 و با سلیق زدن و ایارج فیرا بکار دامن و از گوشت و سرخی و شراب و پنبه بر میزند  
 و پرورده غوره و شیان سماق کشید و بالین بلند کردن و حلیه فاجتن و بسیار افاتن  
 و او از بلند نا کردن **جرب** این علتی است که بلك چشم باز گرداند و سرخ باشد و در شفا

ماده بلغم  
 ماده سودا  
 ماله  
 خارش و سوزش  
 علامتها  
 علاج  
 علامتها  
 علاج



علاج

زادنی

فصل

علاج

فردا

علاج

سبکوزی

و

ناهوار علاج يك قيفال زقند و بر کردن حجامت کنند و بلك چشم باز کرده اند و برآشند تا  
 هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع بپاشند و پنجه برون بکشند چرک کند و بر پشت چشم  
 بینند و وقت ساعت صبر کنند پس بکشایند و دود دیگر شایف اجمیران کشند یا شایف اخضر  
 یا شایف صفاق بکباب سوده **موی** فروزی استفرغ کردن بایا رج فیکر و حب قویا و شایف  
 اجمیران و سریه با سلیقون کشیدن و موی فروزی بکنند و زهره کرکس و زهره بز و دیگر زهره ها  
 با چند بیکند بخون کتور بچرخد و شایف بکنند و باب دهان حل کنند و بر جای که می کشند  
 بکنند یا شاد لاک کنند و بکزان صبر کنند پس بپزند **قرصه** در چشم **علامه** در و خنده  
 ضریان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه سرخی یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید  
**علاج** بفض خون بسیار و بر و کردن و غذای لطیف سرد و تر بکار دانستن چون اسفناخ و کدو  
 و خیار و شایف بعض شیر زنان سائیده کشیدن پس اگر ضریان ساکن نگردد شایف کمندی باید  
 چکانید و غذاده بر نهادن و بر روی بتن یا از و نه که بر داده ویم بیند پس شایف نادر و اکبر  
 بکار دارند **فردا** **امداد** سبب آن سردی مزاج و داغ باشد **علامه** بپوش چشم چوبه  
 یا خلط یا نقطه سیاه می بینند پیوسته و لازم **علاج** استفرغ بایا رج فیکر و حب قویا و از  
 سردی و از جماع و شراب و امتلا پرهیز کردن و پس از استفرغ غرضه کردن که در قویا  
 و داغ فروید بکار دارد و شایف مرادات کشیدن و دیگر علاج تدبیر باید و دستکاری  
**سبکوزی** استفرغ بایا رج فیکر و قویا و غرضه **بگیرند** فلفل و دار فلفل و قنبیل ماری  
 بگویند و بپزند و چشم انداختند و قلیه از بکری و غنایان سود دارد و کباب بکری و بپزند  
 فند و آن آب که از وی پدید آید بگویند و دار فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بگویند  
 و در چشم کشند **دعه** این علقی است که اشک از چشم پیوسته می آید و گوشه چشم تپش

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج استفرغ با قراض بپشت و قویا و جالینوس و بایا رج فیکر یا فلفل صغیر سرشته و هر باید  
 در کبابه لحی مقام کردن چند آنکه عرق کنند و پرورده غوره بکار داشتن و از هر چه در قویا  
 و غرضه و سیر و پیاز و اشکان و فلفل و خردل باشد عرق کردن خارش و سوزن بلك چشم  
 و گوشت و استفرغ بایا رج فیکر یا شحم حنظل و غار قیون و غار قیون و نمک فلفل و حب قویا  
 و غرضه با بکاه بایا رج فیکر و از شیرین و از نعناع های تیز و گرم پرهیز کردن و هر باید اداب  
 تخم خرفه و سنگین خوردن و بکیند عدس مقشر و کل سرخ و تخم انار ترش هر بر او بود و کلا  
 بپزند و بگویند و میوه تخم بر افکنند چنانکه بود دیگر چیزها غالب خوردن و از این چون خالنه بر آید  
 و گرم بچشم فند و بیند **شش** که در مرکب افتد استفرغ بایا رج فیکر یا شحم  
 حنظل و غار قیون و غار قیون و نمک فلفل و حب قویا و غرضه با بکاه و بایا رج فیکر و بلك  
 چشم را بپس شستن و شب بمانی و موی و پرورده کوفته و بخته بمیل بردارند  
 و بمرکان بمالند و بکریان صبر کنند هر بلك شود **باب تیمر و بایا رجی کوش کوش**  
 بیاید دانست که از حاسه ها که از قویا و غار قیون و جالینوس و جالینوس و جالینوس است و حاسه  
 یکو اس و دیگر حاسه صمغ است که هر افنی اندرین دو افتد خلل آن در این دو بزرگتر باشد  
 از هر آنکه اگر حس نداشت حیوان از کرب و سر یا چیزهای موزی خنده گرفته خوشی را  
 نگاه ندارد و از آن فکر بزدان سبب هلاک شود و حاسه صمغ راه دانش و خرد است  
 نه بینی که از عا د و زاید منکوی شود و ناقص و بی زبان ماند از هر آنکه سخن چرخشند و آمو  
 نباشد و بسیار کرب باشد که نابینا بزیاید و با افتد بینائی همه چیزها می آموزد و مختل  
 و فیکر باشد و همچنین از افت حس بویائی و از افت حس ذوق این که از خلل حس شنوائی  
 نباشد از اینجا ضعیلت حس شنوائی بود دیگر حاسه ها ظاهر شود و بدین سبب قیام و حس



کالت

کالت

مستحب بود که

کالت

کالت

در این زمان که

بیش باید داشت علامتها اگر سبب کرمی ماده ضرا باشد که بدماغ برآمده باشد از هوای کرم  
 و نج باید و سرپوشیده نتواند داشت و گاه که چیزی نباشد و اگر سبب ماده غلیظ باشد و مثلا  
 این بود هیچ نشود **علاج** صفراوی را استفراغ با قراض نبشته یا ماء التان یا شیخشت و طبع غلیظ  
 رود و عجب قویا یا جالینوس و پرورده و مان نیم کرم در گوش چکانند **صفحه پرورده و مان**  
 بکینند انا و ترش و سران بردارند و دانه بیرون کنند و انا با دانه پاک تا و دیگر فشانند و در آن  
 این بدن پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باشند و اندک سرکه و کنند و روغن کتان  
 بیا میرند و بر آن نشاند تا قوام گیرد و بکوشاند و چکانند و هیچ چیزی سرد در گوش نشاند  
 چکانند هم نیم کرم باید **و اگر ماده** غلیظ باشد استفراغ با یا ارج فیقر و شحم خنظل و غا  
 و اقیقون و نمک کند و عجب اصفی حقون و روغن صواب و روغن بابونه و روغن بادام  
 کوهی از هر کاه و نیم کرم در چکانند و شحم خنظل و غا و حقون و نمک در روغن بادام تلخ بزنند  
 و در چکانند **و در گوش** اگر در سر و روی حراقی باشد و یا در د و ضریان باشد **علاج**  
 فصد قیال و استفراغ با قراض نبشته و عجب صبر و قویا یا جالینوس و طبع غلیظ نرود  
 تمهیدی بکینند روغن کل ده درم سرکه سحر درم بچوشانند تا سرکه پرورده شود و  
 بمالند قطره قطره بکوشد چکانند نیم کرم و در شیون زبان در چکانند و عجا و طبع نبشته  
 بکوش چکانند سود دارد و اگر در دهان باشد یک جبهه افزون با شیاف ایتش  
 کل بیایند و قطره سرکه در افکند و در چکانند و فلوئیای روی و شیر در خزان در  
 چکانند و اگر ضریان معا و دت کند بیاورد دانت که انجا بره هست بیاورد بیاورد  
**تدبیر** بکینند پنبه بط و پنبه مرغ خانگی و با روغن کیند بکند از آنده و هر ساعت قطره  
 نیم کرم بچکانند و چون در د ساکن شد لعاب تخم کتان و حلیه و تخم مرو یا شیون زبان

در گوش

در چکانند تا پشه نخته شود و چیزی بیرون آید فیتله با انگین الوده در گوش نشاند تا پاک  
 شود پس اندک زاج سوخته و سوده در دمنند تا خشک شود و اگر خفه بودی یا غلیظ  
 بود بکند و زکاد در دهان درم سنگین بر علی حل کند و انا چکاند یا لکظ و زهر کاه  
 یا لکظ و روغن بادام تلخ امیخته در چکانند **و اگر در دهان باشد** و حراقی نباشد  
 و سبب در د و طوی باشد و مزاج سرد باشد بکینند سیخ خشک و پرورده و روغن زیت یا روغن  
 بادام تلخ یا روغن میدا بخیر بزنند و در چکانند و چند بید مستویا روغن بادام سودا  
 و اگر باد در دهان از سردی بود طین و دوی بود نکند یکدست نکند و کاه و نیم کرم کرده و گوش  
 بچا و طبع بود نه و شیخ و سداب و مرز فکوش فرادارند **و اگر در اذانی باشد و فحش باشد**  
 کند بیشتر ماده فرغار پرورده کند تا خشک و نیم کرم در گوش چکانند و در د از آن کند  
**خاکه گوش و حیوانی که در گوش متولد شود و کرمی که در گوش متولد کند** صبر و نیم کرم  
 حرکت کند و چکانند و افسنتین روی در آب بزنند یا در عصاره پودنه و در چکانند و  
 قطران و عصاره قوب و عصاره بک شفا الو و اندکی حقونیا در چکانند حیوانی و بکشد  
 و اضا شرب آنکوری و در د و انگین سه درم روغن کل بکند با سفید تخم مرغ بیا میرند  
 و نیم کرم کنند و نیم با و بهان نیم کنند و بکوشد و کشت و بر آن گوش اعتماد کند بد  
 پس بیکبار آن چشم از گوش بیایند هر کرمی که تولد کرده باشد بدان چشم بیرون آید  
**باب چهارم در بیماریهای بینی** و اگر سبب خلط باشد سرکه ان باشد و از صند  
 خالی نباشد **علاج** با یا ارج فیقر استفراغ کردن و قویا یا جالینوس کردن و عطسه آوردن  
 و اگر در مغز نفی شده باشد شونیز و زنجبیل سرخ و پودنه کوهی بهم امیخته و در د کند  
 و پیوسته بخار سرکه برساند و زهره کلنک و شحم خنظل و حرق سفید و استا و استا بهم

کالت

کالت

کالت

علاج



پرسند و بعد از یکدس بروغن مرزوقوش حل کنند و در بینی کشند **کندمان** یعنی اگر در شری  
 و ناصور باشد بشراب و حیاتی بنشیند و به بینی تر کنند و سعد و سنبل و کل نیزین و قصب  
 اگر زیاده کوفند و پیچیده تر کنند تا فتنه تر جزها بول الاغ است بدان میوند **قنده** یعنی بعضی  
 خشک و بعضی ترها باشد و ظاهر باطن و بعضی ریشهای بلند باشد و بعضی پوسیده بود **قند**  
 خشک را موم و روغن از مغز صاق کاه و روغن بنفشه و موم صافی طلا کنند و اگر تر بود هلیله و  
 پسته مرغ و روغن کل و با فتنه سرشته طلا کنند و در شمای بلند را پوسته صابون میوند  
 پس سعد و زعفران و مر و ماز و سب میانی و فتنه سرخ هم را کوفند و پیچیده بدیند و اگر  
 درد ناک باشد سرب سوخته و مر و اسنک و روغن کل و موم با هم کداخته و سرشته طلا نمایند  
**ناس** یعنی بکیر دندان و ترش تمام نارسیده و با پوست بگویند و بشازند و آب بکشند و پیز و زغال  
 شود و در ظرف مس کرده یکشنبه روز بگذارند و انار کوفند و آب کشیده دیگر با نریم بگویند و  
 شیاف سازند و با آب ناز که در ظرف مس کرده باشند آلوده کنند و در بینی فند ناصور  
 پاک کند بی درد و بی لاکر مدتی دراز کشند **خون** **مال** **زینی** عصاره باد و روغ با عصاره برك  
 خرفه بالند کی کا فور بچکانند و نخت رگ قیفال بکشایند و مقدار ی خون بیرون کنند  
 و قتیله سفیده تخم مرغ تر کنند و بوزنه زرگران دران و پیچیده و بپزینند و عصاره برك  
 الاغ بچکانند فایع بود و از موده است و شربت عتاب و فطیل و باجه بباق نخته و پوست  
 عدس و امثال اینها سود دارد و مجرب است **باب پنجم** **در بیماریهای دهان و زبان و خور و حلق**  
**مقید** **لب** **سید** مرغ باروغن بگذارد و فاسسته و کثیرا و زوی کوفند و پیچیده در دهان  
 بایند تا هوار شود و طلا کنند و پوست اندرون تخم مرغ روی و چند روز بگذارند  
**دهان** اگر سرخ باشد نخت بفسد و حجامت مشغول باید شد پس استغراق بجا آید

کندمان

قنده

قند

6

ناس

خون مال زینی

باب پنجم

مقید لب سید

در بیماریهای دهان

و بیض هلیله زرد پس مضمضه برت قوت و لطیف سماق و عدس و فکنا و وجب الاس و اگر قهاب  
 بیا آید آفاقا و آب غیب الثعلب حل کنند و سرکه داخل کرده بان مضمضه نمایند و اگر سفید  
 کوهه باشد خضخ در سرکه بخوشانند و بدان مضمضه کنند و آبکامه و میدکی دهان  
 و سرخ را سود دارد و اگر سخت سفید باشد نمک یا نلبین برشند و در دهان بپزند و نگاهند  
 چند آنکه تواند پس بکنکین مضمضه کنند و آبکامه و فلفل و کبابه و عافه قرانوم بگویند  
 و در آبکامه داخل کرده بدان مضمضه کنند و اگر سیاه کوبه باشد و فتنه سرخ و زرد و بوزنه  
 شب میانی و فلفطار و زاج و گت دریا و ماز و آفاقا و ناز پوست نخته یا نلبین سرشته و  
 خرقه بسته در کل گیرند و در آتش نهند تا کل بریان شود پس از کل بیرون آورند و بگویند  
 و بپزند و در دهان در می باشد پس جب الاس و ماز و در سرکه بخوشانند و بدان مضمضه  
 کنند و اگر بیوزانند روغن کل و کلاب در دهان بپزند **خورده شدن گوشت** بی دندان  
**خوبی لدی و مستوی دندانها** **علاج** نخت فسد و حجامت و مسهل و مضمضه و دار و هاجا  
 در علاج میدن دهان که سرخ باشد یا در کرده شد پس ماز و ناز پوست و شب میانی  
 فلفطار و جوز السرو و برك سر و کربا زج و سماق در سرکه بخوشانند و بدان مضمضه  
**خورده شدن گوشت** **دندان** **شمار** کوفند یا بکنکین برشند و برین دندان بمالند گوشت  
 پوسیده و پاک کنند و گوشت فوری و ناز **ناخوشی بوی دهان** اگر ناخوشی درین دندانها باشد  
 خلال و مسواک پاک کنند و هرگاه که طعام پیش از طعام چیزی بخاید چون سیب یا میوه  
 تا اندر میان دندان بماند و گوشت و اجای نباشد که در دهان و چون از طعام فایع شد  
 خلال پاک کند و سنونی بکار دارد ازین نوع **صف** **دندان** بگویند سعد و فتنه و برك  
 و حیاتی تر کنند و برشند و قرقر کنند و بزابه آتش خشک کنند چنانکه سوخته شود

کندمان

خورده شدن گوشت

دندان

صف



و انرا بگویند و بپزند و ازین سعد بکنند و قند نمک انداختن گفت دریا سده دوم کراخ بپزند دم  
 خام بپزند حب الاس بریان کرده قزقل و کبابه و خیرخوا و منبل از هر یکی ده دوم هر را بگویند  
 و بپزند و دندان مسواک کنند و اندکی کافور بدان یا زعفران بود دندان بپاشند و اگر ناخوش بود  
 معده باشد با طریقل صغیر و شراب اخستن و فنع و صبر و یاراج فیه بکار دارند و اما الفوا  
 سود دارد **درد دندان** باب کرم و سرچمایانند اگر بای سرد ساکن شود فصد و چکان  
 کنند و با قراض بنفش و حب سراسر است فرفع کند و بیکه و کلاب غرغره کند و بیک مورد بخایند  
 و یک زیزبان بپزند و عاقر قرحا و اندکی کافور سوده درین دندان بریزند و اگر بای کرم کشا  
 شود یاراج فیه بخورند پس عاقر قرحا و بونه و ستر و زنیاد و کلنار و شمع خنظل و دیگر که  
 میوشاند و بدان مضغه کنند و سنجینیا و تریاق او بپزند و درین دندان نمند و  
 باب کرم و سرد ساکن شود نکید کند بکاوین و نمک کرم کرده و حلیث و فلفل و سعد  
 بر دندان نمند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاوک باشد سنجینیا و تریاق و بونه و ستر  
 بریان کرده سوده بیکه سوخته و کاکلی نمند و اگر درین دندان کرم باشد تخم کندا و  
 بزوالنج و بگویند راستا است با موم و برشند و دود کنند و دهان برودان نگاهدارند  
 تا دودان بدندانها برسد وین دندان پاک شود **کندی دندان** بیکه خرقه بخایند یا با موم  
 و موم و نمک بمالند **سیاه شدن دندان** بکیزند فلفل بکیزند حما یا چادر دم و قیل و ما  
 زنی سوخته و ساق هندی از هر یک دو دم بگویند و بپزند و بدان مسواک کنند  
 مکرر بمالند **اسرطان** علاج این چون علاج دیمک دهان و علاج خناق باشد **قرقند**  
**پوست زبان** سبستان درد دهان نگاه دارد و طعام شوربای مرغ فربه و پاجه و مسکه و  
 تخم نمبرشت خورده **مقدح** اگر علامتهای ورم ظاهر شود آب غلبه و آب نازک

درد دندان

کندی دندان

اسرطان

و شمع

و بنج ساق کل سرخ و نارچوب و زعفران و حب الاس و کراخ در دهان بکیزد و بدان  
 مضغه و غرغره کند و آب تخم خرفه و آب کاسنی و آب میوهها بخورد و آب زرد کلان و بکار برد  
**درد برین** بکیزند کلان و هست درم شب میانی چادر دم زعفران دو دم کافور و زان  
 از هر یک یک دو دم بگویند و بپزند و ملاز بهان بردارند و اگر حرارتی نباشد یک دو  
 نوشاد و شب میانی راستا است همچون زرد کلان و بکار دارند **کراخی زبان** اگر کسی  
 بود علامت آفت که استقرخ افتاده باشد یا تبهای محرقه بود یا خری قطاع بسیار  
 باشد و علامت تری علامتهای فالج باشد **علاج** اما دان و آکه سبب خشکی باشد بنیر  
 الاغ و طبع حلیه و طبع اخیر غرغره بایز کرد و دهرهای کردن و بکاوین و بونه و ستر  
 و اگر سیاه است و با شد علاج این چون علاج فالج باشد و استقرخ یا یاراج فیه بخورند  
 و اما اصول بکار داشتن و هر روز زیزبان نوشاد و زنیاد و کلنار و شمع خنظل و  
 بپاشند **در این سخن** و بیکه که بخلق درگذرد و علامتهای جلق سوزش باشد و آب دهان  
 با خون و قیو مضغه باشد **علاج** بیکه و خزل و حلیث و نمک غرغره کند و ستر و خزل  
 بپایند و بخلق دهمند و اگر معده فروخته باشد داروهای گرم از معده پاک کنند  
 بکار دارند و چون دوجبه بنفشه و طبع سماق و بلوط و غیران غرغره کند **خناق** اگر علا  
 غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و حجامت و یک زیزبان بپزند و بر ساق حجامت کنند  
 و در اول بوب جوز و لعوق و مان غرغره کند **صفت اعوق** بکیزند انا و ترش و صبرین و  
 اندراب بپزند و بقوام آرند و بدان غرغره کنند و شب میانی سوده و کلنار و ملاز  
 کوفته و بینه و آب بریزند و بپای میزند و بقوام آرند و بدان غرغره کنند و اگر در معده  
 باشد شیر تان و شرب بنفشه غرغره کنند و روز دوم و آب کشیر غرغره کنند یا آب

درد دندان

درد دندان

علاج

خناق

صفت اعوق



الالتهاب منفتح و با خربا بادیان که خیار شیر و میخچه در وی حل کنند و اگر آهاده بطنی باشد  
 با بصلاتی بپایید غرغره بطین حلبیه و انجیر کنند و خیز ترش و میخچه با خیار شیر و در وی حل  
 کنند با روغن بنفشه یا روغن کاک و کداحنه و هرگاه که گشاده شود و دریم بر آید آب گرم با روغن  
 بنفشه یا روغن کاک و میامیزند و بیدای غرغره کنند تا پاک شود پس بطین صفاق و مانند آن  
 چیزهای قابض کنند شفا یابد با **بششم نوزله و زکام و سرفه و شوم و خفا و لریه و قد**  
**الحب و صفا الفش** اما زکام گرم علامتهای آن از بینی آب ریزد و بیدای و منقلب بینی را بپوشانند  
**علاج** شراب خخاش و کتاب با عتاب و پستان در وی بنفشه و تخم خخاش کوفته با میخچه  
 سرشته یا جلای بود دارد و با قلی بیکه پرورده کرده دود کردن و سدل و سگ و بیک  
 مورد دود کردن و از پس سه فصد کردن و اگر نوزله و سرفه باشد بنفشه پرورده در آب  
 با قلا یا در ککاب یا در شراب زوفا و حب العقال نرم در دهان دارد و آنرا که سرفه بسیار  
 فصد نکند و آنرا که نوزله و زکام بسیار افتد استفرغ بجهت قویا و هرگاه بیداد بکریه برون  
 شود دارد **علامتهای زکام و نوزله سرد** ماده که از بینی فرود آید غلیظ باشد و بدست آید  
 فرود آید **علاج** جادو سر گرم کرده بر سه نخت تا حارقتان بدماغ رسد و سنگهای گرم  
 در شراب اندازد و بخاران بپوشد و قطره شویز و عود و لادن هر کدام که باشد  
 کند و تخم کنان بریان کرده با اندکی فلفل با نلبین سرشته اندک اندک بدهند و شویز  
 بیکه پرورده و کوفته بیونند و شراب سود دارد با معجون زوفا تمام در ککاب  
 انجیر و مویتقی و تخم بادیان بپزند و با عسل بخورند و سکنجبین علی در شربت زوفا  
 دارد و سرفه کن را هرگاه با تخم بادیان در شیر بخوشانند تا بپزید و بخورند و زکام  
 سیوسات و بنفشه کندم یا روغن بادام و سکنجبین و عسل یا فایند و انجیر خشک و مغز جوز

اگر آهاده بطنی باشد  
 نوزله و زکام  
 علامتهای زکام و نوزله سرد  
 علاج جادو سر گرم کرده بر سه نخت تا حارقتان بدماغ رسد و سنگهای گرم

دارد **صفت شربت زوفا** فصد تمام میوز و انجیر خشک از هر یک بیت عدد حله و تخم کرفس  
 و تخم بادیان و پیوسیا و شان و زوفا و خشک و موس هر یک دود دم زراوند مدحرج  
 هم دودم کوفته سه دودم هر دود و در آب بپزند تا نصف رسد و هرگاه بیداد چهار دود  
 با معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا** رب السوس پیوسیا و شان از هر یک سه دودم  
 مغز بادام تلخ زراوند مدحرج و تخم انجیر از هر یک بچند دودم هر دوا کوفته و بنفشه و نلبین  
 سرشته سه دودم **حب العقال** رب السوس و فلفل و تخم بادیان و تخم کرفس پیوسیا  
 عاقر قرحا غاقت فاویقون از هر یک دوی مغز بادام تلخ بچند دودم فایند هفت دودم کبر  
 و حب کنند چنانچه در صحت و پیوسته در دهان بدارند **و آمدن خون بفر کاذب**  
 و کل محتوم در عصاره بیک لسان الحمل یا در عصاره بیک خرفه بدهند و در حال که خون  
 بر آمدن تا از کند فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بنفشه پاک  
 کرده و شسته در آب بسیار بپزند تا غلیظ شود و مقدار یک دودم کندر رسد و با آن بپزند  
 سه دفعه بپزید و شربت و صفوف الطین دهند و سرطان نهری در ککاب بنفشه بدهند  
 و غذا با چه بره و چه بره نشاسته **تکلیف** علاج ریاضت و پویش از هر چه تری آید بپزدان  
 خواب بسیار و شربت سکنجبین از سه که زوی و یا از سه که اسفیل و کاه ککاب یا اندک  
 فریقون و میخچه و حب السواد کوفته مقدار نیم دودم با آنکبین و روغن بادام بمقدار چهار  
 دانگ زراوند مدحرج با فایند سرشته هرگاه بیداد بدهند و چهار دانگ سکنجبین در آب  
 سداب حل کرده بدهند و شربت زوفا و معجون زوفا سود دارد و حب العقال بپزند  
 دود دهان دارد و استفرغ بجهت غار یقون باید کرد **صفت حبه غار یقون** بکین غار یقون  
 چهار دانگ و نیم تخم حنظل و الخروب و صبر دود اندک رب السوس نیم دودم کبر یا فایند

صفت زوفا  
 صفت معجون زوفا  
 حب العقال  
 صفت زوفا  
 صفت زوفا  
 صفت زوفا



بکثرت کند **فصل دیگر** غارتقون و ترید سفید از هر یک یکدم رب السوس و یا باوج فقرا  
 و فرامیون و هر یک دو دانک شحم خنظل و انزروت و صبر از هر یک چهار دانک سرخس  
 درم **صفحه جلاله** رب السوس بخورم فلفل و قرد و نانا و مغز بادام تلخ از هر یک دو  
 حلتیث یکدم در ماء العسل برشند و جها کنند **ذات الحنج** و **ذات الریه** و **سوس**  
 ذات الریه اما سرخس باشد **علامتها** تب کرم و تنگی نفس و سرخی رخسار و کمرانی سینه  
 و نفث با کفک و ذات الحنج برصام باشد یعنی اما سرخس و سینه و سوس اما سر  
 حجاب باشد و عضلها ای آن با اما سر معالینو جگر یا اما سر **علامتها** تب کرم و سوزاک  
 و درون و درد خنده و سعال **علاج** نخت فصد باید کردن و ماء الشعیر دادن با  
 شربت بنفشه و روغن بادام و بدان مقدار کردن تا چار روز برباید و اگر نفث غار  
 در ماء الشعیر غتاب و سیتان و موخودانه بیرون کرده و انجیر خشک و پنجه سوس و بنفشه  
 برباید نخت و اگر نفث بدشواری مکتوب باشد پنجه زوفا دهند بدین صفت **صفحه**  
 زوفا غتاب بیت عدد سیتان پنجاه عدد بنفشه هفتدم اصل السوس و درم تخم  
 خطی بخورم موخودانه ده درم کلک جو ده درم پنجه چنانکه در دست و با سر بنفشه  
 بدهند یا الکتاب و ضماد از بونه و اردجو و پنجه خطی و پنجه سوس و بنفشه و روغن بادام  
 موم صافی بنهند و غذا سیوسات و روغن بادام و استغراق بطین غتاب و الوی شیا  
 و بنفشه و لسان الثور و پنجه سوس و پنجه خطی و قنچین و سیتان و فلو مخیار و سنبه  
 کند نافع باشد **باب هفتم در بیماریهای دل کرمی** **علاج** **علاج** **علاج** و غرقان و راحت  
 یا قن از تخمک هوای سرد و آب سرد **علاج** اگر علامت خون بدید از دست چید لیس  
 بربند و شراب حامض و تونج و شربت سیب ترش و نانا و ترش و شیرین و انجیر ترش

ذات الحنج و ذات الریه

علامتها

علاج

علاج

بیماریهای دل

و قیر کافور و شراب و صندل و کلاب و کافور و عصانه ای و سیب بر سینه مالند  
 بکافور و صندل و کلاب لوده باشند شربها و قراض خنک با اندکی زعفران و لسان کبود  
 بپاژند و بدهند و اگر تب نباشد دروغ ترش شود متد باشد خاصه با اندکی طباشیر  
 کل از مضم و کثیر **سردی مزاج دل** رنگ روی هم رنگ از دیو باشد و نازکی و روغنی  
 باشد و کمرانی و کسلا فی او **علاج** شراب ریحانی مقدار معتدل و میبه و دوام الشک  
 و سر و دیطوس و تریاک کبیر و متدل المزاج و فوسه او بکار باید داشت و کوار تر غیر  
 موافق بود و اگر تری غلبه دارد نخت قی فرمایند یا مسهل دهند پس ازین شربها  
 المزاج **خشک** و **دل** **علاج** **علاج** دهان و تنگی و بخوانی و لاغری شدن و بیطاعتی و در حجاب  
 و باشد که سرخ خشک پدید آید و هیچ و پنجه و غبار و در دوزخ نخت **علاج** **علاج**  
 متد و باشد شیر الاغ و ککاب و نانا و شیرین هر با روغن بادام بدهند و روغن بنفشه  
 و روغن کدو در سینه و جلو بمالند و در این نخت چنانچه در **علاج** و باید کرد  
 اید انشاء الله تعالی **باب هفتم در بیماریهای معده** درد معده کرم **علامتها** **علاج** و راحت  
 شربهای سرد **علاج** اگر درد معده کمرانی باشد قی فرمایند یا کرم و سکنکین ککاب  
 با سکنکین امیضه و از پی قی سکنکین سفر علی دهند و شربت ریواس و شربت لیمو و شربت  
 حامض و تونج و شراب معتدل و اگر موده در قعر معده باشد و قی منعذ بود استغراق  
 بطین هلیله زرد راستا است بهم سرشته مقدار و درم سود دارد و ماء الزمان  
 سخت موافق بود خاصه با شیر خشت **درد معده** **علاج** اگر سکنکین زود دارد و روغن  
 و بادها در شکم و سینه باشد **علاج** اگر درد معده کمرانی باشد نخت قی فرمایند یا  
 شربت و سکنکین علی و مانند آن و چند کربا باوج فقرا بخورد و اگر با استفراغ قوی

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج



حاجت باید جدا صفتی شود دهند و هر باید ماه الاصول دهند باد و غنای دام نفع و بکین  
 و او را بیک دروی عود و قمر نخل و مصطک جوشانیده باشند و کوئی و قناری و مسجیان  
 فتاد یقون و زنجبیل پرورده و دوا الماشک و مرزوق دیوس و تریاق بزرگ و سترخ  
 سود دارد و میبده و جوارش عود و اقراص الورود موافق باشد **بدرین صفت بکین**  
 سرخ سردم عود خام و مصطک و سنبل و اذخر و سیلفه و دارچینه و افستین و زنجبیل  
 و درمی بگویند و بنابر کهن بپسند و قمر بکنند عددی یکسال هر باید یک قمر بکین  
 بپسند و از زیوان طبع انیسون دهند و عنادی از سعد و سنبل و مصطک و قصب  
 الذریزه و اذخر و افستین بپسند و عصاره ابی سرشته بر معده بنهند و در غنای مصطکی  
 بمالند **ضعیف قوت و شہوت طعام با فودن علاج** هر باید ریاضت معتدل پس بپایه  
 و مالیدن و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده بکار داشتن و کبر بیکه و پیاز و سیر بیکه  
 شہوت طعام را بچیناند و شربت پودنه که با آب ناز ترش بپزند و سنگین سفر جلی و  
 بویوت جواندگی با سکر و آب شہوت محرر را بچیناند و مایه ابی شہوت بپدید آورد  
 اگر حاجت آید کاه کاه ایاج فیکر دادن سود دارد **شہوت طبعی این علی است که شخص را**  
 هر ساعت بطعام حاجت آید و بسیار من در بیشتر اشخاص سردی معده باشد و علامت  
 و علاج آن باد کرده آمده است و باشد که سبب آن جیاری سودا باشد که بزم معده  
 بر آید **علاج** آن ضد با صلیق باشد و اسلیم و کوارش خوزی بکار داشتن و استفراغ  
 و دیگر علاجم که اندر باب مالتولیا یاد کرده شد و کاه باشد که سبب سردی معده  
 باشد و نزله دماغی **علاج** ایاج فیکر و جب قوقا یا خوردن باشد و علاج توکه کردن  
 چنانکه آمده است **جوع البقر** این علت بیشتر از پس شہوت کلبی افتد و جوع البقر از بقر

صفت

بدرین صفت

کلبی

علاج

جوع البقر

و کین

گویند که این علت کاه و آب و افتد و آن از کرسنی که اندامها باشد چنانکه همه اندامها  
 بقدر حاجتند باشند و معده غذا نخواهد علامتها غت شہوت کلبی و اسهالی و کین  
 و سبب اسهال نکاهی کشد باشد و قوت ساقط شده و کاه کاه غشی افتد و کاه با  
 که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که بزم معده و اسهال کرد اند و مزاج آن را تباه کند و  
 جاذبه را بطریق استرخا از کاه باز دارد و شہوت باطل کند و بدان سبب اندامها که  
 باشد و قوت ساقط شود و علاج مشکل کرد از بقر آنکه تنقیه معده را با استفراغ خا  
 اید و ضعف قوت از آن باز دارد و این علت مردم سرد مزاج و کاه اینرا افتد که در سرما  
 سفر کنند **علاج** قوت و کاه بماء اللیم و بنان که در شراب ریجانی ترید کنند و میوه های  
 خوش چون بوی سبب و ابی و مود و عود و مشک و شراب ریجانی که اندکی زیاده  
 وی افکنده باشند با جبال اس بکار دارند و اگر ارقی حادث شود بوی طلاب و کاه  
 کافور سود دارد و بوی برفاله بریان و بوی بریان و مرغ بریان و بوی مرغ خاکی شہوت  
 را حرکت دهد و ماء اللیم و نان ترکه به شراب سود دارد و قوت دهد و اگر غشی افتد  
 او را بیدار کنند و رخسار او را بشکند و موی صلیغ او را بکشد و سفالی بزرگ از جبال  
 بلند در اندازند تا او از بد و رسد یا او از وی قوی جوید و از طبل و بوق و خیران ناکاه  
 بپسند و او را بیدار کنند و چون بهوش بر آید ماء اللیم با اندکی شراب ریجانی در صلیغ  
 چکانند و عنادی از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطک و عود و غیره و اب بزرگ  
 مود و تراب سبب و ابی بر معده نهند **اندر وی کل خوردن** و مانند آن بسیار است  
 که خلطهای بدی باشد و معده **علاج** قوی باید فرمود و ایاج فیکر بکار داشتن و شراب  
 افستین و هر باید مقدار می مصطک و زیاده و اخرازه بچینند و با کلک بچینند و از

علاج

علاج

از وی کل خوردن

علاج



پس طعام نیز نخورند بی کلشکر و اگر این عارضه در ایستد او را با آیدق فرمود  
مگر آنکه خود آنگند بنفس خویش و اسافی و بعد از آن معده را با کوارش عود و میسده  
دهد **فوق امثالی علامتها** بسیار ماده غلیظ بود در فم معده و عاده و قندهار  
انچه سبب گذاشته برای کواهی دهد **علاج** قیای بکند بماهی شور و ترب و سکنجبین  
و آب شبت و لوبیا ی سرخ و انجدان و چند سیدستر و بیدین و کندر و داس و زیره و  
ناخه و اسعتر و پودنه خاشیدن و در طعامها بکار داسن و سنجربیا و کوفی و فنداق  
و تربیاق و رعبه و تربیاق بزرگ سود دارد و لیکن از بیری معده و ابایا و رعبه فیرا با بکند  
پس معجونها بکار دارد **فوق خشک علامتها** انچه از خشکی افتد استغراغهای قوی  
باشد چون قیای قراط و اسهال و هیضه و طمث و مانند آن و بعد از جماع بسیار **علاج**  
شیراز و کشاب و روغن بادام و ابانار شیرین و روغن بادام و روغن بنفشه مالیدن و قیای  
از بنفشه خطی و میسده و روغن بنفشه و موم صافی بر ممرهای کردن و بر معده نهادن  
و بر همه مفاصل روغن بنفشه مالیدن و چرب کردن و ماء اللحم و تخم مرغ نیم پخت و کوبیده  
غلیظ دادن **مشککین و قی کردن بسیار علامتها** اگر ماده صفراوی باشد تلخی دهان  
نشکر میوسنه و اگر بلغمی باشد تشنگی و تلخی باشد لیکن دهان پر آب میشود **علاج** قیای  
فرمود بیکلین شکری و آب کرم و اگر قی نتواند کرد ایادج فیرا و صفونیا باید داد  
از پس استفراغ ماء الریان و شربت عود دادن و صفادای از سندن و سک و کلخ  
و کافور و آب بزرگ مورد بر فم معده نهادن و در بلغم قی فرمایند و ابایا و رعبه فیرا بکند  
علی سرشته بدهند پس سرشت بنفشه و پودنه بکار دارند **هیضه** هرگاه که خونی  
که طعام بیاورد قیای فرمود و معده را پاک کردن و اگر قی دشوار افتد معده را

فوق امثالی

فوق خشک

مشککین و قی کردن

هیضه

ک

کرم دارند و روغن مصطکه و مانند آن بمالند و میوسنه و مانند آن سیندر و اگر کرم  
و پیوستند و تکلیف خواب کنند و جنبند و کرسکه کنند و بر کرسکی کوفی و از لمر عود بکار  
دارد و مردم مهر و زخمهای از سندن و کل و مورد و صیاب و ابی و کافور و بر معده دهند  
پس از آنکه قی کرده باشند و از دجواب مورد و پیوستند و ابان خشک بکند فیرا و کند  
معده دهند صفادای نیکت و ابانار و ابایا و قی و اب سبب قی کوفی سود دارد و قی  
هیضه را سود دارد و اقراص حب الاس و اقراص داس با آن دارد و من فلوئیای روی داس  
در حال سود بخشید **صفت اقراص عود** قرفیل و کهربا و کبابه از هر یکی یکدم مصطکه و سئل  
از هر یک نیمدم عود خام چهار دانگ سکرده وزن همه سرشت بکشتال و شربت بسیار  
کلشکر **صفت قی داس** خواب دارد و هیضه داسا کن کرد اند بکیرند قرفیل ده درم سئل  
یکدم قی یکدم داس یکدم مصطکه یکدم و نیم افیون و نیم فلاح از هر یک یکدم  
حمله و بکوبند و پیوند و قی کنند ده شربت باشد اما **صفت** بیشتر از غلبه خون باشد  
صفرا **علامتها** تیکرم و درشتی زبان و منش کردن و اگر صفرا غالب باشد دهان تلخ باشد  
و تشنگی و صعب بود **علاج** اگر خون باشد رک با سلیق زنند و ابانار دهند و صفادای  
سندن و فوفل و ابی و صیاب مورد و قی و تر و تر و تر و بزرگ خرفه و کوک و کدو  
بر معده دهند و غذا باز گیرند و بر کشاب آکفا کنند و ابایا شربت بنفشه و شراب فلوئی  
شرابانار دهند و بعد از چهار روز ابی کاسنی و اب غلبه قلب جوشانیده و صاف کرده با  
چهاردم فلوئی خیار شیرین یکدم و زعفران حل کرده بدهند و بعد از هفت روز ابی  
و ابیادیان با این شراب بپذیرند و بدهند و اگر طبع گرم باشد بجای فلوئی خیار شیرین  
طباشیر دهند و صفادای بعد از هفت روز از بنفشه و خطی و بزرگ غلبه و ابایا و

صفت اقراص عود

صفت داس

الاصول

علاج



وارد جوینج سوسن و اکلیل الملک و ساینده باموم و دمن سرشته و مقدی غفران و اخلر که  
 منقاد کنند و باخرد و منقاد حلبه و لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند و اگر ابله  
 کهن کرد در منقاد مقل و اسق و تخم کرنب و مصطک و حب الحان زیاده کنند و اقزینیل  
 دهند و مزوره از ماش مقشر سازند از اب باقی و سبوت **افراسیل** بکینوند تقاض  
 ادخرا سیخ و کل سرخ و یونجه و قصب الذیوه و سنبل از هر یک یکدم مصطکی و تخم  
 اسق یکدم سبوت یکدم مال ایمنه با کنگرین بخورد و اگر بیدان حاجت یکدم خنجره شود و  
 کند پیران که ج زایل شده باشد و درد ساکن شده و اما سمانده باشد شیر تازه بند  
 هرساعت و پنج خنجر و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه ده دوم هم ایمنه خنجر ترش چهارم  
 زعفران دوم آنک صبر و دو آنک دروی حل کرده بدهند و اگر غش باشد خنجر و نلوس خیار  
 در آب گرم بدهند و بجای اب جلاب بدهند و هرگاه که پاک شود بکینوند کنند و دوم  
 از هر یک پنجدم کلخ و کلنار و کبریا از هر یک دو دم کل از منی سه دم بکینوند  
 شربتی یکدم با یکمقال یا رب سب یا ربای ایمنه بخورند **بهره که در معده بپاید** علت  
 تشنگی صعب باشد و دهان تیردیده شود **علاج** دمن ترش سرد کرده با یکدم طباشیر  
 یکدم بذر الحامض هر یک بدهند و باقی معالجه علاج دمی که دهان باشد **باب فحم**  
**انواع اسهال** صفراوی **علامتها** سوختن اندامها و تشنگی و حرارت و یواز دقیق  
 باشد و باسد که متباد **علاج** افراس طباشیر یا قیاسی و کل از منی و اب سرد و اگر تب باشد  
 دمن ترش پالوده و طباشیر و بذر الحامض از هر یک دو دم سود دارد و غذا مدتی قشر  
 سه بار باب خنجره و اب وی و خنجره چهارم باره با بانه ترش و مغزیادام برشته یا پاچیز  
 بمان سود دارد **اسهال صفراوی** **علامتها** در سرش زردیداید **علاج** صفرا و جالینوس

افراسیل

انواع اسهال  
علاج

اسهال صفراوی

و کز

و کز و زو و سن از هر یک درمی علیه دود بخوردم هر دو کوفته و بخت حب الشاد و کوفته و  
 دم و نیم شربتی دو دم با شراب مورد با شراب سیب و لسان الحمل ده دوم ایونیک یکدم و  
 ناپوست کوفته و بخته نیددم دم الاخوینیم دم این کثیرت باشد با اب بادیان یا اب  
 نافه بدهند **اسهال بلغمی** **علامتها** سعال بدیداید **علاج** حب الشاد بویان کرده ناکوفته  
 ده دوم بدهند با اب گرم یا تخم خنخاش سفید و کنند از هر یک و استا و استرم بکینوند  
 مقدار یک کفازان با شربت مورد یا شربتی بدهند اسهال کهن یازد و و ایضا که  
 و مر و زعفران و سندروس و ایون و استا و استا بکینوند و خنکند شربتی نیم دم اسهال  
 بلغمی یازد **حب** دیگر در چینه ایون چند بیدستر و استا و استا حبه کنند بقدر ماش و  
 شربت بزرگان و هفت حب و کودکان و دو حب **اسهال سوداوی** **علامتها** ی خراج سرد  
 ان باشد و طعماهای چرب سود دارد **علاج** وک با سلیق و فند و اسدیلم از دست چپ یکدم  
 ناردان بویان کرده یکدم زنباد بویان کرده یکدم کبریا و دم تخم شاه اسپرم بویان  
 دو دم شربتی سه دم با کباب جگر یا شرب مورد بدهند **اسهال خون** افراس کبریا و اب  
 ابی دهند و یکدم حب الاسق و تخم پاک کرده و دو دم تخم کل کنند و هر دو کوفته و بخت  
 سفوف کنند اسهال خون یازد و و خداوند بواسیر را سود دارد و طعام از هر انواع  
 باجه و زوده تخم نیم برشت و از دن پوست از کرده بشو مغزیادام و باجه خنجره و جمان خنجره  
 گوشت کبک و تند و بناردان خنجره سود دارد **زحیر علاج** زوده تخم خام با روغن کل خنجره  
 و مر داسنک مقول و صمغ عربی و اسفیداج بیدان بپوشند و طلا کنند و حمول سازند و  
 شیاف زحیر بکار داند و مقل دهند و اگر تب نباشد نان دوسه تازه ترکند سود دارد  
 و اگر صرا باشد حب الشاد دهند با اب گرم و کز و باجه سرشته و دکنند چنانچه

کافور

اسهال سوداوی

اسهال خونی

علاج







کوفته و بخیسته بر آن موضع بپاشند و بلند اند خنجر دست و خداوند مزاج سرد را در  
روها در شراب قابض پزند و مرزنگوش زیاد کنند و اگر مقعد بیرون آید و خوش باشد  
قابض که داروهای قابض در وی بخفته باشند بنشیند و سرب سوخته و شسته بگیرد  
درم کل سرخ و سماق از هر یک پنج درم مورد و درم نیم کوفته و پزند و بر آن موضع بمالند  
و بلند شد **سماق مقعد** طریقین لاهی شرح را سماق کوبند و گاه گاه باشد که گاه  
میله باشد و گاه بفرود **علاج** اگر سیب امتلاوی باشد رک با سلیق یا رک صاف یا نایا  
بزنند یاد میان هرد و سرین حجامت کند و اگر سیب یا اس حرارتی باشد سفیده تخم مرغ  
و روغن گل و قندی سرب با او بپایند تا سیاه شود و ملا کنند و مرهم کاغذی طلا اگر  
سود دارد و اگر حرارتی قوی باشد مرهم مقله بکار دارند و مقرصاق کار با خرچونه  
و مرهم کنند هر سه مساری خداوند مزاج سرد و اسود دارد **خارش مقعد** اگر سیب  
گرم ریزه باشد علاج ان یاد کرده اید و اگر سیب گرم نباشد خارش سوزان مقدمه  
ناصور باشد **علاج** رک با سلیق باید زد و میان هرد و سرین حجامت باید کرد و عطش  
امتیون استقرخ کردن و از طعامهای سوداوی پرهیز کردن و آن موضع بروغن هسته  
زرد الوی تلخ که مقلد روی حل کرده باشند چرک بردن **جواسیر این علت** از غلبه خون  
سوداوی باشد **علامت** آنچه از خون گرم صفراوی باشد با خلیلدن و سوزش سخت آمد  
و آنچه از خون غلیظ باشد خلیلدن و سوزش کمتر باشد لیکن کراتی بیشتر باشد و با  
**باسور باد**ی باشد غلیظ با قرمز اند زفاف بدیداید و گاهی بجانب زها و خامه  
فرود آید و گاهی نیز اسف و کفت برآید و گاهی اسهال آید و گاهی شکم باز گردد  
بیقراری همچون درد قولنج نکند و در اندامها بدیداید و از فاصله ذوات

همی آید که بتازی آنرا فقه گویند علاج اگر خون صفراوی باشد تحت وک با سلیق و زرد  
بر مطبوخ هلیله و سبستان و خیار شنبه و عناب و الوی سیاه استفراغ کند و اطباء کثرت  
مقلد بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ و بیدرد باشد بوقتی معلوم رود و نادر است  
آنکه قوت ضعیف باشد و هرگاه که خواهد باز دارد از اصرار که با دهند و موی خست  
و حب قمل **صفحت حب قمل** هلیله کابل بریان کرده بروغن کاسوی درم که با پانزده درم  
مقلان ذوق چهل و پنج درم در آب آغشته داخل شود و داروها بدان برشند و حب کنند  
سرخي درود درم و هر بار در طبیع داروهای باغن نشیند و بکیرند و از وکرا زنج و اما یا  
و کنند و مر و اسفند باج کوفته و پیخته و آن موضعا اول بشراب قوی بپزند و این درود در  
میاشند و بینند و اگر با سوزیدان گرمی نباشد هم تحت وک بپزند بر مطبوخ آفیون  
**علاج** که اصحاب سودا بکار دارند هلیله پروده سخت موافق باشد و اگر درد ناک باشد  
مرهم داخلون و روغن کل و اندکی زعفران و اندکی آفیون در میید برشند و بکار دارند  
دره بنشانند و سودمند باشد با بونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان  
برشند و برنهند و اگر با سوزم مطبوع باشد درده سخت باشد در آب گرم نشیند و در  
دانه زرد الوی تلخ و روغن کوهان ستر فلا بریکند پنجم پاره و آب پیاز خام بکشد و  
پنجم پاره بدان تر کند و بخوبی بشویند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
کرد و نیز بکشد تخم شحم خنظل و مغز بادام تلخ و اسنادات بگویند و بپزند و سیاق کنند  
و هر ساعت یکی برهند تا در پنج ساعت شیاف دهند **صفحت داروقه که تا سحر بخورند**  
**و برین داروقه است** بکیرند ما و اضمیر از جایگاه که دروزا را باشد و سر و دنبال او بکشند  
و شکم او پاک کنند و بپزند و بپزند تا آحر شود و سر با طبله پوشیده دارند و روغن



فیت بریزند و بجوشانند تا آب آن بپزد و روغن بمالد آن روغن نگاه دارد و طلا کند  
 خشک کند و بریزند اگر آهن میکوبد با سوزن بر روغن زیت چرب کنند و ایشان سبز کوفته  
 و بخته بروی پراکنند خشک کند و بریزند و از آن که با فاس صورت بکشد بکینند هلیله یا  
 و بلیله و آله و شیخ هندی و مافرقها و فوساد و فلفل و دار فلفل و تخم کند و فلفل  
 بالسویه همه را بکوبند و بپزند و مقل را با آب موثر حل کرده داروها بدان برشند و بکنند  
 شرفی سرد درم نامور اسود دارد و بکند مجرب است **باب در معالجه در بیماریهای جگر**  
**علامتها** تشنگی بسیار باشد و حرارت در جانب راست و موضع جگر باشد **علاج** و با سلیق  
 زدن و محرکه آب تخم خرفه و سرکه انگبین دادن و جاشگاه کشایا بر روغن بادام و بعد از  
 چهار روز یا هفت روز آب کاسنی با آب غلبه دهند و طبع نرم دارند و آب میوها  
 و فلو سخیار شنبدر را با کدخنه و شراب نادر و شراب زرشک سود دارد و اگر طبع گرم باشد  
 اقراص طیاره دهند و ضمادها از صندل و کلسنج و تراشه کدوی تر و آب کوک و آب غلبه  
 و آب بزرگ مورد بازند و اندکی صطک و داغی بروی جگر داخل کنند و بر جگر نهند **جگر**  
**علامتها** زبان سفید باشد و دندان روی رصاصی باشد و بول غلیظ و سفید است و  
 طعام زود بدیداید لیکن شوار کوارد بیاید و اخت که اسهال غالی با بیاری شهوت  
 غذا نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت نشان گرمی و ضعیفی جگر باشد **علاج**  
 جگر سرد را ماء الاصول با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دودانک جگر کز خشک  
 کرده کوفته و بخته و دانگی ریوند چینه با پیچدرم کل انگبین سرشته سود دارد خاصه اگر  
 با مالد دهند از بهر آنکه جگرهای جانوران همجین معتدلتر و با جگر انسان ملائمت از  
 جگر کز نیست و اگر شب بوقت خواب با سیاه بزرگ بدهند سود دارد و شرب  
 خلاصه

از بهر بادام

در امرانیک

علامت

جگر سرد

علاج

اخلاط سرد را با زخارد و اسهال باک کند و سده بکشد خاصه اگر با اندک بول آشته  
 دهند و ضمادی بر بختند بدین صفت **صفتان** صبر و درم مصطکی و افستین و ریحا  
 از هر یک دودرم کلسنج پیچدرم عود خام و سنبل و سکن از هر یک سه درم و زعفران  
 یک درم با موم روغن مورد برشند و بر جگر نهند سود دارد و آب سبز درم درم  
**سبز** دود سبز گرم **علامتها** حرارت در جانب چپ باشد و تشنگی غالب و دلیل آن  
**علاج** و با سلیق زدن و با اسیم از دست چپ و آب کاسنی و آب جویان بهم آمیخته  
 دهند و آب غلبه المقلب و آب کز تر از هر یک دو اوقیه بدهند و استغراق بداروها  
 اصحاب سودا کنند و با **علاج** فیهرا و فاقون از هر یک یکسعال حب کند و بدهند و  
 دودرم غار یقون با یک اوقیه سکنجین سخت سودمند باشد و آب سبزی کز و آب بزرگ  
 بید و آب بزرگ بده خشک کرده در سایه مقدار دودرم کوفته با دودرم سکر هاید  
 سفوف کنند دود و اما سزایا کند **دود سبز** علامتها اگرانی بیشتر باشد و دلیل بخته  
 رنگین نباشد و تشنگی باشد **علاج** ماء الاصول با روغن بادام تلخ چهار دانگ و آب  
 از به در روی حل کرده و پیچدرم افقیون سوده با یک اوقیه سکنجین سبز را پاک کند  
 و افقیون و پوست پیچ کبر از هر یک برابر کوفته و بخته با انگبین سرشته پیچدرم با پیچدرم  
 سخت سودمند باشد استوزا جگر که حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته و بزرگ سدا جگر  
 کوفته برشند و بر سبز نهند و بپزند و اخیر هر که بپزند و خردل کوفته و پوست پیچ  
 کبر کوفته و بخته بهم برشند و ضماد کنند و عصاره در قدحی کشند از چوب کبر و  
 و طعام و شراب از آنجا خورند در مدت چهل روز سبز گرم و سرد را بکارد و سود  
 دارد **باب چهارم در برقان** بیاید و اخت که برقان علتی است که در یک چشم و

صفت تمام

در امرانیک

علاج

در سبزی

علاج

در علاج برقان



برقان زرد  
سیاه  
ملات  
مالج

تنه آبگرداند تا زرد شود یا سیاه اما برقان زرد افزونی صفر باشد و بیشتر از جگر باشد  
و از سده که در منفذ زهر افتد برقان سیاه از سیر افتد و شرح آن در ذخیره یاد کرده  
آمده است **علامتها** در برقان زرد آن باشد که خشکی غالب باشد و دهان تلخ بود و دل  
سخت و تکیه و گفتن حول زنگ دارد **علاج** اگر برقان محکم باشد هم دگ باید زد تا اسهال  
از دست راست و مصلح طبع افشین و هلیله زرد و غلاب و اجاص و تمر هندی و تخم  
کشک و تخم کاسنی و تخم سوسن و غار یقون و غافث و شاهج باشد و اگر سبکتر باید  
فلوس خیارشبر در آب کاسنی کفایت کند و ماء الجبن مختلا فاع باشد و هر باید اسهال کلبین  
بر روی آب کاسنی دهند و از پس سبکلبین چهار ساعت کتاب دهند و کتاب باز  
بادام و شکر دهند و در کتاب پنج کاسنی و تخم او در آن کنند و در این نشستن صواب  
و هم در این دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی و نیم درم بوده نان حل کرده  
بدهند و زدی از وی فرود دارد خامه اگر هم در این بول کند یک اساندر بک چید  
خشک کرده کوفته و بخته در جلاب یا در ماء العسل بدهند یا یک درم روزاس کوفته و بخته  
بازده تخم مرغ نیم بوست بدهند و اگر چهار درم پرسیاوشان در طبع انبوی بدهند  
برقان زردی و فرود دارد **برقان سیاه** و خدانند برقان سیاه و از گ با سلیق و زدی یا  
اسهال از دست چپ و استفراغ بیا و الجبن کند و تدبیر کشادی معده و استفراغ سودا  
کند **باب پنجم در انواع استقفا** استقفا نوع است یکی طی و سبب ماده بالغی باشد که  
باخون در همه زکها بگذرد و دیگر طبعی است و سبب آن ماده باشد یا ناک که در همه  
اخراجا باشد و نوعی دیگر رقی است و سبب آن ناک باشد که در فضای شکم گردد و اصل  
هم نقصان معده است و استقفا بپا و صواب خواست است و سبب آن خواست ضعیف جگر

بزرگ



باشد و عارضی سبب ضعیفی است که بگذرد و سد از خویشین دفع کردن نتواند و فرستادن  
باندانها و بدان سبب هر تن خشنماند و از جگر آب خواهد بی آنکه جگر را حاجت بیدوم  
چنانکه جوع البقر کرسکی هه اندامهاست بی آنکه معده طعام خواهد بخت آنکه جگر ضعیف باشد  
اب و باندانها نتواند فرستادن هراب که خورده باشد در جگر بماند و جگر را سیر کند و آن  
بترشح در فضای شکم جمع شود و مزاج هه احسانیه کرد بدان علت بیمار است هه احسان  
مستحکم کرد و جگر و ترشح را از کتاب ذخیره باید بخت اما **استقفا** که سبب آن **جگر** است  
که رطوبتها کد اخن کرد و استفراغها تولید کند چون ادرار و عرق بسیار و اسهال خون و  
افراط طث و بدان سبب خشکی تولید کند و سبب خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریبه  
تحلیل پذیرد و سبب تحلیل اینقدر حرارت کرد که جگر ضعیف شود و یکلو بر باخون تولید نماید  
کرد با استقفا ادا کند **علامتها** اما علامتها ی رقی است که شکم گران باشد و طبع چنان  
پر آب باشد **علامت طبعی** است که ناف بیرونی آید و شکم بدان گران باشد و طبع چنان  
مک پر باد باشد و اگر دست بیرونی از او از طبل دهند **علامت طی** است که اندامها آفتا  
شود و هر جا که انگشت در وی کشند اثر آن بیکرمان بماند و زنگ روی و زنگ اندامها  
برنگ زندگان نماند و بیشتر وقت طبع وی نرم باشد **علاج رقی** بصیرین معالما خشک  
و کرسکی کشیدن و از دیدن آب در وجودن و هر دو مته و زدی قی فرمودن و هر باید  
ریاضت معتدل کردن و در گرمای عرق آوردن و در روی کرم خافیدن چنانکه سیر  
در سایه باشد و تن در آفتاب و تدبیر ادرار بول کردن و در آب دریا و آب کوکورد کشیدن  
و استفراغ بخت غار یقون کردن **منبت** غار یقون بکیند غار یقون ده درم عصا  
خافت و ریوند چینه از هر یک دو درم سکر طبرزد ده درم حبکیند و هر باید ادا بکند

در استقفا کیم

مالند  
طبل  
طبی  
نقا

جگر و یقون



بدهند و اگر اسهال بسیار کرده باز گیرند و شیرش را غلیظ با اندکی بول او سود دارد  
 و آنجا که شتر عرب نباشد شتر را بعلف پرورند و ارد جو نمیکند و تخم کرفس و بادیان و تخم  
 ناغوا را او نمیکند و مقدار صد درم سنک اندازان بپوشند و آب شیر او بدهند نیک است  
 و طعام مریشان بریان کرده و خمیر نیک براند و در خمیر تخم کرفس و تخم بادیان و ناغوا  
 هر روز مقدار ده اسفاد از این بربان را بنیا و کنند و اگر نوزاد این بربان در بخواب برید کند تخم  
 و جربزه و روغن شترش یا روغن بادام یا روغن فستق و تربخام و بخته سود دارد چندانکه  
 بخورند و اگر از کوشه صبر نیکد گوشت قلاده و یک و یک و دهند در بخواب بخته و اگر  
 بضر و تپا بدهند با اندکی شراب یا مینند یا بابا یا قناعت کند و اگر حارقی و تبی باشد  
 هر یک از اداب برك قوت و کرفس و برك کاسنی کوفته و فشرده و جوشانیده و کفک بودا  
 و یا لوده با اندکی شکر بدهند **علاج** شکم را بکشد گرم دارند و بپوس و نمک و ازین  
 گرم کرده و ما شدان و پوست سمور و زویاه بر شکم بپوشند و ماء الاصول دهند **علاج**  
 فنداق بپزند و کنند و زویه پیوسته بخانند و طعام بخواب **علاج** کرمی کردن و شربت  
 کردی معتدل و دماغرا بفرغ و یا ارج فیرا پاک کردن و در آب دریا و کورک نشاند  
 و آنجا که دریا نباشد نمک در آب کنند و چند روز در آفتاب دهند بجای آب دریا استعمال  
 نمایند **باب شانزدهم در بیماریهای کرمه** و **الف** قنصل اما سر کرم اند کرده **علامتها** تب کرم  
 و تشنگی و کراهی در کرمه و در شوار کردیدن از چهل و بدی که چلو نباشد که غشیان و بچه داد  
 و باشد که زبان سیاه باشد **علاج** ضد باسلیق و ککاب بر روغن بادام و شکر و کچور و آب  
 و قنصل کرم کردن و خیارش بر دادن در آب کاسنه یا در ماء الجبن **ماس کرده** **علامتها**  
 کراهی بیشتر باشد و علامت بلغم و کلافی ظاهر باشد و تشنگی نباشد **علاج** و کردن و

علاج

علاج

در ابراز  
الاعمال

علاج

ماس کرده

علاج

مگر از کرمه

و شراب المین و کل انگلیس دادن و حقه از برك خشک کرفس و بپزند و بول غلیظ و بوسه  
 انجیر و پسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن کچور ساختن و ضماد از تخم کتان و حله و تخم  
 و اسپند و یا بونه و اسق و علك البطم سازند و اموضعا بدهند بط و پیده مرغ و عرق  
 کاک و کداحنه و اندک مقل در وی حل کرده بمالند و طعام سبکوار با عمل و روغن بادام  
 باید داد **بول الدم** و **سوزش مجاری** **علامت** اگر بول خون از کلیه باشد خون یا بول امیخته  
 نباشد لیکن فزده باشد و یا زرد یا زرد و غشیان خالی نباشد و در نواحی کلیه الحی باشد  
 و کاه الم در میان پش باشد و برانها فرود آید و کاهی غشیان در کف بر آید و اگر از نشانه  
 بود خون یا بول امیخته بود و خون و قنصل باشد و از خلیدن مثانه و سوزن خالی نباشد  
**علاج** ضد باسلیق و از همه تبی و تروشی و سوزی و تلخی بریز کردن و ککاب و قنصل  
 نفیسه و شربت خنکاش خوردن و اگر با بول خون سوزش و حرارت نباشد بکند نظر اسالیق  
 و تخم کرفس و قنصل و داسن و تخم خیار بن و خربزه و کد و بکوبند و بجی بخته بپوشند و ککاب  
 دارند سرخی و در دم ماء العسل که بماء الشعیر و جالغوزه بپوشند و تخم خیار و تخم خربزه  
 و استارات بکوبند و در پیچنه بپوشند و بکا دارند سوزش و قریح را سود دارد  
 و تخم خیار و آب شیر بز یا شیر الاغ قریح مثانه را سود دارد و قریح که با خون آمدن دارد  
 و اقرص کالنج قریح و سوزش را سود دارد **سلس البول** بیرون آمدن بول باشد بخته  
 مراد مردم و سبب آن سردی مزاج و سستی مثانه باشد **علاج** قی کردن و در آب کورک نشاند  
 و روغن سداب یا المیدن و مشرود و پیطوس و شربت یا خوردن و ماسک البول بکارد  
 داشتن **صفت ماسک البول** کنند و حب الاس قنصل محلیه قشر و سعد و خولجان و قنصل  
 و وج و راسن را استارات کوفته و بخته در پیچنه بپوشند شربت یا مراد و شربت یا

بول الدم

علاج

سلس البول

صفت ماسک البول



دیاپیس  
علامت

سه دم و گوشت و بیه بریان کرده گفته اند سود دارد **دیاپیس** این علتی است که سید  
 کرم سناک فراج کلیه باشد علامتها تشنگی و بیصبری از آب و بیرون آمدن در حال که خورد  
 باشد هنوز از زناک ناکرده بیرون آید **علاج** آب انار دان و آب تخم خرفه و شراب  
 غوره و کشکاب و شب وقت خواب اسبغول در آب خیار ترش با شکر بکار دارند و اگر  
 طباشیر و سرکه و کلاب و روغن کل در موضع کلیه مالیدن و ضماد از خلیج و پوست  
 جواری کوفته و بول بید و مورد تر کوفته بر نهادن و اگر این دها نباشد صندل  
 و صندل سفید و فوفل و آنکه کافور بکلاب سوده و قطره سرکه بر چکانند طلا کنند  
 و طعام دفع ترش و ماس مفسر و اسفناخ و مزقده کشک و جو و غوره و فلفل  
 مانند آن و سیب ترش و زرد الوی ترش و تمهندی و طفل را عدس مفسر بخورند  
 و مانند آن دهند **عسر البول** یا ذکر حق بول را اسر کنید و دشوار آمدن و اسر آسان  
 آن یا زخم و سقطه باشد یا ضعف قوه دفعه آن تواند بود یا بادی غلیظ یا چربی  
 در مجرای بول گرفته باشد چون سینه که با خون خورده اگر سبب فحش و سقطه باشد  
 با سلیق زنند و در بزنی فائز نشاند و روغن کل مالیدن و بول تصفیه کردند و اگر  
 با ورم باشد آب عنب الثعلب و آب تخم خرفه و محقنه نرم و استفرغ کنند و اگر سینه باشد  
 در مجرای بول در مانده باشد **علاج** آن در جایگاه آن یاد کرده آید و اگر خون خورده در مانده  
 بود شب یمانی در سرکه فرغار کنند یکشنبه روز و بیا لایند و سرکه را فکند و بقوام  
 آورند و هر بار یاد بدهند و درونی که سناک از نشانه بیرون سود دارد و اگر سینه  
 غلیظ باشد ماء الاصول با روغن میدا بخور دهند و اگر سبب ضعف قوه مثانه باشد  
 در آب کوکبه نشاند و بوزنه ارغنه در آب حل کرده با حلیل خرنج بکشد و زهره کار

عسر البول

علاج

فوز

سناک

علاج

حریصانه

نق

علاج

سناک

اگر سینه

و زهره و زعفران تلخ آنچه حاضر باشد در چکانند سود دارد و شیش که در جانیه  
 تولد کند با حلیل در دهند بول بکشد **سناک** و **نیک** که در مثانه و کلیه تولد کند  
 و **نیک** در بول پدید آید و درین قاروره و سوسکند و بول را بخراشد و بسوزاند و اگر  
 کند و آب تاختن زود آرد و اگر چه آنچه از کلیه آید زود بود و آنچه از مثانه آید سفید یا  
 خاکستری **علاج** باب زنی فائز نشاند و اگر چه و مثانه را بروغن کرچم چرب کردن و روغن  
 شستمالیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند و تخم خیار و خیار بادونک و خرنوب و حلیج  
 و آب بادیان و تخم کرفس و حبّه القلت و معجون عقرب مقدار و دانک در آب تخم کرفس  
 و آب ترب کوفته و خشوده مقداره دم داده دم شیر تازه سرد و زود بدهند مثانه را  
 از **نیک** پاک کند **حریصانه** علامتها بیرون آمدن بول با غده باشد و سوسک  
 سبوسر باشد **علاج** کشکاب بروغن بادام خوردن و لعاب زایی و شیر زنان و روغن کل  
 حقه کردن و با حلیل در چکانند و طعامهای چرب و نرم خوردن **نق** علامتها هرگاه  
 که پشت باز خشد بجای باز نشود و قرا فرزند و زده فرزند آمده باشد و اگر مقرا فرزند  
 باز شود سینه که از آب ترش بکنند و فرود آمده باشد **علاج** از کچا و کاهای سخت  
 کردن و بعد از طعام از آن بلند نگردن و چیزی گران برندارند و از اجسه دارند و اگر  
 دشوار بجای آید شود شیت خنجه نیم گرم بر خند دوان و بر هم نشاند و چون بجای  
 این ضا د بپزند **حصه** حواله سعد و ما زوفا و پوست و کند و زهره و شیش  
 و ناخواه و سریش کشکان و سریش ماهی بپزند و بپزند و بکشد و تا خورد  
 و دیگر باره ضا د بپزند تا خفت شود و از طعامهای بادناک و پیوه پرهیز کنند  
 و کمونی بکار آورند اما **س قصب** و **خصیه** اگر حرارتی باشد و با سلیق زنند







ابتن و علامتها ی ان هیچ نباشد **علاج** ماء الاسود با روغن بادام تلخ و روغن بیدالنج  
 و استخراغ با ایاج فیصل یا غار یقون مرکب و حب فستق دهند حمل را با دین فتن اخراجه  
 زن باشد سبب فحش با فراط و غلبه سردی و تری باشد و یا گرمی و خشکی مزاج یا بادی  
 غلیظ **علامتها** اسباب این پوشیده نیست و بسیار جای یاد کرده ام دست اینجا آورده  
 و تری و باد غلیظ باشد ماء الاصول و روغن بادام تلخ و روغن میدا بخیر و استخراغ  
 سکنیج و حب منقن کردن و سنجینا و دواء المشك دادن و چشم پاره برون بلسان الود  
 یا غالیه مشکین بخوشین برداشتن و بخوداب و قلبه خشک خوردن با قوایل چون دانه  
 و فلفل و مانند آن و اگر سبب آن گرمی و خشکی باشد **علاج** کتاب بادروغن بادام و آب خرفه و  
 انار و لعاب بز قطونا و سکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلبه خیار و اسفناخ و غیر آن  
 دشواری زادن چون وقت آن نزدیک رسد هر روز بکریمه دهند و در این وقت  
 و شکم و پشت برون بادام و روغن نفشه جرب کنند و شوربای چرب بچرخند و در صبح زنند  
 حلیه و خربانیونند و مقدار صد دم آب بدهند بادروغن بادام شیرین بتفاریق و یکشال  
 غالیه در شراب و عجان بادروغن بادام بدهند و عطسه افکندن فلفل و کدس و بلی بکنند  
 ناعطسه باز کرد و قوت سوی مرکبند **و اگر شیهه** بماند یا چه عید بکنند و در هر روز کور  
 حاد شیر و اسناخ است و بزهره کا و دیرشند و در زیر او و دکتد چنانکه رسم است سیمچ  
 مرده جدا کرد **اماس و دیش و دم** **علاج** همچون علاج اماس و قرصه باشد **خاوش و دم**  
 سبب آن و طوبی باشد کرم و سوزان **علاج** همچون چرب عثانه باشد و با سلیق زنند  
 بروزی و ای جهات کنند و حلیه و تخم کتان و ماء العسل بزنند و چشم بان بدان بزنند  
 و بخوشین بردارند **کرم** اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت خالفند و تولد و

علاج  
 علامت  
 علامت  
 و شور و زنده  
 و اگر شیهه  
 است و دیش  
 کرم

انضرو

از عضو دیگر است اسباب کی و زیاد می هر سه یکسانست هرگاه غذا رکیک و کثیف معتدل  
 شود و مزاج هر تن با مزاج حکم معتدل بود و بدان سبب شیر و منی نیک تولید کند از  
 هر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد پس هرگاه که شیر کمر باشد غذا بصالح بالواید  
 آوردن و قدر اعتدال و اصلاح حکم باید کرد و غذاهای موقوفه بود **علاج** اگر شیر زرد  
 و دقیق سکچین ساده و آب انار ترش و تخم خرفه باید داد و طعام گوشت و غنا  
 و کوساله و مرغ مصور و زین و مانند آن و اگر غلیظ باشد سکچین بزوری دهند  
 و ماهی شور فرمایند و طعام بخوداب و آبکامه و مانند آن و اگر انک بود کتکاب و تخم  
 و شیر و خطمی و شوربا و شلغم و کدو و اسفناخ و مانند آن و کجند اسکرده و شراب  
 و عجان بمالند و پیا لایند و آن شراب بدهند و پستان بز و کوسفند سود دارد  
**اماس و پستان** **علامتها** گرمی و سردی چند بر جای معلوم شده است **علاج** اگر اماس  
 گرم سرکه باب کرم بیامیزند و بدان تفکید کنند و نختنک و با سلیق زنند و سکچین  
 و روغن کل بهم پیا میزند و ارد با قلا بدان دیرشند و ضماد کنند و اگر اماس سرد باشد  
 با بونه کوفته و بخته در آب بادیان و آب کرفس دیرشند و ضماد کنند نافع است باب  
**همچو هر در اوجاع مفاصل و قفس و دالی و داء الفیل** اوجاع مفاصل و قفس کرم  
 سبب این علت ضعیفی عضو درد مند باشد و بسیار وی ماده و فراخی منفذها و  
 و کها **علامت** اگر ماده کرم باشد آن عضو سرخ و گرم باشد **علاج** اگر ماده خوش  
 باشد نختنک و دقت لیکن در اوجاع مفاصل و دال که زنند از هر دو دست  
 در قفس و در اندامهای فرو سوی تن و با سلیق زنند و از آنجا که در دال  
 و سرتهای خنک دهند پس در وی مسهل دهند اگر مسهل دفع توان کرد یا در دال

علاج

اماس و پستان

علاج مفاصل و قفس و دالی و داء الفیل

علامت



تبع پیدا کند و موضع درد مندرج را با بستره بزنند تا درد او کم گردد  
 و در وی سه سال یا سوزنجان و سنه مکی و قطره خون با آنچه مشاهده حال واجب است و بعد از  
 سه سال یا در بول شغوا باشند که ماده اوجاع مفاصل بدان پاک شود و ضايعت علاج  
 برهنند پس مرکب پس محال و اگر ماده صفراوی باشد استفراغ بطبیخ هلیله در دست  
 کند و نکند و شربت لایقان سازند **اوجاع مفاصل علامتها** عضو درد مند هرگز تب  
 و گرم نباشد و گریزی کند **علاج** فی فرایند و ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و روغن  
 بیدار نیمه و کنکبوس و استفراغ عجب سوزنجان و حب شیطیح و جبرین کند و طعام خود را  
 و شوربای کشک و مانند آن و ضماد ازین نوع سازند **صفت ضماد** **دخس** شراب و روغن  
 بپایند و خلا کنند و اگر حاجت آید اشق و حوض بپایند و آنجا که محل باید فروزون بر روغن  
 سوسن با روغن یا سیمین خلا کنند و سرکه کاه صفادی تلخ است و مقل و جاب و شیر و بیدار نیمه  
 صفادی محال است **عرق النسا** در وی باشد که از سرین فرود آید تا از نوکای خیمه  
 فرود آید **علاج** همچون اوجاع مفاصل و فترت باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن و پرازی  
 طعام حرکت ناکردن و هر بایداد ریاضت کردن سود دارد و کما باشد غلیظ که برسان  
 پیدا آید و سبب آن امتلائی که باشد و فرائح شدن آن و طعامهای غلیظ خوردن و از  
 پس طعام حرکت کردن و این علت حملان و بیگانه تر است **علاج** فی فرایند بدار و هائی که  
 سود او باغم برارد و زک با سلیق زنند و استفراغ بماء الجهن و مطبوخ اقیقون و مانند  
 آن کنند و هر هفته ایارج فیهرا و فاقون و اقیقون و جبر و فترت ترکیب کنند و بیدار  
 و پس از طعام هیچ حرکت نکنند **دام الفیل** علتی است که سبب آن همچون سبب و الفیل  
 و قدم و ساق پای غلیظ گردد همچون پای فیل و لیکن ماده این علت برخلاف دوا باشد

اوجاع مفاصل

صفت ضماد

عرق النسا

علاج

دام الفیل

انحراف

انحراف آنکه ماده دوا لغض نباشد و بدان سبب متعجب نشود و ماده این علت از عفونتها  
 نباشد و متعجب شود علاج همچون دوا باشد پس از آنکه استفراغ کرده باشند خاکه  
 چوب کزب و چوب کدر و او در حلبه و سرکه بن و تخم جبر کوفته بر روغن زیت سرشته طلا  
 کنند ناف باشد **مقاله** **تیمر** **تب** و **البه** و **حب** و **مانندان** **تب** میاید داشت که تب را  
 غریبه باشد که در دل برافزیند و با هوا که در جوف دلات و طبیان از اوج کوفت و با  
 خون در رگها برود و تن بر آید شود و هر تن را گرم کند و جای مفرات در فعلها  
 طبیعی پیدا آید و ضایعات طبیعی شتوت طعام و شراب است و هضم آن و قوت خاستن  
 و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما گاهی دیدن و گریزی تب چنان باشد که ماده فترت  
 در تن گردد و حرارت غریزی از هضم آن عاجز آید و از آن ماده بخاری پیدا آید  
 روح دارد و شرایفا غلیظ کنند تا بدان سبب بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری هم  
 تواند زد و بدان سبب گرم شود و گرمی آن بدل باز دهد و در هر تن بر آید شود  
 و تب پیدا آید **مجموعه** آنکه هرگاه سوء المزاج گرم در عضوی پیدا آید شرایفا و روح  
 عضو و حوالی آن را گرم کند و این حال تبیان عضو باشد **مجموعه** آنکه شرایفا از دل رفته  
 هرگاه که روح و شرایفای عضوی گرم شود گرمی اندک اندک بدل باز دهد و هوا که در  
 جوف دلات آن حرارت غریزی است مبادا حرارت غریب شود و اگر از بهر این گفته اند که  
 حرارت غریب است که تن از اخلاط بد پاک باشد تب محمی یوم باشد و اگر خلطی بد باشد  
 ددان او برود تب که بدان خلط منسوب بود نکند **کسا** **بیدن** **تب** چنان باشد که بخاران  
 ماده که هوای دل را که روح است و خون را که در شرایف است غلیظ و گرم کرده باشد و تب  
 کرده و تحلیل پذیرد و تب کاهده شود **انواع تبهای خلطی** که از عفونت اخلاط باشد

تب و طبع و سبب

کسا و بدن

انواع تبهای خلطی



باغم و خون و صفرا و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا از درون و کما یا سدا بیرون  
 و نایب تبارا با یکدیگر ترکیب افند انواع آن بسیار شود و این هفت از کتاب پنجم باید بداند  
 حتی نوی علامتها درین تب نکستی و گرانی و کسلانی و دردها که در دیکه انواع باشد هیچ  
 و اگر صداع و نکستی باشد لازم و قوی باشد و قاروره و بنفشه خوب باشد علاج هرگاه که تب  
 فاسد شود در اهر با برون و گرمایه خوش و باغیان صواب باشد و در درجه بر غذا باید کرد  
 از فروغ یا ترغاله بکشت جو و اسفناخ بعوده و مانند آن سازند حتی دق بسیار باشد که  
 حتی بوم بدق رسد و قهای دیگر سبب دازی مدت و تخلیط بیاد و خطاه طیب بسیار  
 بدق یا زکود و فاد باشد که تب دق در ابتدا پدید آید علامتها بنفشه صلب باشد و قوی  
 و متواتر و ضعیف و حوالی آن کمتر از جای دیگر باشد و بیاد از حرارت تب سخت گاه باشد  
 و چشمها را در داند شود و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کفها بر افرازدند  
 باریک شود و در وقت تانگی زنگ برود و هرگاه که غذا حورده شود حرارت ظاهر شود  
 و چون چراغی که روشن یابد بر افروزد و بنفشه قوی تر شود و این درست ترین نشانه است  
 علاج قوت بر جای باشد و استخوانها بکشت رسیده بود و زبول ظاهر نباشد  
 و اگر بود اما هوای خانه و بنفشه بیاد ساخت و گرمایه خوش و باغیان تر و  
 مالیدن سود دارد و شیر زغال و شیر لاف دادن و مانند آنها و شیر خشک  
 و کشکاب که در وی کندی تر و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن بادام و شکر و لب  
 لعاب یا سبغول دادن و در کشکاب یا از چران قرص کافور و شراب صندل دادن و بکها  
 همه قوی اند باید چون قلیه کد و قلیه اسفناخ و خیارد و ماهی تازه کوچک و تخم مرغ  
 نمیشیرت و مزون کشک جو و ماش و قشر و باجه در کشکاب بچته و دروغ تازه و مانند آن

تب

تب

تب

و غیره

دنبشه و قلیه و بربک سید و میوه های خوشبو و کل تازه و شاه پرم سر کرده و بنفشه  
 و اندوه و خشم و مانند آن خود درود دارد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار  
 ترش و آب انار شیرین با روغن بادام سود دارد تب طبعه سیاه عفونت خون  
 علامتها رنگ روی و زنگ چشم سرخ باشد و زکها متله و طعم دهان شیرین  
 حرارت تب حرارتی باشد بی مزاج هیچی حرارت کسی که از حام بیرون آمده باشد علاج  
 نصد باید که در خون باغیان و افرد و خورق و عمر و فصل و سال بیرون کند و چنانچه  
 طبیب بخیر هلیله استفراغ کردن و شکم دادن بکشتن ساده تب محرر سبب این تب  
 سوخته باشد از درون و کهای همدی یا از بیرون و کما که نزدیک و بکسر و نم نمده باشد  
 یا عفونت باغیان شور باشد که با صفرا میخند باشد و قوی باغم شود از طوی رقیق یا  
 کما صفرا سوخته بیامیزد علامتها حرارتی تب لانه و مانند آن سوزان و ظاهر باشد  
 و تشنگی عظیم و زبان درشت باشد با سیاه یا زرد و در وقت بخار دوا قات تب فریاد کند و  
 اخر عرق کند علاج در شکم عرق مبالغه باید کردی و هوای خانه خشک دانستن و بجای  
 پوشیدن و اندیم هوای خشک نفس بدل و سرد و حرارت تحلیل پذیرد و مانند و با آنکه  
 و سکنکین ساده و شربت نیاس دادن و حرارت دل با شراب صندل و شراب خاقچه  
 و قهوه کافور و کین دادی و بعضی غذا آب کدو و آب هندوانه و آب خیار ترش و کشکاب  
 دادن و اگر با استفراغ حاجت افتد فلوس خیارد شیر و طبع تر هندی حل کنند و بدهند  
 تب خالصه این تب باشد که یکروز باشد و یکروز نباشد علامتها در دانی مدت نباشد  
 ساعت باشد بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هر چه از دوازده  
 ساعت یا بیشتر باشد از خالصه دور باشد و اگر بدین صواب باشد در دانه نوبت

تب

تب

علامتها

علاج

تب خالصه

علامتها



هفت بیش باشد و باشد که چهار فویته بگذرد و باشد که بیسیب لظاف ساده بکوبند و بشویند  
 و باقی بقیق و اسهال صغیر بگذرد و اما عظیم و قوی و مختلف باشد و قارور و سرخ و قادی و  
 و قیق باشد و حرارت این تب خالص است از دیگر تبها یعنی سوزان و تری و سرما که در اعان و تباید  
 حرارت تب است که در طبیعتی که باید بگذارد و بوجه اعضای بدن و بزرگند تا سرها از آن  
 محسوس گردد و سبب آنکه بیشتر از تب که در طبیعت است سردی آن محسوس نباشد و آنکه  
 آن طبیعت در تن ساکن نباشد نه از حال مجالی گردد و نه از جای جایی میشود و هر چه در  
 تن ساکن باشد اجزاء از آن خورده باشد و هر حال چیزی که با یکدیگر در جایی  
 میباشد میان ایشان تشابهی و خورندگی پیدا کند پس هرگاه که از طبیعت از حال مجالی شود  
 و اجزای بدن حرکت کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش مجنب و خورندگی که هر جز  
 تن با هر اجزای طبیعت بگذرد و جزوی از سردی آن جز که بان خورده باشد ناقص گردد و  
 محسوس گردد و لرزه پیدا کند **علاج** هر باداد سنگین سرد کرده با شراب غوره یا شراب  
 و یا با شراب الو و دوز فویته در آن حالت که سرما و لرزه پیدا کند سنگین با آب گرم  
 باشد که می کند تا ماده صغیر برآورد و اگر قی نکند توقع و حرکت آن حرارت غریزی نفی حرکت  
 و ماده بگذارد و بدین سبب دوز ساکن گردد و هرگاه که تب کاساده شود اندکی کنگار  
 و دوز دیگر که فویته نباشد آب فافار شین با تخم و نمک آن کوفته و در فشرده و شکسته  
 کرده بدهند تا هم حرارت را تسکین دهد و هم قیوت شحم و شکر صغیر دفع کند یا شراب  
 الو دهند یا شراب کنگار یا سنگین با آب میوه ایمنه سرد کرده با آب تمهیدی  
 یا اندکی خیارشین یا مقدار یا نوزده دم نفیست پرورده در کلاجل کرده و صاف کنند  
 و مقدار دوز در دوز طونا در آب الو و شکرد دهند و مزوره از آب غوره و از آب الو

در غریز

از تمهیدی و یا از کنگار جوهر بشو و مغز بادام و اگر با تمهیدی باشد طبع و ایمنه  
 نرم چوب باید کرد یا از شیانی که از بنفشه و شکر و سقونیاسازند و در پیرو دیگر همچون تب  
 محرکه باشد شطرنج این تب و بی غیر خالصه ایمنه است که از ترکیب صغیر و بلغم توکل کند  
 که در پیش هر یک از این دو ماده و چگونه ترکیب آن را حدیثی توان نهاد از خبر آنکه بلغم کاهی  
 باشد و بسیار و کاهی دقیقتر و کمتر و کاهی صغیر سوخته باشد و کاهی صغیر سوخته و کاهی  
 مایه آرد و در عروق باشد بدین سبب تبهای مرکب را نام خاصه نیست و شطرنج و غلبه  
 است که از انانامی نهاده اند علامتها فرق میان شطرنج و غلبه غیر خالصه است که مایه  
 که در شطرنج است صغیر و طبیعت است لاکچ بهم ایمنه نباشد و چون با صغیر نباشد  
 سبب فویته هر یک جدا باشد و از آنکه فویته حرکت صغیر باشد تب گرم تر و نشسته تر باشد  
 دیگر که فویته حرکت و طبیعت نباشد است و در دوز تب باشد و ماده غیر خالصه هم صغیر و دوز  
 باشد لیکن ایمنه و چون بکسر کشنه باشد و بدین سبب فعل هر یک جدا گانه بجای نتوان آورد  
 و بسیار باشد شطرنج و غلبه غیر خالصه در طبیعت و در بار است و در بار است و در بار است  
 و باز گرم شود و علامت غلبه خلطی از اعراض تب توان داشت **علاج** طریق صواب و **علاج** این تبها  
 است که تب بیرونی نرم کردن و تب بیرونی سردی و تب بیرونی در دوز و تب بیرونی سام کشادن و  
 عرق آردی و پاک کردن و تب از ماده تب مجرای سبب و سبب و تب از طریق که اسان و تب  
 اند و تب به تسکین حرارت کنند و استنطاق قوی از پیرو بداند نفع کنند و در اعراض  
 نگاه کنند و با ماده غلبه بیشتر بکشند از آنکه تغییر او در لطیف میباید کرد و در کنگار  
 و تخم بادیان و سحر و زوزای خشک و پیونده و سبب و ایمنه و در آنکه تب است  
 از کنگار سنگین ساده دهند یا سنگین سردی و نوزده بمقدار حاجت کنند و با آب الو

شطرنج

علامت

علاج



و کلنگ دروی کداحنه و سنگین ساده علی و شراب غوره و کلنگ سرشته موافق بود که  
 حاجت آید سنگین حرارت که بدتر باشد سنگین شکر دهند و اگر بزرگی کنند برزخ کاسه  
 بنج کاسنی و تخم خیار و خیاباد رنگ زیاده کنند صواب باشد و انداز و تدبیر شرابها با طبیعت  
 که بحکم مشاهده و تصرف میکنند و میفرایند و میکاهند و هرگاه که آن وضع بدیدارند تا بهر استقامت  
 کند بر فوف و کلنگ با سنگین بزرگی صواب باشد و شرابا فستق موافق بود و بعد از آن ترنگ  
 ددم غار فستق و نیم ددم سفوف و دسر یک کلنگ سرشته بدهند و ازین استفراغ  
 کلنگ دهند **نسخه** کلنگ کلنگ ده ددم سنبه ددم اصل است و نیم ددم تخم خیار و فستق  
 تخم کاسنی از هر یک چهار ددم شکر یک ددم نایک شغال و اگر صفا بلیغ یا یک دیگر بر آب باشد بکشد  
 کلنگ ده ددم مصطک یک ددم سنبه ددم تخم کاسنی نیم ددم شکر یک شغال یا کلنگ بدهند  
 بلغمی هرگاه که حرارت غریبا ندر دقت طبیعتی از کد عفونت نادرزی بدیدارند تا طبیعت شود و تب  
 بلغمی نکند **علاج** سرما و لرزه قویتر باشد و فاسده تر از دیگر سرما باشد و کاه باشد  
 که بداند که در میان برف است و در یو گرم شود و این نوع سرما اول بلیغ فاسد باشد که اثر ابله  
 گویند و طعم دهان ناخوش و خم معده ضعیف و شهوت باطل شود و فاسد و فستق بسیار است  
 و بنج ضعیف و صغیر و متواتر باشد و قاروره و قیق و سفید و با خر سرخ و بنج شود **علاج** بنج  
 یک هفته سنگین علی دهند و ککای که دروی تخم بادیان و بخود نخند باشند با مالاکمل که  
 دروی زودا نخند باشند و بعد از یک هفته قی فرایند خاصه اندازان تب و قی سنگین علی  
 و آب گرم فرایند و ازین قی کلنگ دهند یا مصطک و انیسون و طبر اترم کنند کلنگ را ده ددم  
 کلنگ با بی ددم سنگین حل کنند و بدهند و تربد و مصطک و زنجبیل و اسهال است و کوفه  
 و بنج و شکر چند وزن هر شربت هر یک شغال قار و ددم طبر اترم کند و سودمند باشد

و همان

نسخه

نسخه

علاج

علاج

نسخه

و تبهای بلغمی بعضی باشد که با لرزه و سرما نباشد و کسایدن آن ظاهر نباشد و مانند  
 تب دق باشد ازین علاج شرابهای پخته و لطیف کنند چندانی و اینی کردن نباید  
 که در تب بلغمی از هر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید و سرما تواند کند  
 خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد و صوابان باشد که از کلنگ و سنگین  
 ساده و رنگد و یا سنگین بود که دروی بنج بادیان نخند باشند و اسهال بلیغ مشاهده  
 توان کرد و بقرطی بنج یعنی گفته است آنجی مشایخ لیسه فلا فیه فهم بنج و اینها  
 و لا یقدم علی التسمین الا بعد الاحیاط و التثبت و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلیغ  
 بنج خطل باید کرد و داد اول تمام الاصول و ازین استفراغ قوی کلادون تب  
 روزی هفت روز که بگذرد از طعام و شراب باز ایستند خاصه آب سرد و اگر دماغ  
 قوی تواند کرد صواب باشد و روز دیگر ازین روز غیبت شوربا و بخواب دهند یا روز  
 باخورد مرغ خانک یا دمنجکاد و روز تب هیچ چیز نخورد و دماغ از تب کند و هر روز  
 فویت نباشد کلنگ و سنگین پیوسته بدهند و بعد از آن بچند است کتاب دهند  
 با بخود بنج و قی آن وضع بدید نباید استفراغ قوی نکند و دیگر تدبیرها چون بنج  
 بلغمی باشد و تبهای خمر سدس و سبع و غیران هر برین قیاس بدهند **علاج**  
 بیاید و است که ابله و حصه هر دو از یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد  
 لیکن ماده ابله خونی باشد گرم و بسیار پیوسته دارد و ماده حصه خونی باشد سرد  
 و اندک میل بگرمی و خشک دارد و بدین سبب برها حصه کوچک است و ازین  
 برداشته نیست و از هر آنکه حصه از خونی تباه تر باشد کشته تر است و جوشیدن  
 خون درین مردم کاهی طبیعی و کاهی غیر طبیعی و قیاسی آنچه طبیعی باشد جوشیدن

نسخه

علاج







و مرد و آب گشتر بگوید و برون کل بیاورد و مرهم و برفند اگر سیاه ماس زخمی باشد یا  
**سفید** صندل سرخ و زعفران را برابر با گشتر سوده طلا کنند و چشم باده برون کرم  
 کنند و برفند و بنشانند اما ماس سر **علائقها** گران باشد و کرم نیاشد و هرگز یک  
 جایها باشد **علاج** شب یمنانی و در سر که حل کنند و آن سکه را با آب میزند و پنبه باده  
 بدان تر کنند و برفند و بنشینند و اگر حاجت آید با استفراغ و طبیعت بد بتر کنند **سرا**  
**علاج** آن **علاج** مال الفول است و آنچه طلا باید کرد بهیچ نیست که صبر و استغفار و صلاه  
 سرب بیاورد و آب گشتر بروی طلا کنند تا مدتی بگذرد و در پنج **خنا** در **علاج** استفراغ  
 باغم و پرهیز از طعامهای غلیظ و سیاه و مرهم داخلون **طاعون** اما ماس کرم باشد یا  
 صرخ یا سبز یا سیاه با سوزش و خفان و خشی **علاج** دل را شراب صندل و قرص کافور  
 و شراب حاش قرص قوت دهند چنانکه در **علاج** و کرم یا دگر دانه است و انوشی را  
 بخراشد و خوراند آنکه بجهی برون کنند و هیچ طلا بکار ندارند **داخل** اما ماس بایست که در  
 بن ناخن بدیداید **دمل** خشت ضد باید کرد و برون البخ و افیون و برون قطونا بکر نکرده  
 بپاوشند و هر ساعت بکشد و مسر کنند و باز بکارند و اگر همه روز آنکست در آب  
 فندک صواب باشد و اگر ساکن شود آنکست در روغن کرم بپزند و برون قطونا بکر نکرده  
 بپزند و از پوست روزا در اندام و نان خشک در آب و روغن بپزند و برفند و تخم  
 مرد و تخم گداز کوفته با سرکه بپزند و برفند زود بپزند **شری** سیب  
 خونی صفراوی یا بلغم شود باشد **علامت** آنچه خونی باشد سرخ باشد و کرم و سوزش  
 و آنچه بلغمی باشد حرکت آن بیشتر است باشد و همزاد تن باشد و میل به قیاس دارد  
 بیشتر شب برون آید **علاج** آنچه سرخ باشد آب غوره طلا کنند و آب غوره خورند

تنگه  
الکاح  
سجوان  
خنا  
طاعون  
علاج  
داخل  
شری  
علامت  
علاج

سک

ساکن کرد و آنکه آنکه زشتند و طبع را باب میوها و تمهیدی نرم کنند و دفع و ترش و آب  
 انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدت آن دراز کرد و در دم هلیله زود و در دم  
 فقیرا بکنکین بپوشند و بدهند و باغی باخشت و زک بپزند پس کل شرک سها کنند  
 و با ارج فقیرا با توید و غار هیون و نمک هندی و اقیقون و تخم خنظل ترکیب کنند و بدهند  
 و کرم به سود دارد جیره و نمک را قش با دسی و کاه و سه این جله هر بنرات و اما سهای  
 کرم باشد اما نمک بهرهای خورد باشد در هم پیوسته میکند و بپزند میشود و اما  
 و سوزش باشد همچون سوزش کردن مود و بعضی باشد که یک بپزد باشد و بعضی  
 که بنرات باشد چون قولول **جیره** بنراتی بود کرم و سوزان و زود سیاه شود و ترش  
 تر دارد و با دسی بنرات و قیو باخارش و سوزش بهیچ باشد کاه و سه بنرات  
 باشد و میل به صلابت دارد همه آنکه ماده او غلیظ باشد و باغی **علاج** هر یک که  
 فردین است خشت قلیس صفر آکند و آب غوره و آب انار ترش و ما متان بر نهند  
 و بلبلوچ هلیله یا بامه الرافین استفراغ کنند و صندل و فوغل و شیاف عایضا و استغفار  
 اندوز و کل از منی مای گشتر و او کاسنه و آب غیب المغلب و سرکه و کلای طلا کنند  
**جیره** و آب مسهل را در ترش در سرکه بپزند و بپاوشند و برون قطونا بکر نکرده  
 و در شبانه روزی سه بار فاده کنند و کاه و سه را هم بدین ترتیب **علاج** کند لیکن استفراغ  
 بلبلوچ هلیله کند و از قیو و اقیقون حالی نکند از **خارش** هم کرم و هم خشک هم  
 تر باشد **علاج** خشک را کرم به خوشاب و فشن مای بپزند و از خود و استفراغ  
 الجین و بکزند تخم ریاس و مغزود الوی تلخ از هر یک ده درم نمک و سیاه کنند  
 صرک یکدم بگویند و بپاوشند و بکند تر کنند و بپزند و بپزند و بپزند

مرد و آب گشتر بگوید

خنا

خارش

علاج



کرمه خلا کنند سه روز و اگر تر باشد فصد کنند و بطیخ شامه استغفار و بکیرند کنند  
 دودم زوانند طویل چهار دم خبث الفصد شامه دودم زجوبه سه دم سیاب  
 کنند دودم بکوبند و بیاورند و بیکه ترکند و بر وزن کل سانند و طلا کنند  
 کرمه یاد زاقاب سفید شیرین **علاج** اگر بعضی خشک باشد پس یک گوش زنده  
 ای خونی دروی مالند پس مرهم سرخ طلا کنند و یک قیال بزنند و بیکه در جلد  
 کنند و بکیرند کثیر خشک سوخته و سفال سوخته و خناده بکوبند و بیکه در جلد  
 کل طلا کنند و اگر تر باشد فصد کنند و حجامت و استغفار کنند بمطیخ هلیله حب  
 فوفا یا بکیرند و بر صمغ و قنیل از هر یک یکدم بیکه حل کرده بپزند و طلا کنند و اگر خشک  
 قوی باشد استغفار کنند بمطیخ اقیقون یا عاء الجبل بکیرند ما زنی ناسفته و در  
 سرکه و بول کاه بزنند تا ما از نورم شود و بپایند و طلا کنند و ما زو و کثیر طلا کنند  
 با سرکه سود دارد سوخته **اقش** در حال سفیده قهم مرغ ما در وزن کل طلا کنند و پس از آن  
 مرهم اسفیداج بپزند و بکیرند ازین و مرد اسنک دود از هر یک سه دم زوانند و طلا کنند  
 دودم با موم و روغن کل بپزند و طلا کنند و **علاج** فصد و استغفار سفاد  
 شراب دیاس و شراب لیمو و قرص کافور و طلا کنند و **علاج** دودی و روغن  
 زیت و شب میانی و انگلیل از هر یک بالتور مرهم بپزند و طلا کنند پس بپیدی را پاک  
 و خشک سازند مرهم بکیرند مر سوخته و **علاج** و انبانج و غلک اندانی بالتور با گد  
 مورد و موم چند آنکه کفایت باشد مرهم بپزند **جراحت** هر جراحت که ناله باشد و زیت  
 افشاده باشد اول بتران باشد که هر دلب فراهم بکوبند و نکند اند که چیزی در میان افتد  
 چون موی یا روغن و غیران و خشک نهد کند و اگر جراحت ناهوار باشد زوانند و

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج

دود بکافند و مشح کنند پس علاج کنند و داروهای تر و در داند لیکن در خشک  
 بکا بزنند صفت دود اسفیداج ازین و مرد اسنک از هر یک خرو میرو ما زوانند  
 نیم جری و اگر جراحت پی افشاده باشد زوانند مد جرج در شراب بپزند و خشک کرده و کوفته  
 و بپخته سود دارد **صفت** دودی که خون باز دارد بکیرند بکیرند و قنیل و یک جری و در  
 و از روغن از هر یک نیم جری و سرکه با آب سوخته و ما سوخته خون باز دارد خاد و بیکان  
**دره ضوی عاقله** زوانند مد جرج کوفته با انگلیس سرشته و روغن کوفته و بپخته  
 با انگلیس سرشته بپزند خاد و بیکان پیرو دارد **مقاله پنجم در علاج شکسته استخوان**  
 کوفتی و فسادگی و پیرنی **امکن** **بند ها از جای خود** هرگاه این نوع افتی رسد در جلد  
 فصد کنند و اگر نفعی نباشد محج را بران موضع فصد و خون را بر یک جانب کنند  
 و طبعا بپخته نرم کنند با باب میوها و مشرد و بطوس یا روغن چیت در کلاب حل کرده و طلا  
 کتاب و اسفاناج و ماش و مشرد روغن با جام اما اگر الم بپزند و رسد سکنجین ساده دهند  
 با کرمه و بیدار هر یک نیم مثقال و بکیرند سیبک و بکلاب بپزند بخواه دم کلر خ ده دنا  
 مصطک و اما قی و بیک مورد و منبل از هر یک بچندم کوز السرو و زعفران از هر یک یکدم  
 با آب لسان الحمل بپزند و بپزند و بپزند و اگر الم بکیرند رسیده باشد بکیرند و بپزند  
 ده دودم لک معقول و طباسیر از هر یک بچندم بکوبند و بپزند شربتی یکدم با سکنجین و بپزند  
 از هر یک دودم بیک مورد لادن دودم لادن را بر روغن یا موم یا چیزی مال کنند و دارد  
 مدای بپزند و بکا داند شفا یا بپزند با الله **باب نهم در شکسته و اجای پیروی اندکی**  
**علاج** کشیدن بود چند آنکه جای باز شود و زیت کروی و زیت چنانکه در وی غلیم نهد  
 کند و از زده شدن عضود بر روغن جریب کنند و بیک مورد کوفته با روغن بپزند و بپزند

علاج

علاج

علاج

علاج







مقاله  
مختصری در باب  
زهرهای خورده

خوردن

شراب

در میان  
زهرها

بپوشند و در آن شکاف کنند و کاغذی بر زبان بکشند تا دار در دوی خنک نشود  
و همین را دایم بکار دارند و باید که با انگشت کمره شسته و مالیده و پاک کرده باشند  
مقاله هفتم در علاج زهرهای خورده اول آنکه اگر دهن در دهن است و در دهن است بپوشند  
که از اینها چیزی زبان کار دهند طریقی احتیاط است یکی آنکه در جایگاه طعام بپوشند  
خواهند خورد و طعام آن سخت قوی باشد بخورند مثلا چیزی که بغایت خوش یا شیرین  
یا شور محکم باشد بخورند و دست باز کنند بجهت آنکه طعام و دوی چیزهای زیانکار  
در طعامها چنین پوشیده باشد و احساس نتوان کرد **طریق دوم** آنکه آنجا که ایمین باشد  
اول چیزی خورده نزنند از هر آنکه از دکان یکی بود اول اگر از خوردن طعام چاره بود  
که چیزی تواند خورد **دوم** آنکه اگر چیزی خورده شود مضرت آن دیرتر و کمتر احساس کند  
زیرا که چیزهای زیانکار در حال کمره تنگ و تنگی زودتر اثر کند و چون طعام و شراب  
خورده شود قوت آن اول بر طعام آید و گذشت و آنکه از هر آنکه در کما می باشد  
که اندک طعام خورده است قوت آن تا قوت زهر کار و اگر شود مضرت آن باز دارد  
دفع کند **طریق سوم** آنکه بجهت احتیاط چیزی که دفع مضرت زهر کند اول بخورد تا قوت  
زهر بگذرد و دفع آن **دوم** آنکه از جنس غذا بود و مضرت بپوشد زهرها دفع کند و **طریق چهارم**  
در دوی نباشد **صفت اول** بکیرند مغز جو پاک کرده شش درم و بول سداب خنک و نمک  
قدی آنچیز خنک است که اینها را بپوشند و بگویند و با هم سرشته شربتی مقدار آرد  
بود یا گوشت داسو که پیاز سی این مرس بگویند خاصیت مضرت بیشتر زهرها را مفید بود  
یا مغز و بطور سر یا تریاق یا تریاق ثمانیه یا تریاق الطین بیشتر و بپوشان خوردن مضرت  
و دفع مضرت زهرها کند لیکن باشد که مزاج هر شخص به وقت این معجزها احوال آنکه

و

و اگر از این معجزها حار دوی قوی کند اینچ و در دهن کل دهند و قوی فرمایند و بپوشانند  
خواب رود و بپایند و آنست که در حال که زهر خورده شود هیچ چیز خورده که در دهن  
بپوشانند زهر در بدن کار کرده باشد اب نیم گرم و روغن و شیر بخت مالد و قوی  
فرمایند و با طبع و اندک بوده و روغن بپاشند و قوی بپوشانند و هر که که قوی  
کرده شود شیر تازه دهند و اگر شیرین واقع شود نمک بود و اگر شیرین جاذبه بود که  
کدامند و بپوشد بپوشد و لعاب تخم کتان و شراب شیرین دهند و اگر طعام خورد بسیار  
باید خورد یا اگر قوی نیست بسیار طعام بر آن چرب بپوشد و با سرکه معده نمک قوی کردن  
اسان شود اما در دوی هائی که بجهت دفع جانوران و بپاک دهند شراب لایحه که از آن تریاق  
و سخته گویند که بپوشانند و با سخته دفع بود و شراب تلوی که از دوی افشاده بود  
و مرده باشد که بپوشانند و با سخته دفع است و مقدار دوی نیم تخم قوی ضد  
زهرهای جانوران بود و بیخ آنکه باید زهرهای زهرهاست داروهای که دفع زهر جانوران  
کند بپوشانند دفع بود نطفه سفید و شیخام با بخت با روغن کار سرشته و چند بپوشد  
با روغن زیت سرشته و اب سداب و اب نعناع و کند زهره کار و بپوشانند و نمک  
کار و با هم سرشته ضمه بپوشانند نافع است و با زهرهای زهر جانوران بود خامه بپوشد  
سبوت و اندک بکیرند بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
و نمک از دهن در دوی بر سران و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
هوای گرم خون بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
سخت کند باب اندک بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
دانی قوی نیم گرم کوفته بشیر زنجبیل خنک کرده مقدار خودی در وقت خواب

و با  
زهرهای جانوران  
بپوشانند

داروها  
که دفع زهر جانوران

بپوشانند

بپوشانند

بپوشانند

بپوشانند

بپوشانند



دهان نمند فعل عجب نماید نوع دیگر دلتان بگیرند دایم نیم در بخانند و قد  
 مالند لالت تمام حاصل شود در فاعل و مفعول در کتب متقدمین معروف است صفت  
 معجون که رافع درد ثب و زانو باشد بگیرند سورخاں سفید شش درم فویدان مال  
 زهرج و زعفران و فحباں از هر یک یک شال و در قحطال و در وزن مجموع عمل کف گرفته شود  
 وزن ادویه شش یک شال نافع بود **صفت خرمایی که شهور قزلبه بگیرند** آب کنفا و در  
 کنند و بخورند شهور بمضاید ویت قوی گرداند و باد الیکه نوعی دیگر شیراز و  
 فایند و در وزن کل با هم تناول کند **نوع دیگر اگر کبریا** آب بود باد بود یا باد بود  
 نبود بگیرند کک و شیراز و در وزن کا و با یکدیگر بخورند هر دو نوع حاصل آید و نوع  
 کبر و دیگر اوقت تمام قزلبه و شهور افزین کند **نوع دیگر تخم کک** هر روز با شربت  
 مشال بازدهد تخم مرغ خانگی افشاند و بخورند کرده قوی گرداند و شهور مرد و زن  
 کند **نوع دیگر محمد بن** ذکر با گوید هر کس چون بیان کرد مجرب کرده کثیر داشته باشد  
 همه را خوشنود کند **نوع دیگر** هر که آب پیاز و تخم مرغ پیزد و بخورد شهور قوی گرداند  
 و بواسطه تا نه با پیاز و خوردن آب شربت پیاز و اگر کبریا تصبیه کند بگیرند زهر مرغ  
 با مرد اسنک سوده بیا میرد و در قضیب بمالد دفع عجب بلیند تمام شد این نسخه  
 سقیا الله تعالی و حسن انما کتاب دوم از قزلبه و خیره من الباقی فاضل کامل صاحب

نوع دیگر  
 که شهور  
 قزلبه  
 بگیرند  
 آب کنفا  
 و در  
 وزن  
 کف  
 گرفته  
 شود  
 وزن  
 ادویه  
 شش  
 یک  
 شال  
 نافع  
 بود  
 کنند  
 و بخورند  
 شهور  
 بمضاید  
 ویت  
 قوی  
 گرداند  
 و باد  
 الیکه  
 نوعی  
 دیگر  
 شیراز  
 و  
 فایند  
 و در  
 وزن  
 کل  
 با هم  
 تناول  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 اگر  
 کبریا  
 آب  
 بود  
 باد  
 بود  
 یا  
 باد  
 بود  
 نبود  
 بگیرند  
 کک  
 و  
 شیراز  
 و در  
 وزن  
 کا  
 و  
 با  
 یکدیگر  
 بخورند  
 هر  
 دو  
 نوع  
 حاصل  
 آید  
 و نوع  
 کبر  
 و  
 دیگر  
 اوقت  
 تمام  
 قزلبه  
 و  
 شهور  
 افزین  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 تخم  
 کک  
 هر  
 روز  
 با  
 شربت  
 مشال  
 بازدهد  
 تخم  
 مرغ  
 خانگی  
 افشاند  
 و  
 بخورند  
 کرده  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 شهور  
 مرد  
 و  
 زن  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 محمد  
 بن  
 ذکر  
 با  
 گوید  
 هر  
 کس  
 چون  
 بیان  
 کرد  
 مجرب  
 کرده  
 کثیر  
 داشته  
 باشد  
 همه  
 را  
 خوشنود  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 هر  
 که  
 آب  
 پیاز  
 و  
 تخم  
 مرغ  
 پیزد  
 و  
 بخورد  
 شهور  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 بواسطه  
 تا  
 نه  
 با  
 پیاز  
 و  
 خوردن  
 آب  
 شربت  
 پیاز  
 و  
 اگر  
 کبریا  
 تصبیه  
 کند  
 بگیرند  
 زهر  
 مرغ  
 با  
 مرد  
 اسنک  
 سوده  
 بیا  
 میرد  
 و  
 در  
 قضیب  
 بمالد  
 دفع  
 عجب  
 بلیند  
 تمام  
 شد  
 این  
 نسخه  
 سقیا  
 الله  
 تعالی  
 و  
 حسن  
 انما  
 کتاب  
 دوم  
 از  
 قزلبه  
 و  
 خیره  
 من  
 الباقی  
 فاضل  
 کامل  
 صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا محمد واله اجمعین ما بعد بد آنکه این  
 کتاب قزلبه است در یاد کردن نام داروها که در علاج هر اندامی بکار آید از  
 معجونها و ضمادها و غیر آن که مسموم می شود بعود الله تعالی و این کتاب بیست  
 فصل است

فصل اول در سرسام کرم و دارو که در غلا و ضاد و فطول آن بکار آید و علاج  
 و بختی و بیاض و فطول و توانی را سود دارد و عده ادویه این باب مجیده است فصل دوم در  
 داروها که در حقه خداوند سرسام و صداع کرم بکار آید فصل سوم در داروها که آن  
 بیونید و داروها که بدان غرضه کنند و داروها که در بلیه مند و بچکاقت و داروها  
 که بدان حقه کنند و این بیماریها چون لیش غس باید و سیات و خیاب و کما بوس و مع  
 و سکه و فایج و خدر و شنج باخی و کزاز فصل چهارم در داروها که در شربت مهمل  
 و معجون اصحاب و سواس و بیماریهای سوداری چون مالغولیا و غیر آن و بیماریهای بلغم  
 بکار آید چون سکه و فایج و لیش غس و انچه میدان ماند فصل پنجم در داروهای  
 فصل ششم در داروهای کوش فصل هفتم در داروهای بلغم فصل هشتم در داروهای  
 نوله و زکام فصل نهم در داروهای آب فصل دهم در داروهای زبان فصل یازدهم  
 در داروهای ملازه فصل دوازدهم در داروهای دندان فصل سیزدهم در داروهای  
 اوزان فصل چهاردهم در داروهای خنای فصل پانزدهم در داروهای بیهوش کننده و دانند  
 حلق و رمی بود و داروهای دجوه که حلق و زرد و فصل شانزدهم در داروهای وجود  
 ضیق النفس و غیر آن فصل هجدهم در داروهای سرفه فصل هیجدهم در داروهای خون  
 از کلو برآمدن فصل نوزدهم در داروهای دل فصل بیستم در داروهای عده فصل  
 بیست و یکم در داروهای جگر فصل بیست و دوم در داروهای سبزه فصل بیست و سوم  
 در داروهای برفان فصل بیست و چهارم در داروهای استقا فصل بیست و پنجم در داروهای  
 اسهال و صج و زحیر فصل بیست و ششم در داروهای شج متعل فصل بیست و هفتم  
 در داروهای کربان فصل بیست و هشتم در داروهای قولنج فصل بیست و نهم در داروهای

نوع دیگر  
 که شهور  
 قزلبه  
 بگیرند  
 آب کنفا  
 و در  
 وزن  
 کف  
 گرفته  
 شود  
 وزن  
 ادویه  
 شش  
 یک  
 شال  
 نافع  
 بود  
 کنند  
 و بخورند  
 شهور  
 بمضاید  
 ویت  
 قوی  
 گرداند  
 و باد  
 الیکه  
 نوعی  
 دیگر  
 شیراز  
 و  
 فایند  
 و در  
 وزن  
 کل  
 با هم  
 تناول  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 اگر  
 کبریا  
 آب  
 بود  
 باد  
 بود  
 یا  
 باد  
 بود  
 نبود  
 بگیرند  
 کک  
 و  
 شیراز  
 و در  
 وزن  
 کا  
 و  
 با  
 یکدیگر  
 بخورند  
 هر  
 دو  
 نوع  
 حاصل  
 آید  
 و نوع  
 کبر  
 و  
 دیگر  
 اوقت  
 تمام  
 قزلبه  
 و  
 شهور  
 افزین  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 تخم  
 کک  
 هر  
 روز  
 با  
 شربت  
 مشال  
 بازدهد  
 تخم  
 مرغ  
 خانگی  
 افشاند  
 و  
 بخورند  
 کرده  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 شهور  
 مرد  
 و  
 زن  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 محمد  
 بن  
 ذکر  
 با  
 گوید  
 هر  
 کس  
 چون  
 بیان  
 کرد  
 مجرب  
 کرده  
 کثیر  
 داشته  
 باشد  
 همه  
 را  
 خوشنود  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 هر  
 که  
 آب  
 پیاز  
 و  
 تخم  
 مرغ  
 پیزد  
 و  
 بخورد  
 شهور  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 بواسطه  
 تا  
 نه  
 با  
 پیاز  
 و  
 خوردن  
 آب  
 شربت  
 پیاز  
 و  
 اگر  
 کبریا  
 تصبیه  
 کند  
 بگیرند  
 زهر  
 مرغ  
 با  
 مرد  
 اسنک  
 سوده  
 بیا  
 میرد  
 و  
 در  
 قضیب  
 بمالد  
 دفع  
 عجب  
 بلیند  
 تمام  
 شد  
 این  
 نسخه  
 سقیا  
 الله  
 تعالی  
 و  
 حسن  
 انما  
 کتاب  
 دوم  
 از  
 قزلبه  
 و  
 خیره  
 من  
 الباقی  
 فاضل  
 کامل  
 صاحب

نوع دیگر  
 که شهور  
 قزلبه  
 بگیرند  
 آب کنفا  
 و در  
 وزن  
 کف  
 گرفته  
 شود  
 وزن  
 ادویه  
 شش  
 یک  
 شال  
 نافع  
 بود  
 کنند  
 و بخورند  
 شهور  
 بمضاید  
 ویت  
 قوی  
 گرداند  
 و باد  
 الیکه  
 نوعی  
 دیگر  
 شیراز  
 و  
 فایند  
 و در  
 وزن  
 کل  
 با هم  
 تناول  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 اگر  
 کبریا  
 آب  
 بود  
 باد  
 بود  
 یا  
 باد  
 بود  
 نبود  
 بگیرند  
 کک  
 و  
 شیراز  
 و در  
 وزن  
 کا  
 و  
 با  
 یکدیگر  
 بخورند  
 هر  
 دو  
 نوع  
 حاصل  
 آید  
 و نوع  
 کبر  
 و  
 دیگر  
 اوقت  
 تمام  
 قزلبه  
 و  
 شهور  
 افزین  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 تخم  
 کک  
 هر  
 روز  
 با  
 شربت  
 مشال  
 بازدهد  
 تخم  
 مرغ  
 خانگی  
 افشاند  
 و  
 بخورند  
 کرده  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 شهور  
 مرد  
 و  
 زن  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 محمد  
 بن  
 ذکر  
 با  
 گوید  
 هر  
 کس  
 چون  
 بیان  
 کرد  
 مجرب  
 کرده  
 کثیر  
 داشته  
 باشد  
 همه  
 را  
 خوشنود  
 کند  
 نوع  
 دیگر  
 هر  
 که  
 آب  
 پیاز  
 و  
 تخم  
 مرغ  
 پیزد  
 و  
 بخورد  
 شهور  
 قوی  
 گرداند  
 و  
 بواسطه  
 تا  
 نه  
 با  
 پیاز  
 و  
 خوردن  
 آب  
 شربت  
 پیاز  
 و  
 اگر  
 کبریا  
 تصبیه  
 کند  
 بگیرند  
 زهر  
 مرغ  
 با  
 مرد  
 اسنک  
 سوده  
 بیا  
 میرد  
 و  
 در  
 قضیب  
 بمالد  
 دفع  
 عجب  
 بلیند  
 تمام  
 شد  
 این  
 نسخه  
 سقیا  
 الله  
 تعالی  
 و  
 حسن  
 انما  
 کتاب  
 دوم  
 از  
 قزلبه  
 و  
 خیره  
 من  
 الباقی  
 فاضل  
 کامل  
 صاحب







و در بنیاد و در دنج و زعفران و تخم فرخیشک و بزرگ لسان المور و ابرقتم و عود و مرزبان  
و زبد و داروهای سه گانه باغی چون لقوه و فالج و سکنج و جادو شیر و اشق و فریون و غار یقون  
و جند بیدستر و شمع خنظل و صبر و روج و خربل و فلفل و دانه فلفل و غنک هندی و زنجبیل  
و تربید و حرمل و هلیله کایله و قطور یون و ادویه و شیطرح و عصاره قنار الحار و مقل و  
فایند و یاراج فیرا و داروهای عجیب و صاحب فالج و لقوه و پوست کبر و پوست بنج و بادیان و  
ایسون و افنتون و غار یقون و یودنه و جادو شیر و اسطوخودوس و فاقنواء و زنجبیل و جند  
بیدستر و قطور یون و قسط و شونیز و شیطرح و زوانند و مدیج و تخم کفرن و پوست تخم کفرن  
و سلخه و قره مانا و تخم سداب کوهی و داروهای عجیب و صاحب فالج و لقوه و ایضا هلیله سیاه و  
و عاقرقرا و زنجبیل و فریون و فلفل و جلینث و دانه فلفل و روج و مرزبان و زوانند و  
و خربل و جند بیدستر و جخطیانا و امانله و حب الغار و عل بلادر و دروغ جوز و داروهای  
اصحاب مدیج و بنج کبر و جخطیانا و قسط و جند بیدستر و حب الغار و زوانند و مدیج و سیالیا  
و اصل فایون و اسقیل مشوی و داروهای سر و حات سکوت و فلولج بل و افخر و روج و سنبل  
و قسط و جند بیدستر و فریون و عاقرقرا و سلخه و مصلک و زعفران و فلفل و قره و شونیز  
و دروغ سداب و دروغ بادام تلخ و داس و سوس و اصل بلادر و داروهای ختم و یاد کردن دانه  
های ابراب و بنج و یک است و ابراب چون ختم کتاب اذیتا العین و تذکره الکما ایل است  
آنکه امر افروزی و دیوباب یاد کرده آمده است و داروهای آنکه اندر علاج ختم بکار آید علی این  
کتاب بشرحی تمام یاد کرده آمده است و داروهای مرکب بعضی و در قرابادین مرکب آمده است  
و در علی و دیاب ختم بعضی ذکر شده و اولیتر است که در اینجا یاد کرده آید و داروهای کبر  
که در علاج آن بکار آید نام برده شود تا خواننده این قرابادین چون بکتاب معالجات باز گردد

مکتبہ

بدین ترتیب که اینجا یاد کرد اینجا شاید تدبیر نگاه داشتن چشم تا صبح نماید و در دهان  
سره که اجزای چشم را قوت دهد بود سکنج و تیز و بر که ترش حل کرده طلا کردن در  
مالیوس **نخرا** استفراغ کردن و مرهم داخل کردن بفراحت شیر ملایم و اسهال و  
کوبیده در چکانند نلکید کردن با آب گرم و پس از نلکید مکن سرکنده مالیدن شکر  
نلکید سلیقون زهر و کرس و درشتانی و شیاف و غیره و زهره دهد طلا کردن و  
حوی خادیت و شیر زنان و شیاف امیض سوده و رکنند **نماد** کثیره و داخل کردن  
و اندک زعفران و دو سفید نیم مرغ **نماد** نان میوه و میخنج و برده نانیا با **نخرا** یک در  
نمایم و در روز صبح غیر زدن و کبر **سلاق** صفاد شمع امانش عدس و قشقرخ  
بکلاب خفته میخنج تخم کبر که شیاف احمالین پرورده غوره **جرب خاویک** پلک چشم شیاف  
احمر حار و سیاق خاویک شیاف اخضر و سره و شیافی **دکبر** **جرب** و در روز خاویک  
شیاف احمالین بر آنکه خاویک باشد و اسوده شده باشد در روز آخر کشیدن و **سلاق**  
و شیاف زعفران و داروی خاویک پلک و اندرون چشم کرمایه و قویای پرورده با  
غوره **حسن** **الاجفان** کرمایه و بخار آب **نماد** **نماد** جفت **نخرا** **سطلی** پلک تدبیر لطیف  
از بر طعام ناخفتن و امیاش و زعفران و مر طلا کردن و شیاف احمالین کشیدن و داخل کردن  
بر نهادن **ثولول** استفراغ سودا کردن در روی زعفران و زیت طلا کردن و مشون و نماد  
بیکر طلا کردن **شری** قصد و استفراغ با بغوره شستن شاذنج عدسی مغول کشیدن  
نمل استفراغ خلط غرض و شیاف احمر حار با شیاف و غیره سوده کشیدن و در شستن  
اسفاج تدبیر لطیف صبر و سرکه طلا کردن شیاف امیاش و صندل و کثیر طلا کردن  
ناکل و جراحت کبر پلک پدید آید صبر و از زود و مرهم اسفیداج طلا کردن و ناک



استخوان بلك

كبود و سبزی و باد

ایله

و قیض و بلك

سفید و بلك

عرب

غله

و باد

سیلان

طرفه

طرفه

طرفه

براد پر هم زنگار طلا کردن ناختك شود استخوان بلك تدبیر لطیف کردن و غرضه و  
 عطسه آوردن و عارضه های قابض طلا کردن که اما سبلك را سود دارد کبودی و سبزی  
 که از خیمه بداید سفال فوطلا کردن تخم ترب طلا کردن جگر فوطلا کردن سبلك  
 که در مکران بداید مکران باب دریا شدن و باب شور و باب چغندر و طبع مویخ  
 و عارضه ها و بوره شدن و بیدار کردن مکران سره که موی مکران را نگاه دارد و آنچه خسته  
 باشد براد در مکران سخته سبلك تمامه لا جورد تمامه اگر این عارضه با سبلك یا  
 شیا ف دیر و اگر با سوزش باشد افاد پوست بستر که خسته سود دارد سفیدی مکران  
 شقایق القمان بروغن زیت سود دارد و سره و شیا فنی کشیدن و حلزون سخته با  
 بیه بر سودن و طلا کردن عرب ما سر خائنه بر هادن و عطران و هر صبر و شیا ف  
 ما میا هر يك جدا ایخته باب طحشقون طلا کردن و کند با سبلك کبودی و بستر شدن  
 بستر که حل کرده نظرون و صبر و هر با هم سرشته شیا فنی افزوده است دردی که عرب باطل  
 کند غده که در گوشه چشم افتد استغفار بلغم سود کردن و عارضه های طرفه و سبلك  
 بکار داشتن سیلان دارونی که گوشت براد بکار داشتن و مد شیر زنان و سفید تخم  
 مرغ و طبع حلیه و شیا ف بر بومها **خفجیک** دردی صغردردی ایض **عناوی** که در **خفجیک**  
**صعب** بکار آید شیا ف ایض با از روت طلا کردن که اما سبلك را سود دارد و عارضه های **بنا**  
 دیگر که در چشم خنده را بنشانند **طرفه** شیر زنان خون کبودی که در سوه با سبلك  
 ابنا خفواه اب غلک اندازی لیخ سعه زوفای خشک شیا فنی که طرفه را بکشد شیا ف  
 دیگر که طرفه و در چشمه اگر از کرمی بود زایل کند شیا ف احمدی **طرفه** سوره و سبلك  
 شیا ف خضر شیا ف صبر شیا ف دینار کون با سلیقون بخار انگلیس با زهره ایض کند  
 درونی

استغفار

حاله

سبلك

دومعه

قرینه

سفید

نصفه

نویز

خشک

سلمان

بازماندن

در دین

نصفه

افسار

مهاد

داروی سرشته داروی کرا قفاح ملحه تمامه حلال شیا ف خلونی شیا ف اسود شیا ف  
 که از بیرون طلا کند حساء الملحه که با به بخار آب کرم پس از استغفار سفیده و زوده تخم مرغ  
 بایستد بط سرشته تمامه کردن پرورده غوره با سلیقون احمدی حاد روشنائی سبلك  
 روشنی که ماده سبلك و سده بکشد داروی دیگر شیا ف اسود در ورمادی در ورمی که سبلك  
 کرم را سود دارد شیا ف دینار کون **دومعه** در ورم ملکایا دردی بی علی اول شیا ف ایض با  
 اتر و روت سره که **دومعه** باز دارد سره دیگر شیا ف ایض کندی **قرینه** قصد استغفار **خفجیک**  
 ساق شیا ف ایض کندی که قلیا کند شیا ف احمدی **سفید** در ورم مکران پوست تخم مرغ  
 مکران و عسل داروی **عسل** که در ورم روشنائی **قرینه** **قرینه** علاج بریان علاج  
**طرفه** شیا ف احمدی **نویز** قویا یا ایارج فقیر شیا ف مرادات سره روشنائی  
**خشک** **قرینه** نظول بفسه و فیلوفر سعو ط شیر زنان تمامه سفیده تخم مرغ و زعفران کل بر  
 بشت چشم فند قطور آب کشیز و شیر زنان **سلمان** که بر **قرینه** قصد استغفار سودا سره  
 که دران سود دارد تمامه سفیده و زوده تخم مرغ و زعفران کل بر بشت چشم فند و قطور  
 از آب کشیز و شیر زنان **بازماندن** **دیم** در **قرینه** قویا یا ایارج فقیر و از آب حلیه فند  
 ایض اتر و روت در ورم ملکایا شیا ف کند داروی قتل شیا ف الورد تفرق اتصال **قرینه**  
 قویای باب مورد پرورده شادنج مغول پیوسته بسته داشتن اقل **دومعه** اگر خفجی  
 سقوطه افتد قصد و حجامت بر سر تمامه از آب قلا و از جو و برك خرفه و آب بید تمامه  
 روغن و زوده تخم مرغ قطور از خون کبودی **دومعه** **دومعه** **دومعه** شیا ف مرادات  
**دومعه** اگر از بیا ری و طوبیت باشد ایض فند **دومعه** چشم زدن و سبلك کردن  
 قویا یا ایارج فقیر دادن **دومعه** **دومعه** شیر زنان بر سر و کشیدن و زعفران بفسه



ورغن نیلوفر و زیننی و کوش چکانیدن و تدبیرهای قوی فرایند کردن و اگر سبب علت  
 غلبه دوطبعا شد قویا و ابراج قیقا دادن و بطول از طبع اما به شیاف و غفران را  
 روی مصلی دیگر تقویه غلبه شیاف با رکشیدن و بسته داشتن و شادخ عذقی  
 دوز که در وقت بای پرورده باب غوی برك مورد و اب برك زیتون و روی و دوز  
 نصری اتصال طبقه عینیه قویا و ابراج قیقا دادن و داروهای این برهادر بسته  
 داشتن فرود آمدن اب شیاف که در ابتدای اب وجود دارد شیاف از فرود شیاف مراد  
 دارویی که اب را وضعی بصر را سود دارد دارویی مصلی دارویی که برغن بلایا  
 کنند شکوری دار فلفل سوده نیک باب که از کباب جگر بطراود کشیدن و زکوری  
 قوی فرایند کردن چشم **سراوده** طبع کندم در چکانیدن و غسل در کشیدن و بسته  
 دغان طبع زوقا و بابونه و اکلیل الملک داشتن بیرون خواست چشم استفراغ شیاف  
 مرادات و از آنها که جهاب فرود آمدن یاد کردیم **ضعیف بینائی** شیاف که بینائی را  
 قوت دهد برورد زمان غرغریه بپاید داشتن که بیادیهای دیگر چون بیره و  
 جن و فلول و قوه و جبری که در چشم افتد و شقاق و نقوی فریده علاج آن  
 کاریت **فصل ششم در داروهای کوش** داروها که علاج کرائی کوش و باطل شدن  
**قطر** که حرارتی باشد اب غلبه الثعلب و اب کوك و اب کثیر و قطره نار و توش و اگر  
**سوء المزاج سرد باشد** داروهای **سرد** چند میدست و خرق و قطران هر سه با سداب  
 بچکانند صبر و افیون و شحم خنظل زهره کار و چند میدست هر در طبع افستین سو  
 و حل کرده ملینه اخیر بابون و خردل و سرکه و اهل دوی خجسته ناسکه سیاه شود با  
 روغن شبت و اب سداب با غسل امیخته خرقه سیاه زهره و هر دو با روغن بچکانند

تقویه غلبه  
 تقویه غلبه  
 فرود آمدن  
 شکوری  
 زکوری  
 سراوده  
 بیرون خواست  
 ضعف بینائی  
 فصل ششم در داروهای کوش

کوش آگاهان

انرا که ناکه کوش کرد و طبع افستین خرقه سیاه با سفید یا روغن سوسن یا با طبع افستین و  
 علك الانباط با روغن خیری و روغن بادام تلخ جوشانیده با مداد سه قطر فقط سفید با چند  
 سیدستر و شبانگاه سه قطر یا بول بروزه اوکد اخیه بچکانند انرا که تری و چرك بطراود  
 ترب با نیک و روغن ترب کودک طفل اب دهان موضعه که صغیر شک اندازنی بچانند  
 اب دریا بلفتره کرائی کوش که سبب ان بجران اسقال باشد روغن بادام شیرین و روغن بادام  
 تلخ جوشانیده روغن قسط عصا و ترب با روغن کل امیخته اب پیاز با غسل و روغن  
 داروها که در کسید کار اید **هکرائی کوش** بابونه شبت برك غار مرزنجوش بودنی دشتی  
 سقره زوقای خشک شیخ چند بیدار برك اصل السون داروها که در سنج و از کوش برك  
 کند و حیوان که کوش در شود و کرمی دران فولد کند روغن بادام تلخ روغن زردم بله بود  
 و غزل و اخیر عصا و بودنی و عصا و ترب و عصا و پیاز خاصه تلخ یا زهره جازان  
 طبع افستین عصا و برك شفا لوبان و انکی مقویا **داروهای اسهال کوش و درون**  
 اگر در دست باشد باب جوش نیم گرم بنفشه و خنظل هر دو با طبع حلیه با ماء العسل و اگر در  
 سخت باشد نکید نیم گرم و تخم کنای و ماء العسل و خنظل و بابونه با طبع حلیه اخیر در اب  
 دریا خجسته معسل علك البطم هر دو قرحا موینج در دمانا فلفل بچ سوسن زیره زفت میعه  
 تر مغز کاکوهی پیده کوسفند پیده بز مغز کلب مغز مرغ خاکه مکر انکیون سرکین کوفند  
 پیده بط ارد با فلی اب کرم با روغن کل داروها که **جهاد کوش** در چکانند روغن کل بنیکرم  
 و روغن بنفشه با انکی کافور و اب غلبه الثعلب اب کثیر تر سفید تخم مرغ روغن کند  
 روغن مید و عصا و کند و طبع بنفشه و نیلوفر اگر در دبقا باشد یکجمله فلونیا با شیر  
 قتان و شیاف امیضا شیر قتان **داروهای خجسته و تحلیل کد** لعاب حلیه کتان پیده

داروها که در کوش



و پیه دوباره و پیه بط پیه مرغ خانگی به نوباعسل زرقای خشک میخند لعاب تخم مرد  
 با شیر زنان و اگر سرما رسیده باشد یا باد سرد زده روغن بیدار خیر روغن سداب و روغن  
 شبت و روغن حب الغار و روغن قسط و روغن فریون و روغن بلسان و روغن مرغ خوش  
 با عسل و روغن فریون و روغن زیت سیر و روی جو سیده و روغن خیری و زهره کاه و  
 وی خخته و روغن کندم تکید کاه و پس غالیه با روغن اخوان **داروهای دین کوش سرکه**  
 مروج باب کرم سکنجبین عسل و زهر و صبر و از زودت و کند و مرد و زودت و پیر زود  
 روغن زیت و زهره کشف و زهره کاه و روغن ارغی و دم الاخون و زنگار و شب میا  
 بریان کرده و در آب انج و موم و کف دریا و قطران و قویال مس و زنج **و اگر خون بیاید**  
 عصاره لسان الحمل و اقا قیا و عسل الرأی و باد روج و افند خروکوش بر که حل کرده و  
 عصاره مادری بر که بخته حضرت شیان و امیسا و آب کند نا و سرکه نیامیم **داروهای**  
**کرطین و روی و اسود دارد** عصاره افستین و روغن افستین و سرکه و روغن سون  
 و خرق سفید و زعفران و فطرین و قرفل و مشک و عصاره سداب و لطیح برک غار  
 و لطیح مرغ نکوش و افستین و شیخ و ستر و پودنه دشتی **فصل فقره در داروهای**  
**داروهای که بیفتی کشاید اب مرغ نکوش بول اعرابی و زنج سرخ و پودنه دشته و خرق**  
 سیاه و جوهر و شون و زهره کاه و زهره کلک و شحم خنط و خرق سفید و کند شخ  
 سینتر و مبعه خشک و بخار ستر و سداب و پودنه دشتی بر که بخته کند و قلفل  
 و حرمل و روغن بادام تلخ **داروهای کند بختی** سنبه بیک موزد تر و قرفل و باد زود  
 مشک و کافور و نمک اندازی و خرق سفید و قصب الذیبه و کل نیرین و معد  
 و حماما و اقلیمیا و بول خر و عصاره پودنه و سرکه ناب و در اشعیان و روی خخته و

بلان

سودا

دم کوش

خون کوش

اوارهای کوش

در بر پودنه

در خرق

بلسان طروهای دیش بختی روغن بفت و روغن نیلوفر و روغن کل و روغن زیت و روغن  
 مود و موم سفید و مغز ساق کاه و پیه بط و پیه مرغ خانگی و لعاب خطی و لعاب اسب  
 و عسل و کلاب و سرکه و شراب کهن و شب میانی و مغاث تر و ماز و قویال مس و کند  
 و مرغ زنج و اقلیمیا و فنی و پودنه ارغی و عصاره چغندر و آب ماد تر و سر و روی  
 مس خین و بقوام آوردن کینا و هلیله زرد و کینا زرد و کلکاد و مرد و اسنک و اسفند  
 و سرپ سوخته و زاج سیاه و قلفطاد و قلفطاس و روی سوخته و زرافند که و روغن  
 تر **داروهای تصویر بختی** شیان که از آب ناز ترش بیافتد و مرد و کند که از پودنه  
 و از سرکه و شب میانی و مس سوخته و قویال و قلفطاد و قلفطاس و زاج سیاه  
 و فطرین و ماز و جوز السرد و زاج سبز و اشنان سبز و انجیر و شکار و زنج سون  
 و عصاره خرق بختی و عصاره جوز سرد **داروهای خویا مدی از بختی** اقا قیا کلکاد و کل  
 سرخ و ماز و فینون کاه و زنج کولک خاک کند عصاره برک کولک کاه و زود صبر پودنه  
 زکمران و انواع زاجها و زنگار بر که سوخته سرکین اب و روغن عصاره برک لسان الحمل  
 عصاره برک افرد و قرفطاس سوخته عصاره لحید الیتس غبارا سیاه و سفال کلک فشر  
 البیض **شکستک و کوفتک بختی** صبر و ماش و زعفران و خطی لادن کل ارغی و امک اب که  
**داروهای خادش بختی** کلاب و سرکه و صندل و روغن کل و کثیر خشک **فصل هشتم**  
**در داروهای نکام و زله و ستر و عطسه** داروهای که عطسه زکای از زاده روغن  
 کل و روغن بید و بوی صیب و اب کرم اشامیدن بال کرم و زیز و قفا خاد بخت  
 بوی اسفنج مجری **داروهای که عطسه دارد** کندش خرق سفید قلفل خند بید مس  
 مرطبا صبر سداب دشتی و قرقها **داروهای نکام کرم** غاب میستان بفته تخم

و بختی

ناستون

خون کوش

ارغی

شکستک و کوفتک

بختی

خادش بختی

نکام و زله

نکام کرم



خشخاش تخم خطی خیاض شیر و دانه های غرقه که تازه باز دارد طبع ناریست طبع عسل  
 خشخاش کلسنج کلان زعفران اما قیام عصاره حبه اللیس حب الاس کثیر خشخاش  
 که صد گرم بکشد بخار با قلابی برکه ترک کرده و در دانه و در دانه و در دانه  
 طبرزد و بخار سرکه و سبوس و بخار سرکه که از سنک اسبابی گرم کرده براید داروها که  
 صد از دانه سرکه بکشد بوی شویز برکه ترک کرده و بوی عود و بوی قط بخار شراب  
 آنکوزی که از سنک اسبابی گرم کرده براید بخار طبع یا بونه و اکلیم المملک و مرزنگوش  
 داروهای تازه سرکه انجیر خشک و میوه حلیه تخم بادیان بقیه پزوده با عسل  
 بقیه عسل زرقای خشک پنج سوسن و بوی زرقا شراب فصل دانه های  
 دانه لب و گوشت بن دندان **طریق دانه لب** روغن بقیه و فیلفور دانه و مقعد هالید  
 کف خیاض با دانه بربط طلا کردن لعاب اسبغول و کتاب سپستان و مسکه خورده  
 و طلا کردن و پیله بط و پیله کوساله و پیله مرغ خانگی و ما زوب برکه سوده و اسفید  
 و ناسته و گیسو و موم و مرد اسنک و مصطک و علك البقر و روغن و شادنج و زنجیر  
 و موم و موخنه و غیره و روغن بلبان با دود روغن بان گذاشته داروهای خون کوفه  
 بن دندان مضمضه بطبع سماق و کلسنج و سرکه و حب الاس و دوی غمته و شب عیانی  
 بویان کرده در سرکه کشته و نمک سوده و ناسته مایه سرخ موخنه با کلسنج و کلا  
 و ما زو و انار بوی و کزنا و زو و کلان و جوز سرکه و بزرگ مورد و فوساد و فلفل و زو  
 قلندیس و قرطاس سوخته و زعفران و کند و بزرگ مورد و بونه دشتی و عاقر  
 و زنجیر و مغز و خل و فصل و طرشت و اسفیده از زنجیر و خبث الحدید که داروها که  
 بن دندان سخت کند کل سرخ و انعام و قان و جفت البلوط و کند و حب الاس و زرقا

نصائح برای  
 قسم و روغن برای  
 لب و گوشت  
 بن دندان

خود گوشت  
 بن دندان

داروها  
 که گوشت دندان  
 سخت کند

نحو

نبلی و سماق و فلفل سیاه و داروهای میسکه دانه کلان و کلسنج اود عدد سوسن  
 سماق و صندل سفید کافور خناسعد شب عیانی شراب خربوط طبع بزرگ و بویون  
 کثیر خشک ناسته که با زو و انار بویوت و ما زو و اب غلبه و بزرگ غلبه  
 خشک اما قیاض سرکه هلیله زود فلفل و ابرسا و زعفران فوساد و قطران و زنجیر  
 سرخ زنجیر زود و بویون نمک طعام داج کشتن ان ما میزان کبابه قافله بزرگ حاض  
 بزرگ خربوط بزرگ زو و داروهای صندل سرخ و سفید شب عیانی و مایه پوش در بند  
 باب کثیر و اب کشته و کلاب و اگر اما من بلغمی بود سبب و یا بونه و اکلیم المملک  
 داروهای ابامدن از دانه های دانه های ترش و سیب ترش و قیام و در چوب شراب  
 غوره شرابا نادر مصوسن دجاج و ما قندان مضمضه باب سماق و عدد سوسن و اب  
 فیرا نمک هندی اینون ناخواه تمام در کوارشها که گرم کثیر خربوط فلفل و زنجیر  
 ناخواه نان خشک بکامه نمک درشت با کشته اطریش کوچک داروهای بویون  
 سرکه و کلاب سرکه فصل عاقر قرحا که با زو و فلفل پوست ترنج و فلفل سد اب ساف  
 هندی سعه مصطک عود خام کبابه جوز با قافله زنجیر فرخ خشک ببا سدر  
 مویزج اقرص زعفران عسل قرطاس سوخته و زنجیر نمک سماق فلفل سوخته و قرطاس  
 قلندیس و بویون **داروهای سنوفا** شکار سقمونیا نمک اندرانی جو سوخته سنبل  
 حب الاس عاقر قرحا شب عیانی بویان کرده در سرکه کشته کف دریا سفال چینی و  
**داروهای حبها** کبابه سعد و مشک کافور و فلفل خولجان دار چینی فلفل و نمک  
 مال فرخ خشک پوست ترنج فصل دانه های زبان و داروهای زنجیر زبان  
 انچه بپزد استغراق بکاراید از داروهای مضمضه و فلفل و غرقه یا بونه و اکلیم

اب دندان  
 دانه ها

بویون

سنوفا

زبان  
 زنجیر زبان



شج

استخوان زبان

عظم و خداد

سوزش زبان

شقاق زبان

اماس زبان

مصلح

اماس ملازم

الملک و ریش و روغن ان و حلبه و مرزنگوش و انجیر و روغن جوز و روغن بادام و  
 حبه الخضر و تخم بادیان و عسل از جهت تشنج شیرخیز روغن بنفشه و نیلوفر و روغن  
 مغرک و روغن بادام و آب غلبه و آب عصی الرئی و آب کشنه و آب جوش  
 تم کرم نهادن بنفشه و خطمی و موم و روغن بنفشه و داروهای استخوانی زبان استخوان  
 بایاج فیکل و شحم خنظل و نماد ففقی و داروهای غریزه و نهادن ستر و خردل و عا و حرا  
 و پوست پیچ کبر و کندش و حاشا و کلسج و داروهای عا و حرا و خردل و در فریوی  
 لفل بوره و تخمیل و مویزج و سونین و مرزنگوش و خربلان و طباشیر و معجونهای آن و در غرض  
 و در زبان مالیدن چون بر شعا و مرز و بطوس و معجونهای حمرها و سنجریا  
 و داروهای سوزش زبان لعاب اسبغول کتاب روغن بادام روغن کل و روغن کل  
 ابلسان الحل اب غلبه و انکه الوی سیاه و انکه تر هندی تخم خیار و خیار با  
 کثیرا و ترنجبین و داروهای تر هندی زبان لعاب اسبغول سپستان کف خیار و باد زک  
 پاچه بره تخم مرغ نیم برشت و داروهای سوزش زبان و داروهای اماس زبان مطبوخ  
 هلیله و آب کشنه و آب کویک و آب کشنه و آب غلبه و کلاب و عدس و عسل  
 و انار پوست و پیچ سوسن و کک و عسل و شیر تازه و حلبه و انجیر و روغن زیتون  
 بادیان و روغن تخم و مورد و صفاق و بزرگ و زیتون و تخم کرفس و تخم بادیان و سوده  
 فضا بازدهد و داروهای فنج و داروهای صندغ ستر یا ریمی و انار و پوست و نمک  
 و سرکه و فساد و سرکه و زنگار و زجاج و سورخچان و زجاج سوخته بنفشه و تخم مرغ  
 سرشته و داروهای اماس ملازم اگر اماس خونی و صفراوی بود اب لیلاب و اب  
 کشته و اب غلبه و خیار شیر و هلیله و زرد و تر هندی و شاقه از غیره  
 طبع

طبع و از غیر غریزه و مضغه سرکه و کلاب و شراب خروب و سکنجبین و روغن بابکرم و  
 عصا و کل تر و اب غلبه و ابلسان الحل اب کشنه و صفاق و صفاق و صفاق و صفاق و  
 خروب و پیچ و ما ز و کفاز و کلانار و آقا قبا و صندل سفید و شیان و امیاس و پیچ  
 و عدس و ستر و زوجه و بزرگ سوسن و شب یمانی و زعفران و کافور و خبلاس و  
 نو شاد و کثیرا و نساسته و بلوط و لعاب اسبغول و خطمی کتاب مزوج با کلاب و  
 و اگر ماهه بلغمی باشد بخیه استخراجه حب قوقایا و حب صبر و اباج فیکل و از غیر غریزه  
 و در میدان سکنجبین و عسل و سکنجبین و خردل و ما ز و سرکه و ابکامه و شیان  
 ما میا و کلسج و ما ز و زوجه و کلانار و هلیله و زرد و شب یمانی و خنظل و حنا  
 و قط و قصبه و زیتون و قاقله و خطاف سوخته و سرکه و مدبر و اگر ماهه سوده  
 باشد علاج چون علاج اماس زبان و خنظل و سوده و داروهای استخوانی ملازم  
 اگر حرارت بود صندل و کلانار و کل و کافور این همه با شراب خروب فلاکند و باب  
 غلبه و غیران غریزه کند و اگر حرارتی نباشد بنوشاد و ما ز و بره و انکه و نمک  
 تلخ غریزه کنند و ابکامه و خردل و داروهای استخوانی زبان بکار دارند و کدوکان را  
 ما ز و سرکه سوده برافوخ فلاکند و داروهای دیگر مغااث آقا قبا و مریش و سرکه که  
 و روغن کشنه خشک و بزرگ مورد جوشانیده باشند و فصل در ازدهد و داروهای و  
 داروها که بدای مسواک کنند آنها از دندان باز دارد سرخ کوش کوفته سوخته  
 نمک با عسل مرشته سوخته و نساسته شب یمانی بریان کرده با انکه که مر و مضغه  
 آنکووی که پیچ پیو غلا و روغن تخم باشد و داروهای خشک صندل که و در میانه و صفاق  
 بزرگ مورد تر و عصا و زیتون و اب غلبه و سرکه و خبلاس و روغن تخم و زعفران

در اباج

در اباج

فصل در داروهای دندان

در اباج



و مسکلی در وی جوشانیده و در دوش زیت و در دوش کل هاست و زن آب شراب مویری شود  
 تا همه باز آید و عاقر چرا با کافور امیخته در دوش کل و افیون جوشانیده و در دوش کل با شراب  
 خنجر و فلوینا داروها که **مردم کینه** میکنند هزار اسفند شمع خنجر عاقر چرا آنکه خردل  
 زرد باد قنار الحار کندش سیر سحر شیطیج پوستیج که زرد آوند مدجج مویج بود که  
 فلفل تریاقی را به زنجبیل سفید تریاق کبیر و نکسید بنای گرم کرده و در دهان دانه خاصه  
 شیت و در دوش با بونه داروها که **مردم کینه** میکنند خنجر خنجر و شمع او و تخم سفیدان و بر سدا  
 و جعده و خردل و عاقر چرا و سم الاغ و تخم کدنا و بنزالنج داروها که **مردم کینه** میکنند عصا شاه  
 الحار عصا و خنجر چند راب مرتکوش آب جوش داروها که **مردم کینه** میکنند کدنا و کدنا  
 کرده بیکه پرورده فلفل بصل سرشته فلوینای با سوکا نور داروها که **مردم کینه** میکنند کدنا  
 انار ترش و در دوش سرخ شب بیا و کلسج سماق و سیل و در دوش هلیله زرد و مسک و ماز  
 و فاسسته و فوساد و نمک سوخته و خاک کسری و در دوش و مر و مسکه و مسداب داروها  
 که **مردم کینه** میکنند سفال چینی مستحق استخوان تخم خنجر عاقر چرا سنباده داروها که **مردم کینه**  
 و کدی و آب کدناست و **مردم کینه** خندان خندان مزاج کرم را بول خرفه و تخم خرفه نمکوفه و تر کرده با دره  
 شیر الاغ زیت الاغاق **مردم کینه** سرج و جوز جوز السره مغرندق مغرودام مغرور هندی  
 زرد تخم مرغ در وی دوش زیت و در دوش مس برافش نهاده تا سطح شود یا در افانیک  
 الانباط موم زرد حب الغار مغرودام تلخ زرد آوند طویل جلینت نمک قیر خربوب تریاق  
 با در دوش بلان و در دوش بلان داروها که **مردم کینه** میکنند کدنا و کدنا فلفل باستانی  
 بویاید بید مرغ بید مسکه مغرور کوش سیر مسک عصا و غافق حب الثعلب و در دوش  
 داروها که **مردم کینه** میکنند بویاید در دوش خربوب با عاقر چرا که سوده و در افانیک پرورده

داروها که  
مردم کینه

اناره  
که بویاید

داروها  
که در دوش

مردم کینه  
در دوش

داروها که  
مردم کینه

بیکه پرورده خنجر قیوم شیر مویج صفیج مغروری فصل سیر و در داروها که در دوش  
 بکار آید داروها که باطل شده باشد لعاب سبغول با جلاب گرم مینع سماق  
 شویای مرغ قریه زرد تخم نهشت شیراز با شکر و نیک که سکه انار و پلیر که با بیکم گرم  
 کدنا و مالدنا آنکه سیر و کدنا و بخی طبع حلیه شاخای که نب لعوق و زنجبیل لعوق اخیر  
 لعوق میخچه داروها که **مردم کینه** میکنند از دوش بادام ککاب و خنجر و در دوش باطل شدی و زرد  
 کدنا خردل بریان کرده فلفل مرکب دانه میخچه با دام تلخ تخم کدنا بویاید کرده جعفری و انیسون  
 صمغ عربی رب السوس فایند تخم بادام غصص صمغ عربی و موز خرا و خنجر حلیه نیک  
 العسل آنکه علك البطم و مالدنا و شیر داروها که **مردم کینه** میکنند با دانه استخوان زرد کدنا  
 و تخم و غیران و بقیقا با زعفران و تخم سیرب با ندان طاقت بر سینه فنادی و بدین شکل  
 تکلیف میگردان و استغراق محقنه کردن و بلوغانیا و همانندان و دمای که در دوش خردل با  
 و داروها که **مردم کینه** میکنند فصل چهارم در داروها که **مردم کینه** میکنند و خنجر داروها که  
 ملالانان الحمل ترکوفه و کدنا و بخی و بولک حب الثعلب و کدنا و کدنا و کدنا و کدنا  
 نبغه صندل سفید کل و موی فلفل سیاه و میسا و در دوش حلیه تخم کدنا شیت تخم با بونه مرتکوش  
 اکلیل الملك و در دوش زیت قنار الحار و زهره کاسرین و فلوین و در دوش الحار طبع  
 قرقچا مسل که مسل و **مردم کینه** میکنند داروها که **مردم کینه** میکنند اشردن جوز صر و اسکندر امیخته افردن  
 با شراب الاغ و با بقیع الثعلب خربوب و لیا ناد و ترش و سیرین با بوی سنجینه و دانه جد کرده  
 شب بملای ماز و کدنا و ماس مفسر کلسج سماق صندل سرخ و سفید فلفل و کدنا  
 بوی سوسن با بقیع الثعلب با کدنا و خنجر و آب خیار و شرباب با دایان با بقیع الثعلب امیخته  
 مرخمه با خیار و شرباب و حل کرده شیراز با خیار و شرباب بود با شراب خربوب خیر ترش در

اناره  
که در دوش  
او و سوسن  
بکار آید

کدنا  
او

اولی

فصل  
چهارم در داروها  
علوی و خنجر

او و خنجر



در پنج حلیه و اخیر و خیر و اما فارش و شیرین کداخته مسکه و روغن کداخته  
 اب عصاره کرباسه سنگین یا زرد کوفته باشد تخم مرغ تخم گمان کوفته باشد بر آنکه  
 مرهم کس خفاف سنگین خروش داری سنگین سک فلفل فوساد و چند بیدستر عافیه  
 حبل خربل تخم ترب هر یک این داروها کوفته و در یکجای با شراب خروب حل کرده و  
 قوت صرف با آب غوره و آب حاق عصاره کل تو شراب خفاف با آب غوره عصاره  
 با عصاره مورد امیخته بلوط دروی جوشانیده طبعی ای زرد و اندکی شبت دروی  
 ریخته داروها که مخلوط در دهند تا بزرگند و یکسایه کلنا و کرافج و صندل سفید و  
 مایه اعد من قشر زنجبیر کسج بزرگ سوسن سب میانی داروها که غرغره کنند تا باشند  
 شود و پاک گردد روغن کداخته باب نمک امیخته روغن بقیه باب اکرم و جلاب نمک  
 زوده تخم مرغ با روغن بادام کبریا شسته در آب کداخته داروهای خاق بلغمی استغراق  
 با اوج فیرا حب قویا و غرغره بکلا اکرم و بماء العسل اکرم و میخته و باب اکرم و زنجبیر  
 در ماء العسل و اخلاط ذوا الحرام کف در دهند تا بزرگند و پاک گردد روغن کداخته  
 بود و جای خود اگر مانعی نباشد استغراق بفضد و مهر و زنجبیر و دهای قابض مجای  
 آوردن داروهای قابض ماز و فواید قوت قوط مورد سریش کشکران سریش ماهی صندل  
 پانزدهم در داروهای پزها که در اندرون خلط می نماید علاج صندل و اسل و کدو  
 و استغراق باب میوها و خیارد و کبابا روغن بقیه و روغن کل و لعاب اسبغول و  
 هرگاه که ریش کرد و دریم براید علاج ان علاج خاق باشد که نخته شود و یکسایه زاک  
 نخته شود هر ساعتی موم روغن در دهان کرد و فواید و مرهم کافوری و زرد  
 تخم مرغ در دهان بداد احمد مسکدار حب التعل نرم در دهان دارد داروهای

نوم

اورد  
 که مخلوط  
 تا بزرگند  
 و یکسایه

نیمه  
 که این روغن  
 مهر کردی  
 بود

اورد  
 بشواید  
 خلط می

اورد

دیوچه مسکه و نمک و آنکه و خربل و بوره و فساد و افستین و شونیز و الکرمه و فواید  
 باشد شیخ و قیوم و افستین و شونیز و قوس و قط و بونا کبابی و سرخس هر یک  
 بکره خرچ بیزند و بچونند دیوچه از کل برارد فصل ثانی در دهر داروهای ضیق النفس  
 داروها که در اعواق و جبهها بکاید زردند فلفل و بون با بیک سنگین اسفید بون کرده  
 سنگین بوزری سنگین حبل سنگین عصاره غایقون رب سوسن تخم حنظل انور  
 مرزوره و تخم اخیر ابرسا و افستین جاشین استوخید بیدستر عافیه عاقل کدو  
 تخم سپندک زوفای خشک بوزنه کوهی تخم کرفس تخم بادیان با دیان و زنجبیر حاکما  
 فلفل جاشا و اینون و شیخ و کل ارنه کنند فلفل سفید و فایه عصاره قاقا و الحار  
 و اسفراسیون جعه کافیتون بوزالنج اخیان بیزد کفید پوست کینه شش رویه  
 داروها که بوزالنج در دهند و دفع و سیفه و زعفران و فواید و میوه سایه صبر بیزد  
 فصل هفتم در داروهای سرخس و بزرگم بقیه نیلوفر پستان الوی سیاه و کدو  
 خفاف لعاب اسبغول لعاب فیدانه لعاب کمان خطی اب انار شیرین با خیارد کدو اب بزرگ  
 اب بزرگ و کبریا کافور شسته کدم صفع مرغی مقربادام شیرین مغرم خیارد مغرم کدو  
 صندل سفید خباب رب السوسن پوست خفاف عصاره بزرگ کول عصاره بزرگ کدو و کدو  
 ترنجبین فلوین خیارد شیرین و خشت شراب زوفای لعاب خفاف شراب بقیه و روغن  
 داروهای سرخس و مر میوه با عسل و روغن بلسان با عسل حب اللباد لعاب تخم گمان  
 با عسل اخیر ابرسا فطراسا اینون زوفای خشک بچ سوسن عاقل الاط با دیان بچ با دیان  
 پریشا و شان میویدانه و بزرگه سنگین با عسل دراء الملتک سنجین با تخم کرفس و اسفید  
 و زرد مانا فلفل و زانود مدج تخم اخیر حرق مقربادام تلخ بوزنه و شتی اینون کدو

فصل  
 شش  
 صیق النفس  
 جدها

اورد  
 که بوزالنج در دهند  
 کنند فصل هفتم  
 در داروهای سرخس

اورد







و بعضی را مفتوح گویند و بعضی را با نداد و میبازی را دغ گویند و بعضی را غیر گفته است  
و ماری میخوانند و بعضی را نده است و بعضی را در اول گفته و بعضی را طوطی که گفته است  
و میبازی را شفت گویند و محقق گویند و این نوعا بعضی مقوی توان گفت اما دروهای مهمل  
که دل را سود دارد از درجه نیکو است و از درجه سودمند یکی آنکه خلط بد را از هر دو  
از دل و دماغ پاک کند تا روح دل و دماغ صافی و روشن و دل را قوی گرداند و این دارو  
چون افقون و اسطوخودوس درم آنکه بعضی دروهای است که اندک از آن در مفاصل چنانکه  
دروهای دیگر بدل رسد و خون دل را صافی کند و ماده بد را از دل و دماغ دور کند و  
و دماغ قوی و شادمان گردد و این داروها مجرای دماغ و مجرای وجود است **زیادتاری** یکی آنست  
که دروهای مهمل اگرچه اخلاط از تن بیارند حق نیک را بجا نماند و بصیغه ای بیارند و بیک  
ضعف دل تولد کند درم آنکه بر طبیعت قهر کند تا چیزی از وی نماند و با سهال دفع کند  
و کار طبیعت است که خلط را در تن بمقتضی جذب کند و هر خلطی را در قرارگاه نگاه دارد  
دروسی مهمل بخلاف اینست و با طبیعت را مایه نکند بروی خیره نکند و اسهال نکند بلکه  
سبب ضعف دارد و از اینجهاء معلوم گردد که دروهای مهمل از آنست که ضعف و از نوع  
تو خشن بود و خداوند ضعف دل را زیان دارد **دروهای قابض و مقوی و معدی** چون  
مختوم و بن و مانند آن کوهر دل و کوهر دماغ بنزد و خشد قوت بقدر غلظت قوام  
دهد تا کوهر روح از هر سبب منفعول شود و تحلیل نمیزد و منفعات این داروها احوال این  
تو خشن را کمتر بود لیکن بیشتر منفعات احوال و ضعف قوت را بود و گمانی که خون ایشان  
و میگوید **دروهای لطیف کننده خون است** خون غلیظ و سرد را لطیف کند و میگوید که از خون  
جلد سازد و بدین سبب آنسانی را منفعات بود که خون ایشان انباشت بود و احوال تو خشن

دروهای  
مستطاب که در  
نافع است

دروهای  
قابضه  
مقوی

دروهای  
ملطف خون

زیان دارد از هر آنکه خون هم تن و خون دل را قوی تر و تن تو کرداند و خشک زیاد کرد و در آن  
کشانیده که بپانی مفتوح گویند و دروهای که سده کشاید منفعات و آنست که منقذ رگها بگساید  
تا دروهای دل بدان رسد و دروهای محلل احوال تو خشن که سبب تو خشن سردی و غلیظی خون  
باشد سود دارد **دروهای دافع** خداوند سوء المزاج که مر اسود دارد دروهای  
مخفف قوت دروهای نگاه دارد تا اندامهای دیگر که در تو خشن بدان رسد قوت از  
نشانده تا هر یک قوت درو بدل رسد و در دل نیز چندان نگاه دارد که اثر و منفعات در  
ظاهر گردد **دروهای تریاقی** همه موافق طبیعت مردم است و طبیعت حیوانات از دل خیر و  
بدین سبب همه داروهای تریاقی قوت دهد دل را شاد کند و بیاید دانست که هر دارو  
نقاح احوال تو خشن و احوال ضعف زیان دارد از هر آنکه بخار غریبه ملایم با روح میزند  
و بسیار بخار با روح سبب فزونی خلط بود یا اندامها پس روح بدان سبب تیره و تار بکشد  
و در افعال خویش کسل گردد و تو خشن و ضعف زیاد شود فصل سیم در دروهای معده  
دروهای معده گرم زیاده دفع کا و ایا فاد پوت جود را سود دارد طباشیر و شک  
فرو کافور در ایا فاد شراب ریاس و شراب ترش و ترنج شراب لیمو اب غوره اب تخم فر  
اب کشته با سکه **دروهای گرم ضعیف** سلکین سفرجله شراب فاد با روغن کل ایا فاد فیرا با  
هلبله زرد ترکیب کرده شراب کلشک با سلکین سرشته مطبوخ انیسون ماه الجین مطبوخ  
شراب فاد مهمل ایا فاد فیرا که معده از خلط صفرا پاک کند کوهرش مهمل طباشیر و شک  
باب سودمند بود حب مطبوخ فیرا با ایا فاد فیرا و حتما که در فاد این  
آمده **دروهای معده گرم و خشک** شیر و عسل و راه المسک تر سنجونیا فنداق و قون  
فلا نله زنجبیل پرورده تر یا تو کبر مر شود بطوس میبد معجون کند و روغن سوسن و بن

دروهای  
مستطاب که  
بپانی کشانید  
گویند

دروهای  
مخفف

دروهای  
تریاقی

فصل سیم  
در دروهای  
معده

دروهای  
ضعیف

دروهای  
گرم و خشک



روغن مصطکی و روغن بلسای زیره و ماخوذه فلفل و در چنی اخیدان کثیر و کرم ساق  
 و کودک سندیست فربد در کما و کفن تا معده و اگر کم کند چنانچه شهوت پیدا یابد  
 معده سرد بی ماده شیر الاغ با عسل و کتاب با عسل و اندک فلفل و دوی خخته شراب  
 سوزیای مرغ فربد ایمنه دانه های معده سرد و خشک قیایارچ فیروزه گازی یا با ماء  
 بار و روغن بادام تلخ کوارش مود مسهل ایارچ که معده و پاک کند و خلط حبس الاغویه  
 مسهل کوفی فلافل و قمر کل سیه شراب سنبل مشک شراب عود شراب غیر شراب مرکب  
 کوارش عود سفوف عود کوارش غیر کبیری کوارش نادر مشک حبس که چنانست سکنجوب  
 داروقی که خندان دروغ ترش را سود دارد شراب خبث الحیدر فساد می که معده و اگر کم  
 کند و روغن مصطکی دانه های معده با دناک اگر در معده ماده باشد غلیظ است فلفل با  
 کرد بختند غلیظ تر و حبس سکنجوب و جلا بکرم و معتد و اینون و مصطکی و مصطکی و کرم  
 دوی خخته و یک قال کرم یا دجلا بکرم یا شراب کرم و تکیید باب زن کرم و یکسکه  
 و تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و دوق و حبس القاد و معجون فلفل کوارش آنکه جوارش  
 اخیدان شراب کهنه اگر طبع نرم باشد یکدم تخم کدای و یکدم تخم کرفس و شراب حیوانه  
 و بدهند دانه های باطل شدن شهوت طعام اگر سبب استغناء من از غذا باشد چند روز  
 از غذا باز یابد داشت تا شهوت یابد و اگر سبب بسته شدن مسام باشد ریاضت بکوبد  
 و در کردن و اگر سبب قهصیر جگر باشد در جلد بکیوس و تخمیل پرورده و قیخ پرورده و  
 بزرگه و سکنجوب و دوی و میسه و قریاق و مرز و بطوس و کرم و ریاضت ناستا سید  
 شراب کهنه اگر سبب بسته جگر می سودا بود که از سیرق معده در آید کرم بزرگه و سیرک  
 و شلغم بزرگه و خردل و پیاز بزرگه و مصوم تخم اخیدان بزرگه و استرغاد بزرگه و فلفل

مصلحه  
اروین

مصلحه  
مصلحه

اقدام  
که سبب دروغ  
ترش را سود  
دارد

ان و باطل  
شدن شهوت  
طعام  
اگر سبب  
بسته شدن  
مسام باشد  
ریاضت بکوبد  
و در کردن

و غیره

و عقیق و ایارچ فلفل با اندک اینون و اگر سبب اضمحلال بود که عصبه ماغی که معده آمده است  
 رسیده باشد ایارچ فلفل و حبس قویا یا دوی غیر دوی مود و مشک و ضاد کرم که در  
 ذکر کردیم و اگر سبب بیاری در او باشد سکنجوب و سحر جلی و میسه و شراب پرورده این همه ازین  
 قی کردن و اگر خراج کرم باشد پوست جویا بزرگه و انار و شمشیر و افستین بنفشه شمشیر  
 و ماهیابه دانه های شهوت کلی اگر سبب اندامدن سودای بیاری باشد معده خفیف  
 اسیم اضمحلال و اطریقل و شیخ فایزه و سوزیای بزرگه و شراب مرغ که در زهر جوشانید  
 باشند و اگر طبع نرم باشد جوارش خونی و اگر کم و زنده تخم مرغ و غیره و سوزیای مرغ  
 و نفوذ اب بط و جلوی اسکر و روغن بادام و فاساسته و جوزین و قمر کلک در سفیده  
 ماء چرب و اگر سبب سردی معده بود قی کردن و ایارچ فلفل و کوفی و سنجبیا و دوا ملک  
 و تریاق بزرگه و اطریقل بزرگه و شراب هم ازان نوع که بیشتر یاد کردیم و اگر سبب غلیظ شدن  
 و تخلف مسام و سوء المزاج کرم اسایش و روغن مورد طلا کردن و در اب سرد نشستن  
 لیمو و شراب ترشی و تخم و شراب دیاس و مصوم و فسرده مدام از کوبت کوساله و بطون  
 و هر چه و یا چه و اگر سبب زله باشد ایارچ فلفل دانه های جوع البقر نوی سبب  
 ای و دوی مورد و دوی مشک و دوی زیره و از شرابهای موافق می موس و شراب دغانی  
 زیره در وی خخته حفظ قوت بدین بویها و شرابها و طعناهای موافق یاد کردیم و اگر سبب  
 باشد بوی کافور و کلاب و دوی مرغ بریان کرده و دوی بزرگه بریان کرده و دوی نان کرم  
 فانی و شراب ترید کرده و ماء اللیم و سکنجوب و فساد که در دانه و صفی باشند  
 فشی افتد موی صغیر کشیدن و چربی بزرگین زدن و دانه او کشیدن و کوشش  
 مالیدن و او را بلندگاه بدهن سایندن دانه های که علاج دانه های بد بکار آید

اگر سبب  
بسته شدن

اقدام  
خوش طبع

اقدام  
جوع البقر

اقدام



از قهقهه

از قهقهه

از قهقهه

شراب  
معد

الطبخ  
الشراب

و عود و میبه و یا اوج فقیر از یوه و ناخواه خایند و داروها که در موضع وصف کردیم از او  
 داروهای تشنگی مسلکین با ناز و شراب میوه ها چون سیب ترش و زرد و اس و امر و جوی و آب  
 یخ خوردن و بر اثر آن خفتن و کتاب و آب کند و آب بخار و بارون بادام و آب اسفود از آب  
 انار و روض بنفشه و کثیر در دهان داشتن و در هوای خوش رفتن و بوی میوه خنک و بوی  
 بنفشه و بلور و بوی کافور و کلاب و بوی صندل و قرض کافور و بادام ترش در دهان گذاشتن  
 و حتی که تشنگی نباشد خنک کنیم و اگر استغراق حاجت افتد و صندل سلیق و مطبوخ عسل  
 و ماء الحین و غیره معصفر و اگر سبب تشنگی رطوبت و باد استغراق می و یا اوج فقیر و اگر  
 خوردن نباشد خنک کنیم با جویان دروی جوشانیده بود و شرابی که در جای تشنگی که در  
 روضهای فوق استغراق می و یا اوج فقیر و تشنگی سبب تشنگی و در موضع وصف کردیم  
 و اگر با ده سر و جورت با اوج فقیر و عسل شسته و ناخواه و ستر و بونده ناشناخته  
 و کوفی و سنجریا و توپا و اربعه و ترپاق و فدا و قیون و طنج سداب و مز و نکوش با عسل و  
 اساده و صود با عسل و نمیدم خند بیکد با سرکه و صفوف که در معالجات ذکر کردیم و در  
 اوج بیاری و فلا فل و کوفی و سنجریا داروها که در تشنگی و اضطراب بعد از زرد استغراق  
 و قی و یا اوج فقیر و عسل و مصور و بقره و نادران و میبه و شراب قنطیر و شراب کهن  
 و صفادی که از صندل و کل و کلاب و مشک و کافور و آب سیب بود و داروها که از اهلان دارو  
 شراب تمهیدی اب الوی ترش طباشیر و بایمور و بای شراب و با شراب ترشی و یخ  
 کل و دست برك ناکرده و آب یخچان پوست جود و آب نادر پوست که بر طاهر سفال بسته بود  
 نان خشک اطراف زراب برك در طبخ ساق و اگر طبع خشک باشد حقد نرم و طبوخی  
 هلیله و قطع صبر و صفادی که وصف شد و حتی که قی باز دارد و صفوف خنک میوه و خنک

دستور

و صفوف دیگر و صفادی که در جای تشنگی که در موضع وصف کردیم و اگر با ده سر و جورت با اوج فقیر و عسل شسته و ناخواه و ستر و بونده ناشناخته  
 و کوفی و سنجریا و توپا و اربعه و ترپاق و فدا و قیون و طنج سداب و مز و نکوش با عسل و  
 اساده و صود با عسل و نمیدم خند بیکد با سرکه و صفوف که در معالجات ذکر کردیم و در  
 اوج بیاری و فلا فل و کوفی و سنجریا داروها که در تشنگی و اضطراب بعد از زرد استغراق  
 و قی و یا اوج فقیر و عسل و مصور و بقره و نادران و میبه و شراب قنطیر و شراب کهن  
 و صفادی که از صندل و کل و کلاب و مشک و کافور و آب سیب بود و داروها که از اهلان دارو  
 شراب تمهیدی اب الوی ترش طباشیر و بایمور و بای شراب و با شراب ترشی و یخ  
 کل و دست برك ناکرده و آب یخچان پوست جود و آب نادر پوست که بر طاهر سفال بسته بود  
 نان خشک اطراف زراب برك در طبخ ساق و اگر طبع خشک باشد حقد نرم و طبوخی  
 هلیله و قطع صبر و صفادی که وصف شد و حتی که قی باز دارد و صفوف خنک میوه و خنک

از قهقهه  
که در موضع  
صفوف  
و در  
صفوف  
از قهقهه

صفوف  
صفوف

صفوف  
صفوف

صفوف  
صفوف

صفوف  
صفوف



و شرب نان و موصوف بامق و آب نان و غذا و غذا و سوزا طرفین بزرگ و جوار غرق  
 و سنجیدار و ماء العسل باد و شرب کهن و طرفین بزرگ و کوان تر کفنه ایم و ضامه های گرم و اگر  
 قوه و اضعف عین باشد آب میوه ها و سنگین و ماء الجبن و فلو س خیار شیر در آب کثیر و هلیله  
 و انجیر خشک در جلابا غشته بماء العسل و الوی سیاه و در جلابا غشته ماش و ستر و اسفناج  
 و تخم معصر و روغن بادام معصر و اگر شرب لیفهای معده مملای باشد آب مورد و طرفین بزرگ  
 و طرفین کوچک و کوانش عود و روغن مصطک و پونه و پوسته زردون سنگ دان مرغ حنا  
 و جریب داروهای ماس معده که از خون باشد فصد با سلیق و قنار و طلعها این داروها  
 و روغن ای و آب میوه های ابایی و آب سیب کلاب و فندل موم صافی و روغن کل ای و سیب  
 کرده ترانه کدوی تر بزرگ خرفه ارد جو صندل سفید آب غلبه کثیر خشک خنثی باونه  
 اکلیل الملک هیچ سوسن روغن بنفشه افستین روغن سنبل مد بط روغن سوسن سبب مصطک  
 روغن نادین و از سر قها اباناد و آب سبب رقیانی کتابا بلال الحمل آب کشته آب غلبه  
 با فلو س خیار شیر و اندکی زعفران شرب بنفشه شرب بنفلور با امیخته ابیاد یا ان که فز  
 اقراص لبا شیر کاسرچ شیریان ابی کرم و میخته ماء العسل سوسن داروهای ماس معده که  
 از صفرا بود کتاب سلطان با اباناد و ترش آب کدو با اباناد و امیخته اسخا و اب تخم خرفه  
 امیخته آب کشته مقدار اندک و تخم خیار کوفته در وی مالیده و اندک شکر و قرح کل و قنار  
 از ترانه کدو و بزرگ خنثی و ارد جو و انجیر و بادرنک و بزرگ لسان الحمل و بزرگ خرفه کاس  
 معده که از باجم بود ابیاد یا ان تر ابی کرم روغن بادام تلخ روغن میدا انجیر طبع اکلیل  
 حماما باونه شبت افستین سنبل مصطک کدو خنثی اشق جابا و شیر مقل میعه مایله به  
 بطایه خنثی خالک موم زرد روغن سوسن روغن نادین خاکستر چوب زرد سعاد خرفه کرم

سنگین و اضعف

آب میوه های ماس معده که از خون باشد

اما میوه های کدو و صفرا بود

اما میوه های که از باجم بود

طعام

طعام هلیون لبلاب کرب بزرگ و جند روغن زیت و بجای آب و ماء العسل داروهای اصلی  
 که در معده بود شیر شتر و خیار شیر در ماء العسل روغن میدا انجیر روغن بادام سوس  
 و قنار ان اکلیل الملک حماما باونه حب امار و خنثی افستین اشق مقل انجیر خشک شرب عسل  
 تخم کربب مغز بادام تلخ میعه تر سعاد مصطک سنبل از خنثی کمان موم روغن بنفشه خشک  
 قصب الذریره طعام از ان نوع که در ماس بلنجی یاد کردیم داروهای دیله که در معده بود  
 شیر زنان کرم کرده ابی کرم طبع حله خشک روغن بادام تلخ روغن کدو باونه افستین  
 روغن داروهای ماس معده و روغنهای ان که در دهن دفع ترش طباشیر جلابا ماء العسل  
 ابیاد و قنار و اباناد و ترش و دفع ترش حل کرده و کتابا اباناد و ترش و خیار شیر و کشته  
 و شرب کدو و معالجات یاد کردیم اجزای ماس معده طبع کدو کدوی تر و خنثی و صافی و قنار  
 و کتابا رملک و کشرخ و انجیر و ابی خوزه و آب سیب ترش و ابی لسان الحمل و طعام بطور  
 و قریض و کوش و ترانه و کوساله و بطون و بزرگ و موصوف و انجور و آب سیب ترش و ابی  
 الحمل و اباناد و ترش و ابی لیمو و اب ساق و اب دیاس و اب ترشی ترخ فصل بیست و یکم  
 در داروهای جگر داروهای جگر کرم اگر عاده باشد کتابا اباناد و ترش امیخته بود  
 سرد نباشا خاصه اگر در جوان باشد در روغن کرم و اب خیار و اب کدو و سنگین  
 و اب کشته و عنب الثعلب و اب خوزه و شرب ترشی ترخ و اسفول و شکر و اباناد  
 ترش و دفع ترش صافی کرده و طباشیر و اب سرد و اب تخم خرفه و اب سنگین و شرب کدو  
 و سلطان و در کتاب بخته و اگر عاده باشد استفراغ بمطبوخ هلیله و اب لبلاب و اب  
 عنب الثعلب و اب کشته و اب بنیر با سفوف هلیله و قریض ابیاد و موصوفی که با شرب  
 استر دهند و قریض کافور و قریض طباشیر و قریض دیگر و کتاب و تخم کثیر زیره و روغن

انجیر اما میوه های که در معده بود

آب میوه های که از باجم بود

اما میوه های که از باجم بود

قنار

جگر کرم

ماده روغن











اروهای استغای که  
او که می خورد

رود بیه دار چینه غذا دیتون مصطکه زعفران قزقل خردل شیر انیسون و تکه سبزه سنبل  
و دار چینی بوده و غذا نهند داروها استغای که از کرمی بود اگر کشته با عسل یا بادیان آب غلیظ  
ایستد با داروها که ادوا بول رود و داروها که عرقا در دماغ اند و دماغت و غرغره کردی  
و اینا قله باب تمهید و یا با تریکین و آب شستون و آب شانه و آب شانه و آب شانه و آب شانه  
برک ترب با سنگین و بول ما زریون و زریون سوخته و بچ سوسن اما بخونی و کلک لایح و فلفل  
ذکر و نغذ دیگر و معجون هل و حب اذاد و صفوف دیگر و سنگین سحر و صفوف سحر و صفوف  
شتر اعرابی و غذا ها که یاد کردیم **صفوف قهوه ها** سکرین کار خشک کرده سکرین برادر جوار که در  
سکرین هو طین الحار و کرسنه بول کودکان بول بز کنش ارد حلبه سکرین کبوتر عسل البطم و سکرین  
سعد سکرین کوسفند کل دمنه **داروهای استغای نخی که از سبزی بود** تخم بادیان تخم کرفس اخضر  
سنبل و ج اسوزی اخضران بوده در قوه هلیون مرشف عصانه بوده در قوه بادام و در قوه فیتق  
حب سبکینج افراس شبرم حبی که اب اسهال میارد حبی دیگر حبی زریون حبی دیتون و بول  
من و دیوس اما ما سیا معجون لک دارونی که ادوا کند و غذای که در همه استفا سود  
**صفوف ان حما** سنبل قردمانا استومقل سود بخان من سوخته سعد زعفران صبر کند و شتر  
بای لادن عود هندی سلیقه قط عا قرقها میغ سایله زراوند مدج کلک الملک انیسون  
قشاد الحار شحم خنظل قزقل مصطکه کل سحر سکرین کبوتر شراب کهن و زعفران و عسل و زرد  
**داروهای استغای طری که از کرمی باشد** که زعفران بادیان و در آب خشک حبی با بویه کلک  
مناد منسل و عود لادن و سک و اگر از کرمی نباشد سنجریا و ماء الاصول و غذا  
و زیره و کند و ناغواه خامیدن معجون حب الغار و معجون و ج و کلکین و مصطکه و  
بوره و سداب خشک و معجون که بادها را بکند و شیر استو با سبکینج و تکیید بکارونی

و غل

اروهای استغای که  
او که می خورد

اروهای استغای که  
او که می خورد

و نمک داروهای استغای که استغای نخی و با اسهال و غرغره و حب دیون که در استغای  
یاد کردیم و افراس شبرم نغذ نایب افراس لک نغذ نایب ذکر و ادوا لکرم نالیف محمد ذکر  
کلک لایح نالیف عیسی حبای نغذ و غذا ها که در قریا وین یاد کردیم و غذا های دیگر نغذ  
یونجه و **رطام** تخم بادیان و زیره و ناغواه و تخم کرفس و انیسون و دار چینه و فلفل و کربا و  
کندنا و نخود و فستق و گوشت کبک و غذای و طریح و نغذ و یاد کردیم **صفوف حبی که از سبزی بود**  
**روهای اسهال** داروهای اسهال دماغی کرمی و غرغره بکار داشتن و اینا حبی فلفل و حب  
قویا و حب صبر و شراب خنثاش اگر دماغی کرمی بود غذا های که در معالجات قریا وین و صف  
امده **صفوف ان منسل** سحر قزقل نایب اسهال و نایب اسهال و نایب اسهال و نایب اسهال و نایب اسهال  
زعفران حضرت ابی انان الحار بک خرفه و اگر دماغ سرد باشد داروهای شیرین و صدغ  
**اروهای اسهال اری** مطبوخ هلیله زرد تمهید ککاب غوف حب البان افراس طیار  
اصریاب و توبید سکیاج و کوشک و اطایب **داروهای اسهال کبدی** اگر دماغ سرد بود و صف  
و عرق و قی و معجون قودنجی و کتاب از بویست جو و کادوس بویست کند و بزرا الحار و بایان  
بالکرم و بویست و صفوف که **صفوف ان ابرام** کلک لایح ابرام بویست ککاب غوف قوه نایب  
سفید ناسته صفغ کبیرا دیون حبی بزرا الحار زعفران و اگر دماغی ادا کند تخم خباز و تخم  
ناسته صفغ و بایان کرمی و اگر سبب اسهال صفغی قوه جلدیه جگر بود و مراح سحر  
نلا فله قودنجی و سلیقه و سنبل و صب الذیروه و زعفران و عود بایان و سعد و تخم کرفس  
و اخضر و اشنه و لادن و قردمانا و سک و دار شیمان و ناغواه و جوزول و جندره و  
و شراب کهن نایب استا بعد از سوز دم و اگر سبب اسهال صفغی قوه ناسته بود کل دمنه و کلک  
قزقه و سنبل مصطکه و زعفران و اخضر قزقل و قزقه سبب نایب و غذا ها که در معالجات

صفوف حبی که  
او که می خورد

اروهای استغای که  
او که می خورد

اروهای استغای که  
او که می خورد

صفوف حبی که  
او که می خورد

صفوف حبی که  
او که می خورد

صفوف حبی که  
او که می خورد



اسهال  
خونی که از  
جگر

اسهال

ضعیف  
قوة

ضعیف

نعم که آن و ما از و سنبلی و خرفان و آب بزرگ مورد و آب سیب و شیر یا نه خرگوش و دانه های اسهال  
خونی که از جگر که کل از منی و کل غنوم و کل تری و سفوف طین و قرص طباشیر و شراب مورد  
و اگر جگر گرم بود کتاب سرد و آب سرد ناشتا و شراب خنکاش و قرص کافور صفت سفوف طین  
از این داروها باید کرد کل از منی و طباشیر و صنف بریان کرده و حب الاس و دم الاخوين که  
و صفت قرص طباشیر کلسج بزدا الحاض بریان کرده صنف بریان کل از منی با لوط حب الاس  
بریان کرده و قبا بی و اگر سبب اسهال متلا و هم بود که اکل زدن و آب لسان الحمل و آب  
بول خرفه دادن و از وی اسهال معدی اگر سبب رطوبتی برج باشد در معده قی و تهلیج  
فقر و حب صبر بر کوارش خوری و همچون محقر و سفوف حب الاس و سفوف حب الرمان  
و جوارش کنند و بخورش کنند و امر و سیا و صنفها و سفوف خنکاش و علیا با و سفوف  
عود و جود کرو و معجون سودمند و اگر سبب حرارت معده و تاوله و شراب مورد و  
باز قبا نارش و رقیق غوره و قبا بی و قبا دیاس و صیب و طباشیر و اسهول بریان کرد  
و کل از منی و صنف عربی بریان کرده و در من کل و دفع کا و منی با طباشیر و تخم کل و شیر زربا  
با و ان یا سماق نیمه و کشیزه شقیخته و دیگر جاشنه داده و با قلا یا قوتی که خنجه و سما  
و غوره خشک با تخم مرغ نیم بوشت و سماق و طباشیر و جوارش سماق و اگر سبب کرب و ضعف  
بود هلیله زرد حب الرمان و سماق و ثمره الطراف و ساک و انیسون و تخم لسان الحمل و نارنج  
و دم الاخوين و آب باران و نمک بریان کرده و لانا و دان و اگر سبب اسهال ضعیف قوه ماسکه یا  
سبب رطوبتی برج که بر سطح معده الوده بود قی و استفراغ و طوبیت بر کوارش خرب و در من  
و کوارش خوری و کوارش کنند و امر و سیا و سفوف عود و قرص کافور صفت اسهال  
قرص و طراف و کلان و تخم کل و سماق و بلوط بریان کرده و خرب و بلوطی و مونبر بریان کرده و

ب

اسهال  
ای و  
اسهال

از وی  
الامعا

از وی  
و سبب

نعم

ای و اگر سبب ضعیف قوه ماسکه یا نه خرگوش و دانه های اسهال  
خونی که از جگر که کل از منی و کل غنوم و کل تری و سفوف طین و قرص طباشیر و شراب مورد  
و اگر جگر گرم بود کتاب سرد و آب سرد ناشتا و شراب خنکاش و قرص کافور صفت سفوف طین  
از این داروها باید کرد کل از منی و طباشیر و صنف بریان کرده و حب الاس و دم الاخوين که  
و صفت قرص طباشیر کلسج بزدا الحاض بریان کرده صنف بریان کل از منی با لوط حب الاس  
بریان کرده و قبا بی و اگر سبب اسهال متلا و هم بود که اکل زدن و آب لسان الحمل و آب  
بول خرفه دادن و از وی اسهال معدی اگر سبب رطوبتی برج باشد در معده قی و تهلیج  
فقر و حب صبر بر کوارش خوری و همچون محقر و سفوف حب الاس و سفوف حب الرمان  
و جوارش کنند و بخورش کنند و امر و سیا و صنفها و سفوف خنکاش و علیا با و سفوف  
عود و جود کرو و معجون سودمند و اگر سبب حرارت معده و تاوله و شراب مورد و  
باز قبا نارش و رقیق غوره و قبا بی و قبا دیاس و صیب و طباشیر و اسهول بریان کرد  
و کل از منی و صنف عربی بریان کرده و در من کل و دفع کا و منی با طباشیر و تخم کل و شیر زربا  
با و ان یا سماق نیمه و کشیزه شقیخته و دیگر جاشنه داده و با قلا یا قوتی که خنجه و سما  
و غوره خشک با تخم مرغ نیم بوشت و سماق و طباشیر و جوارش سماق و اگر سبب کرب و ضعف  
بود هلیله زرد حب الرمان و سماق و ثمره الطراف و ساک و انیسون و تخم لسان الحمل و نارنج  
و دم الاخوين و آب باران و نمک بریان کرده و لانا و دان و اگر سبب اسهال ضعیف قوه ماسکه یا  
سبب رطوبتی برج که بر سطح معده الوده بود قی و استفراغ و طوبیت بر کوارش خرب و در من  
و کوارش خوری و کوارش کنند و امر و سیا و سفوف عود و قرص کافور صفت اسهال  
قرص و طراف و کلان و تخم کل و سماق و بلوط بریان کرده و خرب و بلوطی و مونبر بریان کرده و







تخود مرهم شحم خطل سرشته مغز دام تلخ با شحم خطل مرشته سرکن کبوتر و جعد و مرغ طیار  
و هفتان هم سرشته داروها که خون باز دارد قططار مازنی سوخته اما فایا کند و دم ابی  
سیاه و اما سیاه کلنا و سفید تخم مرغ و پید خرگوش خانه غنکوت و بزرگ فروب بلوط سیاه  
داروها که با سوزن الفز و خشک کند و بپزند بزرگ باغی شستن و خاکستر جوز السو و خاکستر  
جفت بلوط و خاکستر شحم خطل مرسته و دودور کردن و فلفله و بون و زرکان و سبک و دم  
و کند و قطار و ماز و سرده و اما فایا و شبیانی و قط و پوست بچ کبر و ماز اسفند و خر  
و کوک و دود و روغن کف و روغن زیت و روغن زنبق و زنجبیل سرخ و نو ساد و زرد را چ و  
رفاس و شخار و خرق سیاه و اهاک و مویرج و قاء الحاد و قطران و روغن اضی و سرامی  
سود و پیر خشک کهن و دنیال ماهی شور و سونیز و خرفوبان و عصاره اسنان و عل  
بالد و سورخجان و بیج خطی و خرفون و نفط سیاه و بیج کرن و تخم خرن و بزرگ خرن و خاد  
تربخین و بیج انجدان و تخم کندا و مقل و دایاچ و بزرگ مورد و پوست سیاه و روغن مغز  
زرد الوی تلخ و کجاف و مغز زرد الوی تلخ و عتقه داروها که سوزن و بیاض و  
خاوری کلسج زرد و تخم مرغ و روغن کل و سدای عصا بزرگ لسان الحل کل مخموم قطران  
سوخته داروها که عالجین و بیاضی که خداوند با سوزن اسود دارد الخریل مقل جت بمو  
هلیل سیاه سفوف خبث الحیدر و محجون مقل دارد بی دیگر شرابی که خونی باز دارد و کوا  
که خداوند با سوزن اسود دارد و محجون بر مکی جت بند و س محجون مختصر داروها که  
با سوزن را بکنند انجد و زبادین و زردما لجان یاد کردیم و جفا و سفوفها و لعوقها و جفته  
فاخری این دارد صبر است و ماز اسفند و خیاض شسته و اشق و غار یقون و عصا و فاش  
و جبالین و سکنج و تخم خطل و مقل و کندا و زدنبا و دود و ج و هلیل سیاه و هلیل و شفا

۱۰۰











اختیار

نما دادی

اصل

اختیار

نصف

که ابو الحسین فرمود میگوید ابوما هر طبعی که داشته صفت او بر خنثه اطراف کتب و مسدود  
 اطراف چغندر و طحلی و مصره بسته و مسود و مصره بسته و انجری و پرسیا و شان و تخم  
 خیار و تخم خرز و زرده تخم مرغ و روغن شیر صفت نهاد ابو ما هر ترانه که در ترانه  
 خیار شکوفه بزرگ بید بزرگ خیار می دهد و بگوید و اب بگوید و اب در ها و سر بگوید  
 و بمالند و خرزه که آن بدان ترکند و بر موضع کرده نهند **صفت نهاد** یک جلیه تخم کدو  
 تخم خبازی شنب با بونه خطی مثل اسق علك البطم و انباج و داروهای ماس که صلب شود  
 در بیا نافع است داروهای ماس صلب که از ماس کرم و سر و بصلیه باز کرد و خنثه  
 نرم که یاد کردیم نهادی دیگر که یاد کردیم و هرگاه که ماس و نیم کند کتابا بنشیند  
 با شراب انجیر و تخم خیار و تخم خرزه و تخم کدو هر سه بچردم پاک کرده و مصلی با آب  
 و مسکه و صندل و اقراص کالج با شیر خر و سفوفی که نیم باز کرده و آب کشاید و پاک کنند و  
 که از مجموع خوانند و نهادی دیگر **داروهای بزرگ و جرب کرده و جله الا بول** و اب ایلین  
 و مجامست که گاه و استغفار و خنثه **صفت خنثه** خشک با بونه اهل الملك اطراف کتب اطراف  
 چغندر تخم معصر تخم کدو تخم حلیه مسود کدو تخم سپستان غاب کدو و بونه بنفشه  
 سکر سفید و نمک و سفوف البرود **صفت سفوف** تخم خیار و تخم خرزه تخم خرزه نشسته  
 که از تخم خنثه بزرگ البیض رب السوس تخم خرزه بزرگ قطونا شرب می دهم با شراب انجیر با آب  
 شاهه و شراب شیرین و سفوف ایتور و چکانیک با شیر زنان و روغن کل و در آب کدو  
 نشستن و آب هشتاب خوردن و اب که کدو در او جوشانیده باشند اندک اندک خوردن  
 و لب شیر و تخم خرزه و صمغ و نشاسته و کبیرا و روغن حلیه و روغن شک و ما میران حلیه  
 کجند سفید بزیان کرده و کدو خوردنی و شکله خرزه و تخم خیار و این همه سفوف کردن

نصف

الایع درین علت صفت نافع است و داروهای زدا کننده را در جرب نشانه و کرده و صفت  
 بزرگست چون ماء العسل و کتابا با عسل و طنج حلیه با عسل و اب تخم خیار و خرزه با  
 داروهای بول خون را با سلیون دزدن و سفوف کالج و صمغ و مکام و روغن حرق و بید  
 و عقوبه با اب کالج و تخم خیار و تخم خرزه و تخم کدو و سنگلیه و سفوف حلیه و کتابا  
 خنثه و اطفا و الطیب و دما و افاقیا و کندر و بلوط و اقراص کربا و اقراص  
 قرص دیگر و شربت که در علاج بول خون و بول غالی و صفت کردیم **صفت اقراص و شربت**  
 اقراص صمغ جوز کتان و عصانه لویه التیس کنند تخم کرفس اقراص شنب بمانی کیرا  
 تخم خنثه صمغ الوی سیاه سک عصانه بزرگ مورد و سر و کوزن و سر و کوزن و سر و کوزن  
 نهاد و این عدس و قشر ابی کوهی حب الاس تخم کدو تخم خنثه صمغ بزرگ مورد  
 افاقیا و کتان و صمغ و ما ز و جوز الس و کلسنج انار بوم و کزنجار فله با غده نهاد  
 از عصاره و مر و کل از عصاره و افاقیا و مسکه و کتابا بید ساخت و اگر علت سوء المزاج باشد  
 سر و کوزن و کبوتر بچه و روغن دمنه بایا کدو و بید کنند که در باب لاعری کرده و صفت کردیم  
 داروهای بسته شدن خون و کرده و مثانه و جری بول مرقره مانا عود فاوانیا حلیه  
 اطفا و الطیب بنه یا جری کوش فاو یقون زداوند طویل خاکستر شنب فوموا بمل حلیه  
 اسو سنگلیه ساده عصاره طنج با بونه سداب بخواب از بخود سیاه خاکستر خوب زرد  
 انجیر طنج قیوم طنج شمع اطراف کتب از سر کین کبوتر ماء الاصول و روغن بید انجیر و  
 روها که سنگ کرده و مثانه بپزایند و اب کرفس و اب ترب و روها که خنثه کرده و فانه  
 بشوید و پاک کنند اب تخمها و حلاب و ماء العسل و مسخته و ماء الاصول از تخم با بونا  
 و صمغ کرفس و از خر و نفع جلقون و فطر سالیون و انیسون و غر و مود و اسق خشک و تخم

اختیار

اختیار

اختیار



انوشیروان  
الاصحاح

انوشیروان  
فصل اول  
کند

که از  
خود  
کند  
نموده

نموده

انوشیروان  
منا

کتاب با میقتی و پیر بر با آب خنجر و زوفای خشک و تخم بادیان داروها که در پیشانی بروی  
 لفاح قشور اللفاح افیون پوست خشک شیا فایض شیر زنان و روغن کل تخم کولک تخم خرما  
 بنفشه شراب خشک سفید و سیاه اقراص کل **مغذای** تخم خیار کل روغن صمغ عربی کند  
 دم الاخون تخم خشک سفید و سیاه بزرالنج مغز بادام شیرین رب سوسن فاسه کثیرا  
 تخم کرفس افیون کاکج و عفران بزرالنج و داروها که **مغذای** کند و برده اند کثیرا صمغ  
 عربی فاسه کل روغن قری کل عتوم خشک سفید و سیاه بزرالنج و روغن کل کثیرا  
 سماق کبریا ریوند چندی لسان الحمل دم الاخون حب الاس قرطاس محرق بشدر راوید  
 غلب الثعلب و روغن محرق طین قیولای مغسول سبز کوزی سوخته قمل تخم خیارین تخم  
 تخم کرفس افیون زوفای خشک اسفیداج از پخته شده و خشک کرده اهلک بکره و آب  
 چند بار قرطاس سوخته حب الاس صمغ البطم شباقا تخم خطی خبازی قطر البویخ  
 قاصی طلق رب سوسن شیر خر عصاره لسان الحمل **داروها** که **مغذای** کرده  
**و ممانه خواب است** کشک جو سوسن کندم خشک بزرک چند بر پسیاوشان بزرک کرفس  
 لعاب کتان مغز تخم معصر روغن بنفشه سکر سفید **مغذای** کرده **و ممانه** کشک جو  
 سوسن کولک بغدادی کلسنج کلندار حنض شیا فایضا بزرک سماق خرماء قسیر بزرک  
 انمل کند بزرک مورد ابی ترش سبب بزرک عوسج خرفه بنجی نار پوست میغز موم سفید  
 روغن بنفشه **داروها** که **مغذای** کنند روغن میدا خیر یا باء الاصول و داروها که  
 در قولنج و یجی وصف کرده و روغن باریان و حلیث و چند بیدستر و منک و غالیب الیدین و  
 عصاره سداب با منک و روغن باریان با حلیل چکانیدن و حلیث با روغن سوسن و ماسک  
 چکانیدن و سداب و پودنه و شبت و چند بیدستر فساد کردن و تخم کرفس و افیون تخم

و غلیظ

ادویه  
خانی

ادویه  
الاصحاح

ادویه  
الاصحاح

اماس  
و کرم

و تخم بادیان و سحر و قفل و سکنج و فایند شیا فکری داروها ای استخوان و فایند  
 تریاق بزرک و مرده بطوس و سنجینیا و امر و سیاه و سعد و دواء الکرم و کند و سکنج  
 و تخم سداب در آب الوده و بخته خوردن و در مجرای بول چکانیدن و بختک و تخم  
 در زیره و جاب و شیر فماد کردن و بختک خوردن و چکانیدن و روغن سداب و روغن  
 قسط و روغن حب الفار و روغن فادین با چند بیدستر و حلیث پیرزده و جاب و سکنج  
 و مالیدن و در آب کوبیدن و آب دریا فستن **داروها** که **مغذای** بولوط و عکاش  
 و اسن خشک و تخم مهلب و سعد و قریه و خولجان و روغن کبریا و مرده بیدستر  
 و در آب دریا فستن و سندر و س و قفل و حلیث کابل و قسط تلخ و جاشا و عاقر  
 و حب الرشاد و بجن سرخ و حب الاس و امله باریان کرده و بزرک مورد خشک و بزرک  
 بزرک خنا و کلندار و روغن کریان و لادی و قاقله و شونیز و تخم سداب و روغن میدا خیر  
 و موم میانی و روغن بنج و تریاق بزرک و مرده بطوس و سنجینیا و اطریفل کوجک با  
 سنجینیا و اندکی بلوط و عکاش شاخ بام شیرین و حب الاس و کند و زیره کرمانی  
 مراد ماسک دم سفوف کنند و اطریفل بزرک و هم داروئی که قوی و زیاد کند و  
**مغذای** کرم باشد کتاب باروغن کلام بر کرده با جلاب و شراب بنفشه و شراب خشک  
 شراب غوره یا شراب و بیاس و بیادق الی و روغن جلاب و عرق او و در کربا و **داروها** که  
 که حبیب **اماس** کرم بود و ک با سلیق زدن و ممانه بروغن بنفشه چری کردن و عکاش  
 که بیشتر این را یکدیگر بکار دارند و آنرا که **مسبب** **اماس** **مردود** و روغنهای محلول اند  
 چکانیدن و فمادها و محلولها و فمادها و روغن **اماس** کردن و آنرا که **مسبب** **اماس**  
**مردود** باشد ماء الاصول با روغن بید خیر و سنجینیا و روغن فادین و روغن یا میمن



ما الاصول

فولج شانه

عسر الممانه

در دهن خون  
و در دهان

فراخ

دانه ها که  
سنگ و دانه ها  
بالک کند

در دهن خون  
و در دهان

عسر البول

عسر البول

و در دهن سدا یا چند بیدستر بقتضیب اند چکانیدن صفت اجزاء ما الاصول تخم بادیا  
تخم کرفس انیسون تخم کرفس بادیان کروی یا ماغواه زیره سنبل کل دج قوی دیون دجینی  
موز یا یغنی یا مینفتح سوسن انجیر سی و انرا که سبب قولنج مثانه بود داروهای آن یاد  
کردیم و انرا که سبب عسر الممانه بود جمع آمدن دیم بود در مثانه فی و حقه نرم از خطی تخم  
خبازی و تخم کتان و کشک جو و سبوس کندم و جاب شیر و در دهن شبت و با خر عذق  
حقنه فایند زیاده کنند **داروهای شریقه که دیم** از مثانه پاک کند ابل و اسارون و اما  
فناغواه و ظفر سالیون و تخم کرفس قوی سنبل با دام تلخ خرفه تخم خرفه اسقار کرفس  
اب قوی بخود آب خشک و بادیان بنادق البرود سفوف قری که در داروهای ماسر با دکریم  
و در دانه ها که سنگ و دانه از مثانه پاک کند و مثانه سودا دارد سرطان فیری و بویان و در  
و امر و سیاه و دانه الکرم و سنگ کبکب غصیل **داروهای نماد که دیم** پاک کند اهر و کرفه  
برک جفند و حلبه اظلیل با فونه یا زنجنه اود با فالا اود خود سر کین کبوتر و دهن و دهن  
دو فونه و دهن شبت آب بکرم و اگر سبب **عسر البول** قسه شدن خون باشد **مثانه** نظو کجا و  
نمادها از فزاد اسفند و سطر امشع بود عاقر قرحا خردل سر کین کبوتر حب الغار شیا  
اما اظلیل الملك اود خود سیاه تخم کرب تخم کرفس نباتی و کوهی با فونه و دهن کرب  
و دهن سوسن و دهن لیسان سلیج مغلا جا و شیر دج موم پید خط و دهن شبت و انرا که **عسر البول**  
از خطی **لنج** باشد سر کین موش با موم یا فی دجین شبت و بول کودکان بقتضیب چکاندن  
و سنگدان مرغی که اوز یا نازی الزمه گویند یا نمک هندی و جلیش با شیر و لعوق  
و امیر کرفس و اب قوی با دهن با دام و انرا که **عسر البول** و با دهن **بول** بقتضیب قوه  
داده بود در اب کورد نشتن و نماد موم کردن و دهن شبت مالیدن و با فالا امر

سور المراج  
سنگ حش

و انرا که سبب **عسر البول** سور المراج و باطل شدن حش مثانه بود نریا و مرود بطوس و شریقه  
و دهن سدا یا خیر و اما الاصول و دهن خشک مالیدن و در خطی با فونه و خطی و خشک  
و تلخ افایه بخایاب دادن جون سلخه و دجینی و سعد و سنبل و قنطر و سیاهه هم  
بدین طریق تکید کردن و هم از این افایه معجون ساختن و هم با دای دهن و علاجه که  
نخاست سود دارد زعفران فاسوده یکشاخ بجزی قنطاریق فادان و مثانه کومفند  
سوخه و سوده با شرب شیرین و کتور بجه که انرا بکشد و سینه او بکشد و بکری  
زهار دهند و خون او بر دانه چکانند غلط برزد بر آسند و شیا فکند چند بیدستر  
و خشک و دهن سدا یا خیر چکانند و نمک طرزد و بوجه ارمی بجزی فادان و در  
خرفه البول فی کردن و درک با سلیق زدن و بنادق البرود و شرب تبسه و خنثاق و شرب  
کاکیج و دهن کل و دهن با دام و اصبعول و جلاب و تخم شاه اسیرم با جلاب شیا فایغ  
با شیر دج چکانیدن **بول** ارمی و نمک بجزی فادان صفت فادق البرود تخم شیا  
تخم کدوی شیرین خرفه صمغ دم الاخون کنند انیسون کرفس مغر با دام شیرین کل المان  
پوشه شخاش **داروهای فایه** کس کتاب فلیط با دهن کل دج چکانیدن و سکر دانه  
شیرین و خیار ترش و اب ناز ترش و اب خرفه و اب کدوی پویان کرده و ابابی و بویانی  
و برب و برب و قمر و شیا شیر و فضا که از اب دهن ترش و اود جوسانند و درک با سلیق  
زدن و در اب سرد نشتن چنانکه تشک نشاند و اب سرد بیا خوردن و فی و کرم  
و عرق اودن و حقه نرم کردن **داروهای سلس البول** و بول و ستر بلوط و تخم مصلد  
و سعد و خاغان و قرفه و دج و واسی خشک کنند و کثیر خشک بکره تر کرده و بویان کرده  
کل ارمی صمغ عربی کلان و شب عیانی اطراف مورد مغر با دام شیرین مغر و دای الوی تلخ

در دانه های  
عسر البول

بنادق البرود

دانه های

سلس البول



الحضرة كجند سفید فایند شونو تا خواه که با هلیله سیاه عدس مشکوش زبانه بویان کرده  
 حرکوش خشک کرده تخم شبت عاقرها هلیله کایله بلبله ماده هر سه در آبانی جوشانیده پس  
 بویان کرده اند شراب مالیدن و خوردن و در آب ریخته و کوهن نشستن و کوفتی که اخلاط انجم  
 باشد و کوفته و بخته باشند و زبایق بزرگ و مشرد و قیوس و سنجینا و انقربا و دریا و اعل  
 و خداوند خراج که مرا افزون باشد تخم شاه اسیرم و ما زوی سبز دانه های بول خونی  
 عنانی شراب عناب شراب شخاش و شب بمانی و کلان دم الاخون و کثیر و مضع و تخم خفا  
 کل مخصوص عصاره لیمو که با سرکه و سوزن سوخته عصاره بزرگ لسان الحمل و شراب ورد  
 دانه ها که سنگ صلب مانند و کیده بویانند دانه های این علت بعضی سبزیجات و بعضی  
 و بعضی اجارها و بعضی شرابها و بعضی دانه ها سبزیجات کرفس است و کشته و شبت و بویانند و  
 کوش و باد بویان خشک و بزرگ زیت و قنطیر و راس و میوه ها خرنه و خیار و مغز خیار و بادک  
 و انگور سفید و انجیر خشک و بادام تلخ و زعفران و سق و اجارها که بزرگ و هلیون و غص  
 لیمو و زیتون پرورده بزرگ و از شرابها سنگ لیمو که از سرکه بپسازند و آب ترپ و شراب سفید  
 و لطیف و از دانه ها مقل و مضع و زعفران و کرفس کوهی و افستین سلیمه و بیج خیار و سق و  
 لسان و حب لسان و بیج هلیون و سعد کوفی و قشور اصل الفاد و سفود و یون و سدک  
 و یون ارمی و حجر الیود و مشکطرا مشع و معجون القنارب و دهل القنارب و ابله و خسته  
 و سوخته سنگ الفیج و خون خشک کرده او و خاکستر بویست تخم مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد  
 و سنگ که از منانه بیرون بد و سرکه که بوی خنجر و عدل الفلت و خاکستر کرفس بیجی دانه ها و  
 کشته و بیونع و ساند و قنطار و قنطار و ریحنی سلیمه و باد بویان دانه های بویان  
 و احرا و کشته و قو قو و مو اسادون تا خواه کامم سیالیون و خرفه مانا تخم فیکت

دانه های بویان

دانه های بویان

میوه ها

شرابها

دانه های بویان

و میوه ها

دانه ها

دانه های بویان و کوه کمان و عاج بلغونه و فندق و تخم طی  
 مدع و بیج مدع جوز و تلونای فادسی دانه ها که کیده و منانه و سیف و قوت دهند  
 سنج و سفید زنیاد و کل و سوسن خشک تخم مر خشک کلسنج صندل و کلان و رب سوسن  
 ای دانه ها که خون مانک آن کیده و منانه باز دانه که مانده کیده منانه باشد و جراحت زدن  
 کل و موی کنند دم الاخون قاتی و مغول که با فیون اب سمان اب لسان الحمل سودا  
 فصل سوسن دانه های بویان که مخصوص مر جانات دانه های اما سوسن که قنطیر  
 و خصب بود و کف کردن و رک با سلیق زدن و بوساق حجامت کردن و برفرد و کمرگاه حجامت  
 کردن و شاخه که ماده را بجان و تعداد دانه ها دانه های اطبله و تعداد سرکه و کلان  
 و روغن کل و عصاره کشته و عصاره کثیر تر و عصاره کیده و عصاره غلبه و راد باطل  
 و ارد جو و بزرگ کالنج و ارد عدس و زرد تخم مرغ و اندکی زعفران و بقیه و اجار بیجی  
 سفید و لیمو و لیمو و بزرگ غلبه و بزرگ شخاش و بزرگ کوه و اخر دانه های بویان  
 این دانه ها میامیزند چون با بویان و تخم کمان و مینجه و ماء العسل و بزرگ کرفس بیج و بزرگ  
 بیرون کیده و زیزه کرفانی و خاکستر کرفس بیج و بیج سوسن دانه های اما سوسن که کیده  
 خصب و بیدار اکلید الملك با مینجه خنجر کیده و با بویان و بیده کیده و بویان و بویان  
 و زیزه و موم زرد و صطک دانه و انزوت صفا دکتند و منک دانه و منک بیدار بویان  
 و بیج بویان قنطیر در چکانند و اما سوسن و حلیه و ارد باطل و ارد خود و زیزه و  
 و تخم بیج انگشت و بیده بط و بیده کوه ساله و زعفران و بزرگ کرفس بیج و بیده مرغ ها  
 و ماء العسل و قند و زعفران و دانه های علاج بزرگ کیده خصب و سبیل اما عصاره و زیزه  
 سوزکرا و آب کثیر تر و بیده و بیده و سنگ اسباب و سنگ شان برهم سوخته با آب کثیر

دانه های بویان و اشترک

دانه های بویان

دانه های بویان

دانه های بویان

دانه های بویان

دانه های بویان







اسفناخ کولک و خرفه و کشته و غلبه القلب پوست خوخ عدس پوست کاه و سبب باشد نه نم  
 حره یا تخم کولک و دلیج عدس و تخم سداب و چند بیدستر و زالبخ بر آب شرب مزج باب  
 سرد و استقران بقصد داروهای نهاد که شهور بکند طحال و خرفه و کشته تر است قبول  
 و ذی البخ سوکران کوش خرفه اسفناخ شسته مرد اسنک قبولیا سکر و در کوبید اگر  
 نباشد کوفی با سکر بکین یا سکر داروهای سرعت ازال و بسیار می وندی که سبب  
 بسیاری خون و می باشد آب غوره و انار و سکنجین و فرد مانا یا سکر و ذی زدن و  
 ترش و داروها که سهوت جاعرا مکنند و تخم سداب و تخم بخی انگشت با سکنجین و فرد مانا  
 با سکر و نفع سحر و زهره و نهادی بدین صفت قطه قحاح از خرقه قلب الذی افا قیالات  
 روغن یا مین و اگر سبب کمی و زنی و خورج قطه و هم این داروها که یاد کردیم و اگر سبب ضعیفی  
 الهای تا اسل بود استقران بقوی و حب طبع و حباض و حباض صلیب و داروهای  
 و طلا که سرعت ازال و زنی و زاده بدین صفت مورد و مزین کوش و انار پوست و جگر  
 نهاد بدین صفت خرفون و قطه و سعد نهاد بدین صفت خرفون و قطه سعد و سبب  
 و افا قیالات و اما روغن مورد مشک با روغن زکریا کردن و عصاره لحیه الیس و خرفون  
 و روغن بلان و اظرفیل که داخل جفا کند بد کرده باشند خوردن و جوارش ضعیف و زنی  
 ضعیفی قوت جماعت ضعیفی قوت و نقصان یا از ضعیفی داغ بود یا از ضعیفی دل جگر  
 و داروهای آن در باب گذشته باید حبت و بمزاجات آن عضوها مغول و انجان  
 قضیب بود نقصان آب و یاد بود داروهای آن درین یاد کردیم داروهای آن بعضی  
 باشد و بعضی داروهای مرکب و بعضی شرابها و معجونها که بخورند و داروها که طلا  
 کنند اما انجان طعامات نان یا کوزه و گوشت کوفند جوان تند است و زرد تخم مرغ

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال

نهاد

در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال

خرفه

بیم پوشت و مغز سبزه و مرغ و گوشت کبوتری و گوشت بط و خجسته  
 و غایه خردس و کباب یا دارچینی و بونج باشد و خود و لوبیا و کز و ساقم و باق و پیاز و  
 و کدنا و هلیون و حشر شف و مغز بادام شیرین و فسق و حلغوزه و فندق و جوز هندی  
 حلیه و شیرینان و انجیر و ترنگین و روغن کاه و انار و شیرین و سوز و ماهی تازه کرم یا پیاز  
 و غایه ماهی تازه و بویان کرده و گوشت استخوان و طعما که ازین چیزها ترکیب کنند و  
 شرابها شراب جیر و شراب انجیر و شراب کز و شراب دیگر که در خانه معالجات یاد کردیم  
 و از داروهای مرکب و معجونها بهترین مژود بطوس است و دواء المسک خاصه که  
 تقصیر ازال بود و من نوشدار و زاده و بونج و حلیه تن در وقت اثری تمام و درم و در  
 کباب معالجات چهارده معجون و صفا کرده دانه است بدین صفت صفت تخم هلیون و  
 و سقاقل تخم جیر تخم انجیر اسفیل موی سره سفق و حب الرشاد لسان العصاره و  
 فلفل حلتی با سبب بلاد و خرا حلیه عمل روغن کاه و تخم پیاز سفید مغز کزک لافان لافان  
 از خرقه مغز بادام فندق مغز شوق مغز جوز هندی مغز حلغوزه مغز باق و پیاز  
 المنضاجات الزله نار مشک فلفل و تخم حبت منور تخم کز کوی زهره بر کز حار و سبب  
 اب مزین کوش قاطله کزب دانه جوزیدان سک روغن حباض و صغار غایه خرقه  
 خشک کرده نمک سفق و مغز سبزه دانه مغز حلیه نفع کعبه مشرخصه القلب و حلیه  
 بادام شیرین تخم خرفه تخم خیارن تخم خرفه تخم کد و مغز بادام شیرین تخم خفاش سفید  
 خولجان ترنگین قضیب کاه و جوان خشک کرده داروهای مالیدی بوره سبب و سعد  
 خردل دارچینی خولجان سداب شیرین زهره کاه و بید کاه و پیاز کز کاه و زهره حار و سبب  
 سینه مغز سبزه دانه روغن بونج روغن زیتون و روغن سبب و روغن حلیه و روغن سبب

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال

در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال  
 و در غایت ازال







صنع عربی برشته و با ایلسان الحبل نما و کنند و مردم از آن شیاف کنند و این هم در دهان  
 خون مانده نافع بود و آنرا که سیب زدن بود همین بکار دارد و هر شیاف که در شفاقت معتدل  
 کردیم و قویای معقول بازده تخم مرغ و آنرا که سیب ترکیدن و ک باسد سیب بسیاری  
 با بیج حرکتی تحت طبع باز و نادر است و کلسج و جوزالتر و رکنار حقه کردن و چند  
 بر شکم و زهار و بخت مرهی که وصف کردیم مفاد کردن **داروهای افراط طبع** **صفت**  
 حقه های قانی و صنادهای قانی و سیلان و دم را چون علاج سیالی می خورد و اینها  
 استحاضه معصانه لسان الحبل خوردن و حقه کردن و شیترانه که خبث الحیدر دوزخی  
 باشند پس احتیاطا با قرص ثبائش و کافوری و صنع عربی و کثیرا و تخم کنان در آب گرم  
 و قرصی **باین صفت** کل مخوم و کل ارضی و شب میانی و دم الاخوان از هر یک دو دم  
 دو جبهه سک دانکی با شراب مورد **شرابی باین صفت** خبث الحیدر مدبر فشا و کند و سک  
 هم مساوی در شراب قانی کیفه بخیا اند و پالا اند و شراب را در آورند و داروهای دیگر  
 داروهای احتیاط **صفت** فرد ما تخم کرفس انیسون حرف خزل سونین و حاشا و حلیت  
 اسارون خرق دو قویج جاوشر سکنج اشق فریون خندیدان کنند سد اب زده  
 فلفل قوه سلجند و اجینی فیون میغه قریاب فطر اسالیون اصل اللوف فحاح اخر سبلان  
 مسکطرا مشع مر اهل خود سیاه لومای سرخ اشتر غار اشنان تخم مرز نکوش و اینها را شام  
 تخم هزار اسفند قسط ایارج فیهل سفیریا و حمرنا **داروها که دود کنند و شیاف سازند**  
 تخم حنظل جاوشر سکنج فرد ما حلیت فریون بود مر اهل سد اب خشک و چند **باید**  
 میزدان بر روی کرده زهره کا و اشنان فارسی عا قرصا سونین مشک خند بیکار و غنایان  
 خرق سیاه و کندش و غنایان و بوزن ارضی و اینها خشک **داروهای حامله شدن** **دارو**

و اگر فساد بود

سکند

داروهای احتیاط

صفت

صفت

در احتیاط

اوقیه که دود

و شیاف سازند

حامله شدن

استغفر

استغفر و طوبت محبت سکنج و مانند آن و ماء الامبول با روغن بیدانجیر و مغزهای کز  
 و عو لها و بجزرها بدین صفت صفتان عود خام و عود مطرا و عودان و ماء امسبل  
 و اکلیل المملک و ساذج هندی و فرد ما و پیله بط و پیله مالکین و پیله نر و موم زرد و زرد  
 نار دین و زرد تخم مرغ جو شاییده و مشک خالص و مصطک و میعه قروشت میانی و زهره  
 شیر و زهره کرک و زهره خرکوش و دار شیعان و تخم خرکوش و زهره اهو **داروهای احتیاط**  
 سونش حاج و بول بل و تخم سیالیون و اینها **صفت** بکار دارند علك شاخ و بعد  
 و مر و شب و بابونه مرز نکوش و حله و آنکور خشک **داروهای ملانی زادن سفید**  
 چرب پیله بط مرغ خانگی پوست خیار شنبه حاد مثال با جلاب یا با سعد یا پیله مرغ فریه  
 و دار چینی و حله و حلیت و چند بیدستر و مسکطرا مشع و طنج طبله و زهره با روغن باد  
 و طنج حله و تخم کنان و جی بدین صفت **صفت** حب اهل دار چینی طنج قرف مرز نکوش  
 قسط میعه فیون مشک و حشما و مجموعها بدین صفت شد اب خشک و هزار اسفند  
 حلیت اشق قوه مقل چند بیدستر شیر انجیر تر و بجزرها بدین صفت کو کرد و مر و جلاب  
 و مر و زهره کا و سرکین مار و سرکین کبوتر و اینها **صفت** سود دارد مقناطیس در دست  
 چپ که تن و بید کردن و است نشین و خاکستر هم خرطرا کردن و سم الف و دود کردن  
 چتم ماهی شود و دود کردن **داروهای منسکین زنان حامله و از روی بد که اضا دارو**  
 چون از روی کل و غیره ریاضت معتدل و قی کردن بطنج سبت و غسل و تریج پرورده و  
 بریان کرده و عود و بازوی قیامده و کوار عود و مشک با مصطک و میعه و شراب فنج  
 و لیمو و شراب غوره و شراب انار و پیاز و سرکه پرورده و کسه و کونک و شرابا و کوار و شها  
 بدین صفت قرفل و قسط شیرین و مصطکی جوز براوسک و قافله و عود و گیاه و

صفتان

انجیر تر

حشما

اساق

صفت

صفت

بجزرها

الحامیه

اوقیه که دود

و شیاف سازند

حامله شدن



مذبو و سقرا و سی و چند بیدست و زنیاد و درونج و مرزاید و بید و کبر و او نیم  
 خام و صبل و شاسته و زعفران **داروهای نفاس** اگر نفاس بسیار بود داروهای نفاس  
 بکار دارند داروها که اسقاط باز دارد حب بنق و حب سکنج و حب شیخ و ماء الاصول  
 و روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و حقیقا **بدرین صفت** سقرا و سی اهل یا خواهر کاشم  
 شب عیانی شراب خشک حلبه روغن کچند روغن سوسن پیش از عمل در روغن بلسانی تضا  
 و نقط سفید آنها حول کنند پیش از آنکه محبت کنند پیرایه خرگوش بر دارند و از موی آنها  
 دوام السک و سنجینیا و دهمربا و سکنج و عرود بطوس و منجج بکار داشتن و از سی  
 مقل و سقرا و فراز اسفند و خردل سفید و علك الانباه و در کردن **داروهای اسقا**  
**بدرین صفت** چوبل شانی تراشیده و نرم کرده و عرطیاء تراشیده و شاخه بقران الودیا  
 باب خنظل هر کدام که نیم گرم رسد مقصود حاصل شود فراز اسفند خوردن و بخورد  
 برداشتن و آنکه هر دو و نیم مایه شور و در کردی و سم خرگوش بر آورد و در کردی  
**داروهای بیدین صفت خوردن** آنکه صدای خشک و مرغیج اهل و زراوند طویل و  
 جنطیانا و حب الفار جری سلج و قوه عصاره اختین و طبع شاهه و دمانا و مسکط اشع  
 و فلفل و داجینی و محر و در طبع اختین و طبع شاهه و آب سرد با یکدیگر خطی سوده و طبع  
 حلبه و انجیر **داروهای شباها انجیر یکا** و نوساد و اسق خرق و مویج و زراوند ملج و  
 بخوریم شمع خنظل حب و روغن زهره و کاسط برك سداب **داروهای رجا اختین**  
 حب سکنج یا راج فقا و لوغانیا و ماء الاصول و روغن بیدانجیر و دهمربا و قویان و بعد  
 در او اگر در داروهای احتباس حیض **داروهای ماسکرم دهم** و صاف و با اسلیق  
 زدن و استمراخ و بیستان و بقیه و صاب خیار شیر و آب عسل و عسل و آب گندم و آب

داروهای نفاس

داروهای حفظ  
از اسقاط

حقیقا

داروهای شبا  
شکل

داروهای خوردن

داروهای رجا

رجا

داروهای احتباس  
حیض

شیر

نفاد

شیر و فهاد بدرین صفت عدس مقشر عصاره لسان الحمل برك لسان الحمل عصاره عسل  
 و برك او و اسبغول و برك خرقه و عصاره او و برك کشته و طحلب تراشیده و کدوئی و زراوند  
 جو و روغن کل و روغن زیتا و اتفاق بنیکرم کرده و آب خوش بنیکرم کرده با روغن فلفل کردی  
 و عصاره لسان الحمل با روغن حنظل کردی و بنید بنیکرم با روغن کل فلفل کردی و طبع حنظل  
 و تخم کتان و فراز اسفند فلفل کردی با عصاره لسان الحمل و بعد از داروهای محال  
 کنند و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطی گرم حنظل کنند و در کنند با مویج و زراوند  
 با اندک سکنج که بوقیه ادا کنند **و شباها بدرین صفت** بنهند علك البطم و زراوند و سی  
 و کاهن و مرهم با اسلیق و با روغن کاه حنظل کنند و علاجه ای در دج هم بکار دارند و در  
 ایداد و دودانک صبر و زعفران حب کنند **داروهای ماس بلجی** داروهای کرده و شاد  
**اینست داروهای ماس حلب** مرهم داخل و با اسلیق و بید بط و مغر سر و کوی و  
 مسکه و مقل و روغن زکس و روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و روغن باقلا  
 و روغن حلبه و روغن بیدانجیر و بید حمار اهل و جینی و روغن کتان و چند بیدست و  
 سیر و بیدایه خرگوش و زعفران و اقحوان و علك الانباه و صمغ بادام و خطی و در طبع  
 کثیر و برك خرقه و شیر زغال و روغن کل و بید کرب و شکوفه کرب و آب کثیر و برك کشته  
 و آب کوك و کالاب بصلایه سرب میباید تا کبود شود و بدان حنظل کنند **داروهای نفاس**  
**هم** اگر سب علت احتباس ثمت بود داروهای آن بکار دارند و در این طبع بنفشه و  
 باقلا و کلیل الملک و بلبلاب و مرز فکوش بنشیند و بویهای ناخوش بویید و بویهای  
 نیم گرم بپزند و **اکبریت خطا خطا بود** اطراف جتن و مالیدن بطبع باقلا و شبت  
 و اطلیل الملک و بلبلاب و مرز فکوش و بویهای خوش و فلفل مالیدن و بوی و زراوند

سیاف

باغی  
ان و بیدایه

اما سداب

اد احتباس

حامله



ساقانها را در و بویهای ناخوش بویانند چون قطران و خندیدستر و سیکنج و بیزرد  
 و جراحی و عقل سوختن و تخم کنندا سوختن و سم خرد و در کردن و کوکرد و تخم سوختن و در  
 طبعی اخندان نشستن و قیوم و جلبه و کرب و فرار استند و شب و اخیل الماک و تخم  
 و سعد و محلب و برک غار قط و با بونه و از خر و سداب و ناخواه و غار قه و سیکنج  
 و بونه و مانندان نشاندن و نکید و تطیل کردن داروها که درین علت فهم **م** و **م**  
 کرب و دانه فلفل و دروغ حب لغا و در شراب حل کرده و معیه تر و کند و پیه بط و تخم  
 انجیر و حقهها که رطوبت فروز آورده داروها که خداوند این علت دار و حال سلامت **ه**  
 ایاریج فقیرا شمع خنظل و ایاریج روفی و بنیاد و یطوس و حب شیطرج و حب منقن و حب سیکنج  
 و حب اصطنج و حب ایاریج و لوفانیا و معجونی سنجریا و دحمرا و طلاط و کونی و کاسیکنج  
 طبعی افتقون و در طبعی لوبیای سنج یا در طبعی سداب یا در طبعی خنکست و غار یقون و در  
 العسل و خندیدستر و دواء العسل و سیکنج غصیل ترش و سرکه غصیل داروهای **ک**  
**امدن اب در درم** داروهای احتباس ثمت و غمادهای استغای ذی داروهای و غلیظ  
**درم** سک و زعفران و مشک هر سه در شراب و یا فی و بنایند و خره بزی و کرده و  
 کرب دانه با دروغ زیتون و اند **داروهای که فوج و اتمک کند** اما قیا و امک می سوختن  
 خود بردارند و ما زوی خام و قحاح اخضر و پوست صنوبر و سرکه و مردانک و اکیس و صل  
**سوی و درم** در داروهای در اندامها داروهای در دپت و کرکه و حب منقن و حب سیکنج  
 و ایاریج فقیرا و شمع و قیا و اربعه و ماء الاصول با دروغ بید انجیر و سنجریا و بریا و بوز  
 و مهر و یطوس و طبعی خود سیاه با و ج و عسل و دروغ کا و دروغی ملا کردن این علتها  
 دروغ فرغون و دروغ قسط و دروغ سداب و دروغ سون و اگر میباید املائی در بزرگ

ان قیه  
 ان قیه که حال  
 سداب و دانه

ان قیه که  
 املائی که

فصل  
 سوز و جوش و دروغ

ان قیه که

که در دپت

ایاریج  
 و بویهای  
 محرومان  
 خود

که در دپت است و با سلیق و با بقی و دروغ کل المید و بویهای محرومان از جای خود  
 و این علت را بنادری حله گویند داروهای فالج و داروهای دیو و ضیق النفس و دروغی است  
 غماد بلین صفت جادو شیر و مقل اسق و سیکنج و جلبه و بوز و دروغ غار و دروغ سداب  
 و دروغ فرغون و معجونی که در قرابادین یا دمله و اب غلب الثعلب یا خیا و شیر و اب کشته  
 و مطبوخ شاهه و هلیله و اب یا دیان و اب کشته امیخته و اب غلب الثعلب یا خیا و شیر  
 و حب صبر و حب سورنجان و غمادها بلین صفت خفض و صبر و صندل و اما قیا  
 و بوش در بندنی و عدس و فشر و اندکی کافور و کل ارمی و شیاف امیسا و زعفران و  
 خاکستر کرب و اب کشته و اب غلب الثعلب و اسفیداج سرب شیر تازه سوده و بوز کوب  
 کوفه و لخل و کسیر و اسبغول و سرکه و زعفران و افیون شیر کاه سوده و با موم و  
 سرشته و لوبیای نخچه با زرد تخم مرغ در سرکه و ارد جو و دروغ کل و کل انگبین غلیظ با اب  
 بادیان و ماء الاصول با دروغ بید انجیر یا دروغ بادام تلخ و ایاریج فقیرا و تربل و حب  
 و حب سورنجان و حب شیطرج و جها که در کتاب معالجات و قرابادین و صف کره و بنایند  
 سوخته و کسیر خشک و تخم خشاش سفید و بلوط در سرکه اغشته و خشک کرده و بویاریج  
 و عدس و فشر و سورنجان و غماد بلین صفت خفض و اسق با سرکه کهنه و دروغی که  
 و دانه بید انجیر با عسل و دروغ کا و و اندکی سرکه و کبک و تخم کمان و دانه کوفه  
**طبعی که غار و صفت غماد که بجای استخوان سوخته** اهل و جوزا لستر و استخوان سوخته  
 و با سلیق و دروغ صافن و عرق النساء و دروغی از میان خضر و فشر و اسفیداج  
 و حب منقن و حب شیطرج و حقه بیزیدار و بویاریج و غماد و فلفل بلین صفت  
 کافور و حب طلیحانا و زوان و دروغ و تخم سداب و کرب و طبعی نخچه و زعفران و زرد تخم

غماد

غماد

شربت

غمادین  
 صفت



تخم مرغ و بایونه و اکلیل الملك و خطمی و حلیه و مقل و اسق و جاسور و مید کرده بوی  
 مرغ و مغز بزر و مرغ و غسل و روغن کاه و روغن کجند و موم و اندک سرکه و تخم سداب  
 و حب الغار و انکبین و فطرون و شیخ اومنی و قره مانا و شمع خنظل و ناغوا و سداب و زیت  
 زردی و کورک در **عصاره** بدین صفت خردل و سرکه و کبوتر و شیوشت و طبعی انجیر و  
 مویز و بافریون و بون و عاقر قرحا و روغن سداب و قی متواتر و یا باج و قی قمر که با  
 اومنی و افیتون و ماء الجبین و مسکه بکین و **عصاره** فطول **بدین صفت** خاکستر کرب و شمر  
 الطرخا و سرکه بزر و ارد حلیه و تخم ترب و تخم جرجیر و زیت و ترس فطول کردن فصلی  
 سیمه و در **اروهای اما سهای گرم** که بلغمی و نانی **فلان** استفرغ بفسد و اسهال  
 و طبعی هلیله و اب کشته و اب غلب و اب لیلای و قلوب خیار شیره و عصاره های در  
 نشاندن چون پنجم شوخ بکین که دانه کوسندانی باز کنند برون زیت نخته و نخت برون  
 دست نرم کرده حب کنند و سبوم بکرم و خطمی و بایونه و عصاره کرب سرشته و حی العالم  
 و هیت نادر تر نازه شراب نخته و سماق و ارد جو شراب نخته و اسفنج شراب باغی بکند  
 و سرکه و کلاب تر کرده و شیاف مایه و فوغل و افاقیا و ابی نخته و باب جو سرشته و **عصاره**  
 محال و موم صافی با روغن شبت گذاخته و بایونه با وی سرشته و کثیر تر کوفته با روغن  
 کلاب و ارد جو با پوست جو بکیر که اب کشته نخته

عسل بلاد و بازفت و اینه و اهک اب ندیده با پیده امخته کوفه و سرشته  
 استفرغ صفرا بمطبخ هلیله زرد و فصد و حجامت و اب سرد برون نختن و عصاره ارد باج  
 نهادن و داروهای دافع و قابض که در اوجام مفاسد کرم و فلغمونی یاد کردیم بکار دارند  
 عصاره کوك و عصی الراعی و حی العالم و شیوشت و کشته و کثیر تر

و ناله

و ناله کروی تر و اسفنج عصاره کردنی با اول و در میانه این عصاره ها کردن پس ضد  
 کردن و هرگاه که بصله میل کند عصاره نفعی با روغن کل و عصاره سداب با سرکه و روغن  
 کل و قیو لیا یا اسفیداج و سرکه و روغن کل و مرداسنک با عصاره بزرک چند رسوده یا  
 کندنا و داروها که در معالجات و صفت کردیم **مراعات دل** باید کرد  
 بشرتهای خنک چون شراب ترشی و تخم و شراب لیمو و شراب نادر و شراب سندل و شراب  
 خوش بومیدن چون سندل و کلاب و کافور و بنفشه و شیوشت و هوای خانه بدین  
 و سرکه و کلاب خوش کردن و علاج سوء المزاج داکرم و علاجهای میا درها و تباهی بکار  
 و عایگاه علت را از دزدی و مزید و بایکرم شستن و بایونه و شبت فطول کردن و بزر  
 علت زایل کردن **مدیر لطیف** و استفرغ فرقی اخلاص  
 کردن و داروهای محال و روغن زیت گرم کرده بدینم پاره بران موضع نهادن در دنیا  
 و کلاب این اما سها در پستان و خایه بود پس از استفرغ داروهای دافع بکار داشتند  
 پس محال اما داروهای زایلنده پیاز ترک است در ماء العسل و صبیغی تر کوفته با عسل  
 و زفت روی و خانه و بون و موم زرد و بزرک کرب و میاز نخته و خردل و روغن کاه  
 و روغن زیت و اسق و علك البطم و کورک و فطرون و مغز بزرک دانه و مغز جوز و صبر  
 کرب و پیاز نخته و خردل و سرکه کبوتر و مرهم داخل بون با عاب خردل و صابون با  
 و عسل بلاد و بازفت سرشته و سرکه کجشک و سرکه بزرک و سرکه با ذراغ و عسل بلاد  
 و زیت کهن **عاقر قرحا** و مویز و جودق و جرجینا و اسق و  
 ارد با طبعی و دانیانج و نوشادر و بون و مرداسنک برون زیت  
 استفرغ و تبدیل ماده بداروهای لطیف چون داجینی در طعام و سیاه و قصبه



نماها

نماها

تالیف

نماها

نماها

و اما روزی که در او یزدد کرده و از آن آب جلاب سازند و شراب رقیق سفید اندک اندک و  
 با مقدار درون آن صبر و آملی و غفران و ضمادها اسبغول و تخم مرد و تخم خبازی و تخم خطمی  
 صغیر عری و کیمیا و فاسه و فغیر تخم خرین و شیر کاه و کل او منی و سعد و روشن کل و روغن  
 بنفشه با دام و ضمادها اینها اول اسبغول بیکه و کلاب بزرگه و خطمی کلاب و اندک که  
 وارد جو یا غلبه و آب کشیرت و پس از سه روز کدم خالصه و اسفنج باب و روغن زیت  
 بر نهادن و موم یا زفت و روغن کنان گذاشته و موم یا زیتانج و روغن سوسن و تخم کنان تخم  
 مرکوخته یا انجیر که در ماه العمل اغشته باشد سرشته بر نهادن و تخم مرکوخته و در شراب  
 و ریاضت معتدل و گرمایه ناشنا  
 اب غوره و اب سرد و شراب نادر و شیرین  
 و قرص کافور و قرص طباشیر و مالیت اب غوره و اب سرد و شراب غوره و سرکه و کلاب  
 و روغن کل و جوی ساکن شود فصد و حجامت و استغفار قبلیله زرد و یا اوج و غیره و فصد  
 صبر یا بکشته و اب غلبه و آب گرم بسیار و شرابهای متواتر  
 بیرون کردن و استغفار باغرم بدادوهای هلیله اذخر و ترید هر یک یکروز و فصد و تخم کلاب  
 سدس جزو اینیون سدس جزو کیمیا سدس جزو شربت چهار دم و کلنلین یا سکلبین شده  
 و کلنلین یا اینیون و یکدم کبابه و سه دم تخم بیه انگشت و سه دم سکر بایسته و قیده شیر  
 و افی که اجرد روی نهاده باشند همی خورند تا لختی شوکند و اب کل سرخ که بنازی المهره  
 حل کرده و نه نشین شده و گرمایه و عرق او و روغن  
 فصد کردن و خون  
 بیرون کردن و شرابهای خنک چون سکلبین و شراب غوره و ما نندان و ضمادها از  
 عدس مقشر و بربک لسان الحمل و زان تخمه و باهم سرشته و نادر و شیرین بیکه تخمه و تخم سوسن  
 و صبر که بربک و قضیب و خصی باشد قلفطاد و قلفطادین و جوده هر داب بایند و قلا

فصد و استغفار بطنج هلیله و تمهندی و شرابهای که از خندان  
 فارسی وصف کردیم بکار باید داشت و اندک سرکه طلا کردن بعد از آنکه این داروها بکار  
 داشته بود صندل و زوفل و سیاق ما میا و اسفنداج از زیر و کل مخموم و قشور  
 واضیون و اگر موضعی دیگر که در موضع مرهم اسفنداج طلا کنند و بطنج بربک بپزند  
 و دروهای **سفت کور کان** و غیران و ک قیال زدن و هر دو جانب کردن حجامت نهادن  
 و ک پیشانی زدن و ک گوش زدن و ان خون در سفلا کردن و مرهم سرخ نیز طلا کنند  
**باب بن صفت** مرد اسنک و در جویه و سرکه و روغن زیت پس میسور کدم و بربک جفتند  
 بیکه مزوج نخته باشند نشین و روغن کل بکار داشتن و قویال من و صرب سوخته و روغن  
 و قرطاس سوخته و کور کرد زرد و فغیر یا ام قلع و خنا و در او اند طویل فاد و پوست بیکه  
 و روغن سفال شود کهنه هر دو بیکه و اطمینا و مر و قبیل و فاد و روغن و کلد و شرب عیما  
 و در او اند طویل و سرکه و قلفطاد و صبر و عصاده شاخ زرد و خاکستر خوب زد و مازی  
 سبز پیور اخ بر روغن کاه بریان کرده و مورد خشک و **سفت کور روی باشد** گرمایه و بخار  
 اب گرم و کل او منی و اندک کافور و سرکه و کلاب و روغن بربک و روغن بربک و روغن  
 و دروهای **یا قالدیل** فصد و استغفار خلط و فصد صبر یا نادر و خنا و اب کور طلال  
 و سرکه و خضرد و ارد با طلا و سرکه و ارجلیله یا اقلین و قناء الحاد و بطنج تخم خطل و اب نادر  
 و روغن یکروز بیکه نخته و سوده و یکروز کورده سرشته و **سفتی بدین صفت** تخم بادیان  
 و بوند و اینیون و کلنج و تخمین سادی مجموع قدر شربت چهار دم بکفته بخورند و دروهای  
 کم فصد و حجامت و استغفار بطنج هلیله و فاشه با قرص مضه و لب شاهه و المهره  
 و فصد صبر و حب شاهه و قرص منکی و هلیله زرد با بیکه و دروهای **البدن** انیکه و حبش

اب و روغن  
سفت کور کان

سفت کور کان

سفتی

بنا اللیل

سفتی

اب و روغن  
البدن



و برك خرن و كندش و شخار و مرد اسنك و دروغ كل و دروغ زرد و سرخ و زرد چوبه  
 و فوشاد و زرداوند طويل و مرد اشق و بادام تلخ و برك مورد خشك و دروغ خنك  
 و اشنان و سرگين اسك كه سفيد بوده باشد و كوكرد و سفيد بيازي و حب البان و  
 زيت و دروغ حب الغار و خاكستر بلوط و نمك و نمير و سفال كهن و ما ميران و قنديل و تخم  
 و بياس و مغرانه زرد الوي تلخ و قط شيرين و ميعه تر و كنيخ خشك سوخته و كناناد  
**دروغهاي خارش برك** آب كرفس و سرکه و دروغ كل و اندكي بوده و تخم خفاش سفيد كوبيده  
 دارد با قلع با كوش خرنه و آب كرفس و طيب قاء الحار و داروهای نبات الاليل **دارو**  
**خارش رحم** سفيد تخم مرغ با كلاب نماد كند **خارش انگشت** آب چغندر كرم  
 برهند و دروغ بان ملا كند **خارش دندان** تخم خنظل بجز بوده بجز و سندر سرخ  
 سنای مكي پنج خرنه هم با سرکه و دروغ **خارش بدن** كرمه و آب كرم و طيب شاهتر  
 و آب كنيخ و سرکه و كلاب و دروغ ملا كند در كرمه و خنا و سرکه و طيب مورد  
 با سرکه و كوش خرنه **داروهای خشك** رنده كه بتازي **حصف كويند** قصد و استفراغ طبع  
 هليله و شاهتره و آب كنيخ و سرکه و كلاب و دروغ و خنا و سرکه و طيب مورد و با سرکه  
 و كلاب و درازن نشان **داروهای خارش معده و فرج** شب يمانی بريان كرده با چند  
 قطران **داروهای قويا** استفراغ خلط فروني كرمه و آب خوش دارد با قلع و دروغ هم  
 سرشته و چغندر و سوسر كندم و تخم خرنه هم اميخته با ترشي ترنج و هليله زرد بركه  
 و دلك بركه حل كرده و حصف با ماز و صفع كبر و مقل و شياف امينا و قويا اس همه  
 با سرکه و اشق با سرکه و كندش و زرد چوبه با اشق ملا كرده با آب خوش و قط سفيد با درازن  
 دروغ كاوكداخته است با ملا كند اس و دروغ داس برهم علاج كند و مازوي بيو و تخم با لوي

از قندهار  
انگشتان طبع

حکیم

خاوند

حصف  
انويه

ادويه  
قويا

كلو

كا و بركه بخته و سرشيم ماهي و كند بركه حل كرده و تخم با ماز و كيرا بركه حل كرده  
**داروهای ماس سرده** بر قون **حصف** سفيداج و كوكرد و موزج هر سه هم جابند **دارو**  
**ماس حصف** كه بتازي و خوكيند استفراغ ماده بلغي و انچه بركه با آب غوره و آب خا  
 چوب زرد و چوب اخير و چوب بلوط و شب يمانی در سرکه سوده و آب اهلك و دروغ كل با  
 سرکه و نمك و آب برك مورد تر قضا ملا بايد كند **بديا جزء** حصف و سير و اما قويا  
 ماميا و دروغ ان كل از مني و خاكستر برك كرفس و زرد و شيك كوسفند و قصب اللذير  
 اردجو و سرگين كا و كند و ميعه و اشنه و افستين و منبل و طيب كرفس و شيت  
 بوم كناناد ترنج نفول كند و **الكراس** **دارو** بود زرقاي تر و ميخته و قير و طي از  
 زيت و شراب انگوري سياه نيم كم نفول كند و **داروهای ماس** نخت كند ان **سلطاني**  
**و نه از سلطاني** به بط و عيده ما اكيان و سه شير و عيده خرن و كرك و عيده و بابه و عيده  
 و عيده كوساله و عيده كرده بز و عيده خرن و دروغ زيت كهن و دروغ كمان و دروغ بان و  
 دروغ سوسن و اعمار طيبه و تخم كنان و ميعه تر و اشق و جاشير و بزر و زرقاي تر و  
 مغرناق كا و مغرناق كوزن و تخم ميا اخير و خاكستر كرفس و داسياخ و مقل و قاء الحار  
 و تخم خطي و سرکه و بخار سرکه كه از سنك خبرد و سوسن سنك فاني و آب كنه و آب كنيخ و  
 كوك و اسفنداج بر تخمه سرب سوده و كل از مني بركه ملا كرده **داروهای ماس** با دناك  
 مجبه بر اشق بر نهادن و زيت كهن و تخم كرفس و بادامان و ناخواه و سداب و خيران و  
 جوشانيله و زرقاي خشك و موم و **اگر دروغ حار** **دارو** بشم زرقاي و دروغ كل بركه و  
 دروغ كل و دروغ نيشه و دروغ شيت هم اميخته **داروهای خنا** بر استفراغ نقي و  
 داروهای مهمل و حب واصل و حب خرنان و قند و زنجبيل و مسك و سكر بكار دارند

اماس حصف  
ادويه

ادويه

اماس حصف

اماس حصف  
ادويه

اماس حصف و دناك

حاروت

دروغهاي خنا



درهم دانه بون و درهم الرسل و درهم زنگاری و درهم بدین صفت ارد با قلا ارد جو به  
سج خنظل و شب عیانی و سوس و ذیت تو و درغن زیت و حلبه و اهاک و فطرین و زیت  
و قوبال مس و در فنج و مو یوج و ارد کرشنه و سرکه و قسل و تخم کتان و پیروز و سرکه کتان  
و قرن اما غره را مداد در دم سوخته و سوده بخورد بکهنه و اگر اردی باشد نه از بوی  
و ارد جو را بکثیر تر و از مر و حفص سازند و **دروهای سحر** اشو بیکه حل کرده و کخته  
سج کرب با ذفت و سرکه سرشته و موم و زانباخ و پیه کاو و ذفت و دق و اهاک اب ناز  
و دردی شارب سوخته و فطرین و مغر خرق و در سج و قوبال مس و درغن کل و تخم  
و پیروز و قمل و شوق خانه مکس و سل و علك البطم و بوره و طلفطار و مو یوزانه پیروز کرده  
و درن های غده و **سما** بر ثایل حفص و سیر و اقایا و سیریم و کجا انجودان بر کافه  
کرده بر خند و سرب بر زیران خند و خاک کحلزون بایه ناز و خاکستر این عرس با موم  
درغن و سوس و انزوت و فضا در و زنگار باب صابون سرشته بر موم خند و ماز  
و شب عیانی با شمع خنظل نهاده کنند بر ثایل و خرق و فطرین و برك مورد تو مالیدن باب  
صابون و اشنان و تخار شستن و کربا زوی کوفه و سرکه سرشته فضا در کربن و سرکه و فمک  
مالیده و در فنج زرد با مو یوزانه پیروز کرده فضا در کنند و سه روز بگذرانند پس بکشایند و  
**دوهای دیشما که دریم** پالا بد جو ز تو بک ان بگویند و فضا در کنند و اگر شراب پیزند و فضا در  
کنند نافع بود مرد اسنک سوده و سرکه و درغن زیت پرورده و در جو به و دردی سوخته  
و ماز و طکلان و دم الا خون و شب عیانی و اقلیمای قضی و **اگر بایست** باب دریا شود  
و اب شبعانی و اب سعد و دردی غبه باشند و اب برك ازاد دخت یا برك سدر روی  
تخته باشند و **دوهای دیشمای** سج شیطرح و زراوند با سرکه و سل و علك البطم با درغن  
کا

در سحر

در غده و سما  
و ثایل

در اجات و دند

در اجات و دند

در سحر  
در غده و سما  
و ثایل

کاو و با درغن شیرو و بیج سوسن با عسل و ارد کرشنه با فیات و جاشیر و دردی و درغن  
زیت و شب عیانی با عسل و فاسیون با عسل و زیتون پرورده و فمک و درهم زنگار و درهم کتان  
هندی و مرقره اسود و قرص اخضر و **دوهای دیشمای** معقن و زراوند طویل و عصا در  
برك و مایلخیر و عصا ده قاء الحار و سعد و انزوت و دردی سوخته و علك الانباط و زنج  
سوخته سنج و اهاک اب نو سید و شب عیانی و فاد جوت و کند و ماز و موم سفید و در  
زیت کهنه و سفید با زیز و اقلیمای و مرد اسنک و اشو و جاشیر و سحر و پیه کرده  
کاو و زانباخ و درغن موم و سرکه و موم و شقایق النعان و قور الصبور و ارد کرشنه  
ماهی قدید و مغر بیک کرب و بیج خند و بیج قاء الحار و تخم کتان و حاشا و مو یوزانخیز  
فطرین و زیزه و ارد جو و عسل الفار و اقامع الریان و کلکند و مسیه و زهره کاو و دم الا  
و پیروز و ذفت و فوساد و اشجار و **دوهای دیشمای که مندل** شود فضا در  
و نکید با برك و حوالی قرصه از درن و محجه بر فساد و خون پیرون کون و علك الانباط  
و ذفت و موم و درغن زیت و درغن کاکهن و مس سوخته و زانباخ و فمک اندانی و  
سیر کفنگران با ب غوره و کرده و سوخته و مرد اسنک و سرکه و درغن و در سج سوخته  
و درغن صنوبر و اقلیمای و قلفطار و **دوهای قرصه که دریم** در افتد شبنم عسل و خواص  
البحر بیک کین سرشته و برك سرو و جو ز سرو و خاکستر کدوی خشک و خاکستر جوت خنا  
و خاکستر شبت و درم سوخته و لسان الحمل و جوت حواصن و خنک کشته  
و **دوهای مخصوصه** و **دیشمای که دریم** لطیف افشین و طیف قنطاریون و غلیظ و بیج جاشیر و دا  
دوهای که کوش و **دوهای دیشمای** فضا در و استفرغ صفر و شرعهای ترش و  
و صر کاخود و فضا در مندل و کلاب و زول تغیر هوا کردن و قرصه و درهم اسفند

در اجات و دند

در سحر

در غده و سما  
و ثایل

در اجات و دند



و کا خود بر نهادن داروهای دشمنای قنابل که در غنوت بود شربت ها و استفراغ که در ش  
 بلخی یاد کردیم و عضودا در شنج نهادن و آب برك مورد و کلاب و عصی الراعی و شراب قاض  
 و سرکه مزوج کرده بکلاب این همه سرد کرده نفول کردن و انا و پوست و عدس و بزور لود کردن  
 مورد و برك حاض نما کردن و طبخ ان نفول کردن و کل از منبر که حل کردن و طلاء کردن  
 و برك لسان الحمل با پوست جو سرشته و برك مورد و برك زیتون و کدوی خشک سود با  
 برك لسان الحمل التور داروهای **صور** لجهای فاصوره را تراشیدن و کوشیده شده بود  
 و بدایوی تن سوزانیده و غما داروهای ذکره را در آوری نیز در جای یکا هشت یاد کردیم  
 و بروغی و سوزش نوا ساکت کردن و اجرای داروهای ذکره صبر است و زنگار و مرداسنک  
 و کلس قرالبین **صور** مانه داشتن با بیدیا و آب صابون و زنج و فوساد در طبخ شاد  
 و کلس قرالبین **سوخنی** آتش بسفیده تخم مرغ و زعفران و صندل و فوفل و اجریغنه سفید  
 نو و سفال سفید و کلاب و آب غلبه و قهولیا و کل از منی و هر یکی که سفید بود  
 سنک سفید و سرکه مزوج بعمل و عدس و برك کلنا و در جو مجرب ریخته و برك کشته  
 و برك خطی کوفته و برك خبازی نخته با مرداسنک و سفید ایدیز و آب کیمیز و آب غیب  
 القلب در روغن کل سرشته و مرهم سونش و طین بجر المفره و برك مورد خشک و اهک  
 شسته و آب زیتون و آب که **داروهای جدام** آنچه از بصر استفراغ دهند یا درج فیزی  
 بقیتا قوت داده و بجر از منی و شمش خنظل و خرقه سیاه و مواد در طوس و یا درج فیزی  
 و طبخها **بدین صفت** آمیزون و اسطوخودوس و بنفایج و هلیا کابلی و هلیا سیاه  
 و خرقه سیاه و بجر از منی و بجر لاجورد و شمش خنظل و مقومیا و صبر و شاه الحار و طبخ  
 که در جای یکا هشت یاد کردیم اما شربهای تریا و فادق و قرص افی و تریا و اربعه و اقراص منسل  
 ذکره

آوردن

ناسی  
خونگی

جدام

صفت

و کوشافی و شوربای افی و طبخ اسود و سالح داروها که در باب علاج وصف کردیم و  
 داروها که هندوان ساخته اند و همچون سلاخه که آن را جوان داد و خوانند و در من  
 با دام با عصاره انکوزان و اگراده **خونی** از غام بود فسد باید که **اما داروهای**  
**مالیت** داروی تحلیل کننده باید خاصه در که با بیدیا چون آب حلیه و آب چند با اندکی بود  
 و در باطل و استان و اهک و بچ حاض و کوکر و کند و سرکه و عاقر قرحا و مزوج و خول  
 و صبر و صبر و برونه و حب الفار و فلفل و دار فلفل و صابون و در طبخ حلیه حل کرده و در  
 فادق و سلیتا و **غلام خدا** این علت نای جوی با کینه باید و خند و در استفراغ با بجا  
 و مرغ و ماهی و شیر و عمل و اخیر و انکوز و فطام موافق بود و شراب کهن بچ حال شاید  
 و از سبزها کندنا و ترب و برك چغندر و طبخ ان و اقله اعلم با السوا فصل سی و چهارم  
**جراحات و داروهای جراحات** که در گوشت بود برك منور و در سرکه مزوج با شراب انکوز  
 چینه و و از وی سبز و فادق و فلفلیای مفسول و لسان الحمل خشک کرده و شادنج  
 مفسول و برك حاض و برك عوچ و برك کوك و پیر تر که شیر تر نکند و خراطین سوده  
 و سر سوخته و بچ سوس و شتی و سفید ایدیز با قرقی که از نوم و روغن مورد  
 سازند و قلع طار سوخته با می چینه و عصاره فلفل و بون و سکه امشع با شراب  
 با سرکه مزوج و خرقه کلان شسته و کوفته چون سره و زقی الافاق و بزرد و دروها  
 بدین **صفت** اسفیداج و مرداسنک و حب الرصاص و مرزاد و صدف سوخته و انار  
 خرد و نارسیده که از درخت میفتند و خشک شود قلع دیو و سر کوزن سوخته قلعیا  
 و دلتانج و مرغ سوسن و شاد کند و پوست منور و انا و پوست و شربهای داروها  
 که خونی باز دارد صبر و کند و دم الاخون و پید خروک و خانه عنکبوت و فلفل و

آوردن

صاف

فصل  
در جراحات

نفس

داروهای















و در غن شیرخشت با شکر و سکنجبین یا ماء الجبن و ضماد از غل قحاح و تخم کتان و پنبه کوفته  
 کداحه و صمغ سرخ و داروهای صفا خون جوهر السرو و ارد نخود و ارد ترس بر سر کشند  
 و خاص کوفته با سرکه و سرختم ماهی و تخم کتان و صمغ و دردی شراب و دردی سرکه خسته  
 و زنجبیل سرخ و زنجبیل و زفت و داروهای زردی ناخن ماز و شب بمانی و پنبه بزرگ  
 او و بزرگ جگر و سرکه داروها که ناخن معیوب می کنند صمغ سرخ و سرکه بزرگ و کدو  
 با پنبه بزرگ و تدریجاً که ناخن درست نماید چون ناخن جدا شود آنکس را غلاف نماید  
 ساختن تا قوتش بدو نرسد و داروهای داخل اینون بزرگ با سرکه طلا کردن و بزرگ  
 و سرکه بر بالای آن نهادن و آنکس را پیر نهادن و حفظ بر سر کرده و سماق و طلا  
 و دروش حاج و سکنجبین و ماز و غسل و صبر و کثرت با غسل و دروغ نذر نهادن و علاج  
 دگر کردن فصل می و مستقر در داروهای یاد زهرها و غیره شربت زهرها با زردار و داروها  
 که بخورند بذر الاخره با دروغ کاه و زهره را باقی با سهال دفع کند و شب با دروغ شیرین  
 و تخم ترب و ترب و جله داروها که برقی با دروغ دهد و ترب با بزرگ و سرخ و طوس و جگر  
 و تخم شلغم بخورم با شراب و مطبوخ انجیر خشک و فندق و بزرگ جوهره جوهره و در شراب  
 سداب و در شراب خواقیم البحر و در شراب و شیر تازه و سیاه و مسکه و دروغ کاه و دروغ  
 بادام و سرکه و خرگوش و میزرد چهاردم با یکدم در شراب شیرین با در ماء العسل و در  
 الحلیث در شراب کرم و کوفته بزرگ در شراب و ماء السک و ترباق و فوشجه و شرابی که کف  
 در آن افتاده و مرده باشد و در مشال تخم ترخ و بیج مشال بیج انجدان و بیج خنک و  
 البان و دروغ لبان و در اجینی و جطیان و با و شیر و زردار و ثمره درخت جاری و  
 اندیون و قیوم و قرد مانا و فاقون و بیج ابن عربین و کوش و تخم جرجر و بالونه و

ناخن  
 ادری  
 زرد  
 زهر  
 ادری  
 معیوب  
 ناخن  
 براید  
 فصل  
 زهرها  
 و زهرات  
 و انجیر  
 زهرها  
 با زرد  
 زرد

و با

و لعابها و حوهای نرم و جرب و لعاب اسفنج و عصا و خرفه و عصا و کول و عصا  
 و عصا و کثیر و آب کسنه و آب تخم و ککاب و کافور و طبع سرطان زهری  
 داروهای زهری از این جمله انجیر کرم و زیت بنجایت جوهره و بیون و قرون السبل و در  
 این چیزها که خنک است و شیرین و مسکه و شیر تازه و مانند قرون السبل خاصه با آب که  
 کلاب و ممانا و درخت کافور و درل و سرخه و اشامید و دروغ ترش و آب نادرین  
 و هندوانه و ککاب و دروغ کل و ریاس و سماق و پوست جوهره و سب و هر چه جدا  
 و فرزند جوهره و بیون و بیون و زردالنج و مانند آن علاج این چیزهای کرم لطیف چون برآید  
 کبر و میز و طوس و در ماء الحلیث و سیر و مانند آن و هر چه کوه را منکوح است  
 چون قرون سبل و پیش و هلاهل و دروغی علاج این و در ماء المساکات و میز و بیون  
 خوش و هر چه تیز است و پخته چون زنجبیل و انجیر و مانند آن لعابها و حوهای نرم  
 و مسکه و دروغ کاه و هر چه تیزی آن بکند و انجیر خود را با آب با زردار و طبع با زردار  
 مرد اسنک و سفیداب حقایق بر آن زنی کردن لعابها و حوهای نرم است و شیر  
 و مانند و حقنه کردن و میز و در ماء العسل دادن و هر چه آن را ناخیز و اسکا  
 انجیر دروغی آن است چون مقناطیس است خاصه دارد بدین سبب دروغی سون  
 آهن و قناطیس است تا آنرا جمع کند و بیون دارد و طریق استعمال دارد که در شراب  
 با زردار اینست و با زهره زهر انجیر در ککاب بموم یا در کرمیم داروها که طلا  
 میزند زهرها با زردار و دفع کند قط سفید و سیرخام و بیج با دروغ کاه و چون  
 بدست بر با دروغ زیت و عصا و کدنا و با جوهره جوهره و کدو که سوده با جگر و  
 خاک و زهره که سینه از زهره بکافند و مسکه و نمک و زهره کاه و خاک که خوب انجیر

ادر

کافور

علاج

انجیر  
و زهره

انجیر  
با زردار

انجیر  
با زهره  
خاک



چوب دریا مسکه و سیرنگ و سکن کبوتر و تر و خردل و مسکه و لاهک با صابون مشتمل است  
 جو شاییده با نمک و طنج موش دشتی فندک که بتازی الحمر دکنند و طنج آن و آب دیای گرم کرده  
 داروها که چون بخورد ملاکند جاها که از کما که بزنند مغز کوش با مسکه و روغن زیت و مبعه  
 با روغن زیت جوشیده و حبس نو بر باریک بنج آنست با باقی صوم و بنج اخندان و در قوی الکلی  
 و بنج حرف این داروها با روغن زیت جوشانند و آن روغن ملاکند و روغن تربی باشد  
 دارد داروها که چون در خانه بکشد جاها که بزنند چوب انار و بنج سوسن و بزر و تر  
 و موی و ظلف و سکنج و آنکه بزرگ غار و شونیز و سرکون و کوهک و اینون همه  
 حشرات از بوی و در این داروها بکشد و انچه در خانه بکشد بکشد فطرا و بعد بنج  
 و مسکن بود و کوهی و دشته و در فنه و طلیت و بزرک غار و داروهای مرکب که در کتاب  
 سیم یاد کردم داروهای که بزرگ سک دیوانه سرطان فزی و جنطیانا و کند و طین الحیر  
 و پنه رایه خروش و پنه رایه اهو و حوت عرب و زرافه و مدج و حب انار و مر و حما و تخم  
 سداب دشتی و شونیز و حوض و طلیت و انشین و جعد و طین مخموم و کما و زین  
 و چشم سرطان و پنه رایه سک و خوی سک دیوانه و دواء الذراخ که در جای دیگر است  
 و بکرهای سک که گرفته بریان کرده و پوست صغیر العجای بریان کرده تمام شد کتاب دوم  
 کتاب سیم از قریب ادین خیره خاوند شاه یوسف بنی الحنفی است از قریب ادین خیره خاوند

کتاب  
ادویه  
جافوران

کتاب  
ادویه  
جافوران

کتاب  
ادویه  
سک دیوانه

کتاب  
قریبا دین

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد بدانکه  
 علم طب بر دو قسم است علمی و عملی و آنچه درین مختصر مذکور است در قسم اول قسم علمیت  
 و آن بر سه مقاله است **مقاله اول** در حفظ صحت و این مرتبت بر مقدمه و مقدمه باب

باز کردن

باید اول در چگونگی هوا و تبدیلی آن باب دوم در تبدیلی فضلهای سال باب سیم در  
 شهر و خانه و مسکن باب چهارم در تبدیلی جامه پوشیدن باب پنجم در تبدیلی واکول  
 و مشروب باب ششم در تبدیلی آب باب هفتم در تبدیلی شراب است کشته باب هشتم  
 در تبدیلی خواب و بیداری باب نهم در تبدیلی حرکت و سکون باب دهم در تبدیلی  
 دادن باب یازدهم در تبدیلی رفتن کردن باب دوازدهم در تبدیلی قصد و حجامت با  
 سیزدهم در بیان و کما که نشسته زینند باب چهاردهم در استفرغهای دیگر باب پانزدهم  
 در اعراض نفسانی باب شانزدهم در تبدیلی پیران و سر در آجان باب هفدهم در تبدیلی  
 مسافران باب اول و این بر ترتیب حروف فحی است و در اینجا داروهای از موده مستعمل  
 و اغذیه مالونه و بعضی از ترکیب و محوفا و شرابها و حبها و قرضها و شیاها و اطلیه  
 و منادها که مستعمل است مذکورات و داروهای غریبه و اغذیه غیر مالونه و درین کتاب  
 مذکوریت و متروک و این بود و نقاط نمط اول یکبایت و این باب مشتمل است  
 بر بیت و هفت فصل بر ترتیب حروف فحی اما فهرست نمط دوم و آن هفت باب است باب  
 اول در معاینه و جوارشات باب دوم در شراپها و سکجینات باب سیم در مسهل  
**باب چهارم** در قرضها **باب پنجم** در مرهمها باب ششم در حقنها و شیاها باب هفتم  
 در داروهای چشم **مقاله سیم** در تعلیم المعرفه و الاستدلال با احوال الامراض  
 بطریق نفس و قارون است و مقدمه المعرفه شناختن بیماری است و احوال نفس مادی و  
 فانیهای سلامتی و نا امید ی اندر بحران و غیر آن که طبیبانها و معلوم کنند بعد از  
 از بیادای حکم کند که کدام بیماریست و علاج آن بر طبیبان کرد اما استدلال با  
 با احوال بیمار است باب اول در بعضی بیماریان باب دوم در احتیاس بنفوس



و احوال ان باب سیم در احوال بول اول اما مقدمه المعرفه برفه الشخصیه و باب ۲  
 باب اول در شاخهای بیماری باب دوم در شاخهای بیماری که خواهد بود **اما**  
**عمل** مشتمل است بر بیست و پنج باب **باب اول** در سر سام کرم و در سر کرم **باب دوم**  
 در سر سام کرم **باب سیم** در الفولیا و دیوانکی **باب چهارم** در غفلت و فراموشی  
**پنجم** در سکنه **باب ششم** در صرع **باب هفتم** در فالج و وعشه **باب هشتم** در  
 لقوه **باب نهم** در کابوس و سرگشتن **باب دهم** در خند **باب یازدهم** در بیماری چشم  
**باب دوازدهم** در بیماری گوش **باب سیزدهم** در بیماری بینی **باب چهاردهم** در  
 دهان و زبان و لب و دندان و حلق و حنجره و آلات تنفس **باب پانزدهم** در زکام و  
 و سرفه و عاتق الحنج و ضیق النفس و ذات الریه **باب شانزدهم** در بیماری دل **باب هجدهم**  
 در بیماری معده **باب هیجدهم** در اسهال **باب فوجدهم** در قولنج **باب بیستم** در  
 مقعد **باب بیست و یکم** در بیماری جگر و سپرز و یرقان و استسقا **باب بیست و دوم** در  
 کرده و مثانه و سوزش ادران **باب بیست و سیم** در بیماری زنان **باب بیست و چهارم**  
 در اوجاع مفاصل و درد مندها و قمر و عرق النساء و آفتک و قویا و رجات  
 و سوزشک آتش و یخین موی و کلف و زکام و روی روشن کردن و روی خرق خویش کردن و  
 باشد ترکیب **باب بیست و پنجم** در علاج زهرها مقدمه حفظ الصحة از عقال اول از قسم  
**علی اما بعد** بدانکه تن جسمی است مرکب از چهار عنان که آن خاک و باد و آب و آتش است  
 چو در تن صغیر بمنزله آتش است و باجم بمنزله آب و خون بمنزله هوا و سودا بمنزله خاک  
 و فعل و طبع و جای هر یک از ایشان جداست بدین سبب با یکدیگر ناسازند و از یکدیگر  
 گریزیده اند و طبیعت که مقدر بدست با ایشان کوشا نیست تا از یکدیگر جدا شوند لیکن کار

حقیقه الحقیقه از  
 مقادیر اولی از  
 قسم علی

فیجوز

طبیعت کاریت بقهر و جدا شدن ایشان کاریت بطبع و هرگز کاریتی که بقهر باشد با کار  
 که بطبع باشد نباید پس بالضروره چیزی باید که طبیعت را یاری دهد تا قوتان تمامش باشد  
 و این علم طب است و منفعت طب است که هرگاه ایند تعالی تقدیر کرده باشد تخصیص که این  
 اتفاق افتد که تدبیر طبیی با طبیعت ساز شود تا احوال تن او بسلامت تر باشد از احوال  
 که از تدبیر طبیی خالی باشد و اگر این شخص را بیماری افتد و در تن جمال تندقی باز آید از  
 اینجا معلوم شد که موضع علم طب بدن انسان است چه طب علیت که طبیعت بدان علم درین  
 مردم نگاه کند اگر تندرست است تندرستی بدو نگاه دارد و اگر بیماریات او را بجا نهد  
 باز دارد و اسباب تندرستی و بیماری شش چیز است و طبیبان او را سسته ضرورتی خواهد  
 و ان هوات و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب استغنا و لذت  
 و اضرار نفسانی و اندک تدبیر نگاه داشتن تندرستی تدبیر این سببها و اجبات از  
 هر آنکه این شش سبب هرگاه چنان باشد که باید و افکاه باشد که باید سبب تندرست  
 باشد و هرگاه بخلاف این باشد سبب بیماری گردد و ازین سببها آنچه ضرورت است  
 هوات بجهت آنکه قوام تن از سه قوت طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار  
 خویش بواسطه روح کند و ماده و مرکب روح هوات که از شام و سام میرسد  
 و بدوی میزند و گرم شود و از حرارت بسوزد و اگر بایم زدن هوا از روح جدا شود  
 روح از اعتدال بگردد پس اینجا معلوم شود که هوا مرکب روح است و نیز معلوم شود  
 که تدبیر سسته ضروریه موجب تن درستی است پس باید این کتاب هر یک از اینها را  
**در چگونگی هوا و تدبیر آن** بیاید دانست که این هوا که نزدیک است هوای محض نیست  
 بلکه با بخارها آمیخته و از هر چیزی آثوری پیوسته و همچنین اندر هر یکی از فصلهای سال

باب اول در  
 هوا و تدبیر آن



از طبع خویش ببرد و بهترین هواها آنست که از بخار دریا و دیگر اجزای بیشها و درختانی  
 چون انجیر و گردگان و از بخار تیره مثل کرب و باطل و سیر و جحر و از بوی اهل و غنای  
 درو باشد و از جانب شمال کشاده بود و اندر تاجستان نناک و اندر زمستان و بخار  
 نباشد چه هوای گرم تر را لاغر کند و زوی زرد نماید و دل را گرم سازد و قوتها  
 گرداند و غنوتها بیدار گرداند و موجب تب گردد اما مردم سرد مزاج را سود دارد  
 خداوند بپای سرد را موافق بود و در قوتها تحلیل دهد و سام بکشد و هوای  
 اندر بیشتر حالها مردم تندست را موافق بود اما زکام و زهره دارد و هوای مردم را  
 سود دارد و پوست نرم کند و هوای خشک عکس بر باشد و هوای غلیظ هوا باشد  
 که ستازگان خورد اندر تب نماید و در مردی دروی ناخوش باشد و هوای نناک  
 زیانکار و از هوای غلیظ باشد هرگاه که هوای شود و با تولد کند سخون عود و لاد  
 نکند و محصله و منسل سود دارد و سه که اندر خانه بپراکنده کردن اصلاح هوا  
 باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال در فصل بهار مادتها که اندر زمستان گردانده  
 و فربه پیش از آنکه بخار از تاجستان کشاده شود کم باید کرد اورد و وجه یکی آنکه طعام  
 و لطیفه خورد دوم آنکه استفرغ کند و بهترین استفرغها در فصل بهار خون بیرون  
 کردن است بقصد و در تاجستان ریاضت با اعتدال و طعام و شراب جماع کمتر کند و اگر  
 باید کرد و شربت و غذا باید که میل بخنک داشته باشد و کفایتی تواند کرد که  
 و محصل توی نماید خورد و اگر ضرورت شود فواید که باید خورد یا شراب دود و  
 شیرین و خیار شیر و مانند آنها و در فصل خزان از گوشت فربه کاه و جماع و هر چه  
 خشک تر باید پرهیز کنند و در آب سرد ننشینند و در آخر فصل بداندی مهلا استفرغ کنند

ماتن

باب تدبیر فصلهای سال

تا تن از اخلاط پاک شود و شراب کهنه بخورد و در زمستان ریاضت بپوشاید کرد و طعام  
 و غذا اعتدال باشد خورد مثل کباب و بویان و خشک باد و چینی و زیره و شراب مرغ باید  
 خورد و در فصل زمستان اسهال بخار از قیاس بواسطه آنکه اخلاط میل بسبب اورد باب  
 سیم اندر تدبیر خانه و شهر میسر هر مسکنی که افزاشه تر باشد هوای آن خیر و خنک تر  
 و در مردی اندر آن خوشتر باشد و هر مسکنی که قشیر تر بود هوای آن بدتر و گرم تر باشد و اگر  
 تر و بخارای بدتر و در مردی ناخوش تر باشد و هر مسکنی که از کجانب و کوه باشد و از کجانب  
 دریا بود تخصیص جانی که از جانب شمال کشاده باشد درای هوا با دای بسیار باشد و اگر  
 آن خشک و کوه آن سنگین باشد نصیب باشد و اگر کوه آن کل باشد زمین ست بود و تر آن  
 زیانکار تر باشد و مزاج آن ولایت گرم بود و بیماریهای عفونی بسیار باشد خاصه اگر مسکن  
 در قشیر باشد و شمال بسته بود و دریا از جنوب باشد و با تولد کند و هوای کوه در ست  
 باشد و مسکنی که زمین کوه و کلای پاکیزه باشد و دریا از رود و وجود هوای آن خوش  
 معتدل باشد و مسکنی که در میان کوه بیشه و انبار بود بد باشد تخصیص جانی که حشر  
 بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا باشد هوای آن در ست تر باشد و زمین قیاس  
 کرد باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم بپوشند نخست جامه از تن گرم  
 شود پس بپوشند و اگر کم کنند و جامه که تن را اگر تر دارد جامه پیشین و پوستین بود  
 که تن را خشک نگاه دارد جامه ایست که سام او کشاده باشد چون جامه کتان و جامه پنبه  
 در باشد و جامه درشت تر را لاغر کند و پوست را سخت گرداند و جامه نرم بپوشد و باید  
 نمود و در جامه پست را گرم کند پوست بپوشد و اگر کم کنند و جامه که تن را اگر تر دارد جامه  
 باشد یا بپوشد اندر تدبیر با کول و شرب غذای آن گندم افشانده و کوفت شود

باب تدبیر فصلهای سال

باب تدبیر فصلهای سال

باب تدبیر فصلهای سال



جوان تند دست است و شیرین که در خورد مزاج باشد مانند خربا و انگور و انجیر و غیره  
 غذا که در وی وانی باشد نباید خورد و اگر خورد در عقبان چیزی چندان بخورد تا مشغول  
 آن باز دارد مثلا اگر خیار و کدو و کاه و مانند آن خورده باشد چربی که در خورد و اگر  
 برعکس آن باشد بخورد و اگر طعام غلیظ خورده باشد چون هر چه و حلوا و پاجه و نان و  
 چیزی شده کشانیده بخورد و لطیف کننده با آن بکار دارد چوبانکه و سرکه و ترب و سرکه  
 و مانند آن و اگر چیزی چرب خورد در عقبان شیرین یا ترشی بخورد و اگر ترش و شور خورد خردی  
 نفع بخورد چون خیار و کدو و غیره و اندک زعفران چرب که خورند و اندک زنجبیل  
 نیک است و همیشه طعام بر استها خورند و هرگاه که استهای صادق پدید آید تا خیر و تقصیر  
 تا غلط بر معده نرود و دست از طعام وقتی باز دارد که هنوز استهای باقی باشد و اگر در وی  
 کرات کرده باشد دوزخ یکبار باید خفت و بعد از آنکه از خواب برخیزد اندک جوارش و  
 بخورد و اندک طعام لطیف بخورد و بهترین نوعهای طعام خوردن است که اندک دوزخ  
 باز بخورد یکروز با مداد و شبانگاه و دوزخ یکروز پیش و هر که اندک دوزخ و باز بخورد  
 عادت داشته باشد اگر یکبار خورد ضعف پدید آید و خداوند معده که مرا صوابانی باشد  
 که لقمه چند نان با شیر یا نادر و امثال آن بخورد پس ریاضت کند و بعد از آنکه استهای پدید آید  
 طعام بخورد و کافی که معده ایشان بطوبیت و بلغم باشد طعامهای خشک مثل کباب و قلیه  
 خشک و نان و امثال آن بخورند و کافی که در معده ایشان صفرا باشد طعامهای ترش مانند  
 اسناناد و سماق و زرشک و قلیه ترش و مانند آن بخورند و اگر در معده طعام بپا داید  
 فی الحال قی باید کرد بکفین و اگر گرم و مانند آن و طعام الوان بکونی نباید خورد تا طبیعت  
 متحرک شود بر هضم آن طعام و کاه و زرشک و عدس و ماش و لوب و آبپاش کند و طبع را خشک

سنة

سازد و غذای چرب شصت طعام بیورد و معده را ضعیف کند و کراتی و کراتی پدید آید  
 و خشک مزاجان را به بود و مرطوبان را شصت بیورد و طعام و غذای سرد کراتی دارد و غذا  
 شور و تیز چشم را زیان دارد و بسیار غذا باشد که اندک روز با هم نباید خورد و بگویند  
 چون دروغ مایع و دبا و انار و ترش و ازبیل و زعفران و زرد الوان نباید خورد و بگویند  
 و پیاز و مغزول از این ها هیچ چیز با یکدیگر نباید خورد و شیر و شراب در یکروز نفرین دارد و در روز  
 و جغرات و ماهی تازه و انجیر اندک مجلس بلکه اندک روز نباید خورد که بیم بر من و جغرات  
 و ازبیل میوه تراب میخ نباید خورد که بیم فالج باشد و غسل و خیزه با هم نباید خورد و ازبیل  
 فصد و حجامت چیزی خوردن کراتی دارد و سرکه از فصدی که قلعی نداشته باشد نباید خورد  
 دوزخ و شیر اندک ظرف مسین نباید خورد و شیر و سیر و تخم مرغ بیکجا نباید خورد که مشغول  
 داد **باب ششم اندک و زیاد** آب سرد و تر است و با شد که جیب کرمی هوا یا نریزید  
 اسهال کرم شود و خاصیت او سردی و ترشی کردن است و طعامها را رقیق کردن و بهر وی  
 کد را نهند و آب یاران را قوی بپوشد و آب یاران زمستان خالص تر باشد از یاران تابستان  
 و آب یاران اگر چه لطیف بود زود عفن گردد و آب میخ و برف خداوند اوجاع مفاصل را  
 زبانی دارد و اولی آن باشد که آب را میخ و برف سرد کند و خداوند ریش و فالج و  
 سخت بد بود و صاحب ریشها و دملهای کرم مزاجان را بغایت نیک بود و آب و دیاب  
 شور مردم را لاغر کند و خداوندان بیماری سرد و خداوندان ریش و فالج و استسقا را  
 سود دارد و اگر آب پیرون را غلظت در آن کنند و بپزند یا چند روز در آفتاب نهند بجای  
 آب دریا باشد و خوردن وی روی را تپا کند و عارض و اسهال دارد و آب قلع هم اسهال  
 دارد و آب بیره سنگ شانه دارد و آب کرم طعام را بر سر معده آرد و آب سرد تند و استسقا را

باب ششم  
 اندک و زیاد



سود دارد و معده کرم را بجای جوارش باشد و دل کرم را موقوفه و منع عقوبات  
 کند و بخارها از دماغ باز دارد و اگر داب سخت کرم بخورند قوطع را بکشد و قشنگ در  
 عین رادفع کند و صاحب بزرگ و مالغولیا و زرد چشم را سود دارد و آب چاه و کار بر قیاس  
 بایستد و خانه بد باشد و استسقا و زرد احشا و زردی دارد و اگر خواهند که آب بد را  
 اصلاح کنند بایستد که خاک پاک خانه از شهر خویش بدان <sup>انجا</sup> بیاورند و آب شود و هوا  
 گرم بود آب را با سکه منزه کنند و بخورند و سیریکه و پیاز بکه تریاق همه ابله ای بد باشد  
 و بر سر طعام آب بسیار بناید خورد و ناشتا و از کرم بپزد و برده و نه شب از خواب بیدار  
 آب سرد خوردن با استسقا ادا کند و در پی طعام کرم آب سرد زبانی دارد اگر شکم درده غیر  
 مددی بادیان با بچه همان آب بخورد **باب هفتم از تدریس شراب** شراب مستکنده اگر چه  
 بحسب اسلام حرام است اما از آنجا که در علم طب بیای نفع و ضرر آن کجاست اندازیم و چه  
 لازم داشته که ذکر آن نفع و ضرر آن کرده شود اما منفعت او آنست که مزاج و حرارت او  
 مناسب حرارت غریزیت بدین سبب حرارت غریزی را برافروزد و طعام بکوارد و خلطها  
 خام را بپزد و دفع اخلاط رقیه کند بجهت آنست که هر که شراب خوردن عادت دارد  
 چون دست از بر دارد هضم او ناقص و در کوفه گردد و حرارت غریزی ضعیف شود و خلطها  
 که با دراز و عرق دفع میشده و بعد از ترک آن دفع نمیشود بیا ریه های بد را از نو کند  
 و منفعت بزرگ او آنست که حرارت غریزی را برافروزد و طعام بکوارد و غم و اندوه  
 ببرد و مالغولیا و علت های سودای و باغی را دفع کند اما آب یار خوردن او در غش  
 لقو و صرع و علت های بد فولد کند و شراب فوار سیده اسهال دمو دارد و حرکات  
 بد بود و شراب کهنه حکم دارد و اگر کرم مزاجان را با آب سرد منزه کرده بخورند

نکته

باب هفتم از تدریس شراب  
 شراب

ناشتا شراب خوردن لغایت بد بود و منفعت و مضرت او بسیار است درین کتاب بخورند  
 باب هفتم از تدریس شراب و بیداری بهترین وقتها از برای خواب فوق باشد که طعام  
 از فم معده درگذرد و قوه هاضمه شروع در هضم کرده باشد و ناشتا خفتن از  
 غریزی و ضعیف کند و بنوا را غرض دارد و خواب روز نوله ارد خانه اندر درستان  
 زنک و روی ماه کند و سقوط شهوت و کلافی دارد و زیاده کار ترین چیزها خداوند  
 سر در آبیا و خفتن است و هنگام خفتن سخت بکران بدست راست باید خفت و بعد  
 بر پهلوی چپ بازگشتن و سکه اگر کم باید داشت و چیزی کرم بر شکم باید نهاد و بر پشت  
 خشن زبانی دارد و بلغم و توله بینه باز دارد و موجب علمای بد مثل سل و فالج و در  
 پشت و کرده گردد و بخوابی و شب خفتن و ماغرا زبانی دارد و طعام هضم نشود  
 بامداد زبانی دارد و کسیر که خوابی باید پیش روی حکایتها و افاسها بگویند و کما هبا  
 بخوانند با الحان و الهاف بمالند خواب دارد و کانی که دانند مطالعه علوم کنند با چشم  
 اندر **تدریس حرکت و سکون** حرکت با اصطلاح الجبار یا ضن آکویند و بهترین وقت زبانی  
 آن باشد که طعام روز گذشته هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و دوده از فضله  
 طعام خالی باشد و اول که ریاضت مشغول خواهد شد بیاورد و فرمود تا اندامها از غریزی  
 و بدنیج و با خفتن بمالند پس ریاضت مشغول شود و چون از ریاضت فارغ شود و کما  
 بمالند نرم و ریاضت چند آن باید که زنک روی را برافروزد و هرگاه که مانده خواهد  
 و عرق خواهد کرد از ریاضت باز ایستد و ریاضت بکر مسکه زبانی دارد و انواع مانده  
 که از ریاضت و غیر ریاضت بد بیاورد سه خوج باشد قرحی و تمددی و وزی اما  
 قرحی خیانت که اگر دست بروی دهند و یا حرکت کنند الحی در یابند چنانچه در نسخه

باب هفتم از تدریس شراب  
 شراب

باب هفتم از تدریس شراب  
 شراب



و سبب آن فصله باشد که در آنجا جمع شده باشد علاج آن مالیدن روغنهای گشاید  
 چون روغن بابونه و شست و قط و روغن کل و مانند آن و گریه بکاره اش و لطیف  
 خوردن اما عمد چنان بود که پندارند که اندامهای ایشان کشیده است و اگر اینها را  
 نهند و یا خست بود تفتیه بدن باید کرد اما در وقتی که تب کرم باشد و اگر دست بری  
 الی در یابند علاج آن اگر مصلی باشد استفراغ باید کرد و که خوردن و حرارت را بشویند  
 خشک تسکین دادن و گریه معتدل و ازین نشستن و اسهال نمودن باب دهم اندام  
 مسهل دادن بیاید دانست که مردم لاغر هستند و دیر و کود و کبیر که قوت ضعیف  
 و کسی که عضلهای زبان او ضعیف باشد و کسی که بجای مینا گوید و کبیر که سادی بزرگ  
 یا عم بزرگ یا مهم و اندیشه بزرگ داشته باشد مسهل نباید داد و قبل از آنکه مسهل  
 چند روز اشتریب دهند و منفعی حسب مزاج در صبح و شام بدهند و از آن که مسهل  
 باید که طعام هضم شده باشد و استنهای طعام دیگر خسته و دارو سخت شیرین نباید بامعده  
 بجای غذا بکار برد و چون دارو بکار آید نباید خفتن یا عمل را منع نکند و اگر مسهل  
 یا بهنجون اندک آب کرم در عقب آن بخورند و اگر مطبوخ باشد احتیاج بان نباشد و اگر در  
 کار کردن تقصیر کند آب شور بکار دارند و اگر بکودم مصطکه سوده و یکدوم سکه را کرده  
 بخورند دارو یاری دهد و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نخورند و اگر معده خال  
 آن نداشته باشد پیش از دارو بنایانند چند لقمه نان اندر شراب تر کرد و بخورند یا اگر  
 یا آب آنان و اگر کبیر باشند و اسهال حاجت آید نگاه باید کرد و اگر اخلاط کرم است سخت  
 ضد باید کرد و اگر اخلاط بلغم است مسهل باید داد و اگر کبیر دارو کار نکند و قاتله  
 و نمد اعصاب بدیداید شیا فایده بکار آید و یا در و مثال مصطکه سوده اندر آب

باب دهم از مسهل دادن

کرم دادن و اگر کرمها جمعی گردد و چشمها بیرون آید رک باید زد و میوههای تر بعد  
 کردن دفع غشای و قی کند و دارو بکار دارند و بعد از فصل تمام باید رفت که  
 بقیه فصله که بیست زده باشد بقرق دفع شود و بعد از فراغ فصل جلاب قند یا  
 خورد یا تخم شامسرم بریان کرده یا تخم اسفودج خورد و غذای لطیف اندک خورد  
 اگر عمل بسیار کند اطراف بنشیند و خورد و اما آب کرم بشویند و عطسه دارند باب  
 یازدهم **اندازه قی در کرم کبیر** که سینه از کویستالی باشد و کرم در او قی  
 بر جسته و اندر سینه میاری باشد قی نماید کرد و کبیر که دماغ ضعیف باشد و سخت  
 قریه باشد قی نماید کرد و دارو مسهل موافق از دارو قی باشد اما منفعی  
 است که همه بیماریها و علتهای که در فرس و سوزان بود سود دارد و معده را سوزد و پاک کند  
 و از روهای بد مثل از روی کل و مانند آن را دفع کند و خداوند برقان و در شمس  
 و فالج و هرتن و صرع و الما و لیا و نافع بود و مجذوم و هر که از آنک دوی زردی  
 سود دارد و کبیر که مسهل خورد و قی کند پیش از مسهل قی باید کرد اما **مصر**  
 است که معده را ضعیف کند و دندان و چشم و سینه را زیان دارد و کافیرا که  
 قی دشوار است روز قبل از قی هر روز یک قویه روغن کچد یا یک قویه شراب صرف  
 امیخته بیاید خورد و هر روز بکرم باید رفت و غذای کونا کوی باید خورد و اندک  
 وقت قی کردن زغاره بر چشم نهادن و بقی و جود فارغ شود چشم و روی پاک  
 شستن و دهان نیز با کرم بشوید و چند بار غرغره کند و بعد از قی شراب خنک خورد  
 اگر قی بیدیداید جرعه آب کرم خوردن و عطسه آوردن سود دارد و داروهای  
 و مسهل اندر قی باید بن کباب کر خواهیم کرد انشاء الله تعالی باب دوازدهم از ضد

باب دهم از مسهل دادن

مصر

روغن کچد

باب دوازدهم از ضد مسهل دادن



و حجامت فصد استفرغ کلی است جهت آنکه چون مرکب از همه اخلاط است پس هرگاه که فصد  
 کرده شود از هر خلطی چیزی استفرغ افتد و باو فصد است فصد آنست که چون فصد کنند  
 بزرگ و قوام خون توان دیدی و معلوم کردن و چند آنکه مصلحت باشد بیرون کردن  
 اگر چه منفعت خون در بدن بسیار است اما چون فصد دادید مزاج او ببرد و سبب  
 شود و آنجا که خون فاسد شده است تا آنکه و قوام خون نکند شاید بخت مگر  
 پدید آید و آنجا که سبب ماسی باشد تا آنکه خون نکند شاید بخت بفرما حکیم فی  
 عند کوبید بدین سبب اندر شوشه رک با سلیق باید زد و تا آنکه خون نکند شاید  
 مگر که ضعف پدید آید و مرد و مرده را هرگاه که در معده صفر افتد کند و گاهی  
 که ماسم گشاده باشد و کسیر که در معده ضعیف باشد از غشی نگاه باید داشت و سبب  
 باید که دست بپنجه دارد تا اگر تغیری پدید آید در حال بفرماید چنان و فی کردن  
 ارد و در پیش از فصد بزمانی که شربانار یا شربان غوره یا شربان سبب و مانند آن  
 نافه باز دارد و سرد مزاجانرا شربان غوره و سبب بدهند و پس از فصد باو الک  
 بدهند و فصد باید که نافه مشک و الی که بدان فی توان افکند با خوش نگاه دارد  
 چون پرمخ تا اگر غشی افتد فی الحال پرمخ فرو کند و مشک میواید و کسیر که نباید  
 اندر میان مژ و در سبب رک شاید زد و کسیر که در ضعف باشد رک شاید زد و از  
 پس اسهال و از چن جماع و حمام و از پس خوابی و رنج و از پس هر کاری که تر داکرم کند  
 فصد شاید کرد **باب سیزدهم در بیان رکهای که بیشترند** قیال و اکحل و با سلیق و  
 جبل الذراع و اسیم و با سلیق البی و صافن و ما بصر و عرق النساء اما قیال و اکحلتها  
 سردینی و حشم و قدام و زبان و لب و دندان را سود دارد و با سلیق و اکحلتها می  
 میزد

بسیار در فصد  
 که بیشترند

و میزد و ذرا جنب و شوشه و دندهای صبرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد  
 جبل الذراع اندر بعضی دستها بزرگ با سلیق بود و در بعضی دستها با اکحل فصد است  
 و اسیم و دنباله با سلیق و در میان دو انگشت خنصر و بصر و فند از دست و است حکم را  
 سود دارد و از دست چپ سیزده و خداوند خارش را و منفعت جبل الذراع مانده  
 قیال است و صافن از بالا فرو داید خارش پست و درش قضیب و خنصر را سود دارد  
 ما بصر اندر زیر زانوست دروا حشا و درد پست را سود دارد و فصد عرق النساء را  
 سود دارد اما قیال را مؤرب باید زد تا بکمره و تر نباید و زیر اکحل عصب است فصد  
 باید کرد و از دوازده باید زد و با سلیق با حجه آنکه در زیر او شرافت از موضع خوش  
 بیکو باید بود و مؤرب باید زد و از دوازده باید زد که باد گیرد و اندر پیش و قیال  
 یاد کرد و فصد بادها تا هوا ریهات که بروک پدید آید و در حین رک نباید گشاده  
 نمایند تا هوا ریهات برود با سلیق البی را بسیار باید مالید و آب گرم و ریخت و دست  
 بسیار باید مالید و دست فصد را در دست باید داشت چنانکه زانویه بغل نافه باشد  
 و رک را با ایام فرو گیرد و بیشتر بالا فرو باید زد با سلیق و جانب و حشمت و قیال در  
 جانبانی و جبل الذراع میانه است و اکحل هر تن را بود و اسیم را در ساعد میاید  
 دانت و مؤرب نباید زد و دست اندر کمر بسیار باید نهاد تا خون چند آنکه باید بود  
 و صافن را بالای شالنگ بسیار بخت و گاهی چند برود و بازه پنبه در زیر میاید  
 و پای پرویی بشارد تا رک پدید آید و عرق النساء دستها بر نگینند و بیکو  
 بکنند و بیکو ستار بومیان مفصود بکنند و پای بران و ساق بچند و بکنند  
 منعت تا نزدک شالنگ و چند بار فرو نشینند و بر خیزند و پای بر خشتی دهند

قیال



فصاد برتیبای در میان بنصر و غصه و کجی وید و اگر نباشد از خطای این نباشد  
 عرف الناس ان است که بر وی چند کمر باشد و از دایره زد زیرا که از هر دو جانب او  
 عصبی است و بیاید از است که کور و از چهارده سال که تر رخت فصد خایده  
 بجهت آنکه اندامهای کور کان کرم و توات و این را تحلیل بسیار باشد و کرمی بداند  
 سالکی رخت داده اند و پیران فصد خایده کرد و بعضی از پس هفتاد سالگی فصد  
 فرموده اند و اعتقاد بر قوت کرده اند و اگر بیشتر ترشیران رسد سر و کجی باید است و  
 دارو که لا زوق گویند بیاید نهاد و با زوی دیگر که بر آوردت مجروح است بنی باغی  
 بدین دست مجروح رسد **صفت لا ذوق** بکند دم الا خون و از زوق و شب بمانی و  
 فلفطاد و کلکاد و صبر و کند و استوار است و منع عربی و چندان هر بگویند و فصد  
 تخم مرغ برشند و بر خانه عنکیوت الحی کنند و برهند و ده روز نکشایند و بعد از  
 ده روز نکشایند و همچنین بکرات بکنند چندانکه جراحت بر وید که **مهرت اما حجات**  
 برای و کور کان از اجای فصد باشد و هر عضو که حجات کنند ان عضو را پاک کنند  
 فصد و حجات وقتی باید کرد که نوز ماه نقصان پذیرد از هر آنکه خونی صافی و طوبی  
 در حرکت نباشد و محیل محیطی کرده بود پس در احوال ان خون صافی تحلیل خواهد  
 رفت و جرم خون خواهد ماند **باب چهارده در استغفارهای دیگر** ان هفت نوع است  
 اول و قبول و عرق و مخاط که از بینی فرود آید و عاید هنر و استغفار حقنه اما نه  
 اول و قبول اگر باندازه حاجت باشد منفعتان بسیار است به بند در دیا و بند در  
 دست و کراتی و کسلافی و استسقا و بیاری که از بوی بود سود داد اما نه عرق  
 است که بویاضت و کرم عرق و ندر چه حبسهای را دفع کند مثلا اگر بیاری بجز و جرم  
 کرم

صفت لا ذوق

باب چهارده در استغفارهای دیگر

نویسند

نویسند

کند او را راحت رسد و عرق بسیار تر از الاغ کند و خشک گرداند و طوبی صافی را  
 تحلیل دهد و دق و قبول و قتل کند اما نه بر مخاط و طوبی که از بینی فرود آید از احوال او  
 دماغ و پاک کند و بیاید های دماغی که از اخلاط خیزد بدان زایل شود چون صریح  
 و مانندان و ندر بی فرود آوردن ان غرغره و عطسه است و بخار سرکه و شراب که بر سنگها  
 کرم چکانند و بخار طبع یا نوز کوهیت و بخل و خرق و مقل و امثال اینها عطا کرد  
 اما نه بر اجاری که از دهان آید است که عاقر قرحا و مویخ و مانندان بخایند و دیگر که  
 اینها غرغره کنند و منفعتان دماغ و گوش و چشم و حنجره و خلق و فم معده را پاک  
 اما نه بر شیاف و حقنه اند و باب فریادین یاد خواهیم کرد ان شاء الله تعالی اما نه استغفار  
**جامع طبیعی است** چون بوق حاجت باشد مردم سبک شوند و فضا طارد و اندکشیای  
 بد و وسواس و قوت عشق زایل شود و آلا بوز و بخاران بدل و دماغ براید و حبس  
 علمهای بد شود مثل مال الفیولیا و یا یکی چشم و طبیدن دل و سرکشتن و مانندان و بیاید  
 داشت که قتل معنی از خون صافی بود که چون جامع فروز از عادت شود تن سستی و  
 شود نه بقی که اگر جامع اسراف کنند معنی که جدا شود بخواه درم باشد و اگر فصد کنند  
 دویست درم و بدین سبب منفعت پیدا یابد بخلاف جامع که او معنی بد و جامع یا بانی  
 جامع معنی کرد و چون اسراف واقع شود بجای معنی خون آید و جامع از بوی و استهال  
 و بیاضت و کرم سنگه و کرم به نوز الاغ کند و خشک گرداند و حرارت غریزی کم کند  
 و چشم تا وین کند و بایست کرد اند و از پس منلای طعام در د مقاصل و عیسه  
 و استسقا و ضیق النفس پیدا کند و خداوند خراج کرم و خشک و مضرت کند و مضرت  
 ان زود تر پیدا یابد و دفع ان از اغذیه و اسرید مناسب کند با بایز و هر چه از اعراض

نویسند

نویسند

شیاف و حقنه

جامع

نویسند



نضاتی اعراض نضاتی شادیت و غم ولدت و اینچه و ترس و خجل و اندیش کارهای نا  
 نازک و عملهای باریک و امید و نومید و اینچه باریک ازینها درتن مردم ظاهرست و درتن  
 از این طعام و شراب است نه بینی که سخن خوش یا ناخوش که بشنود فی الحال اندر تنک و در تن  
 اثری ظاهر شود و اعراض نضاتی بعضی از مردم را گرم کند و بعضی را سرد کند اما آنچه  
 گرم کند است که اخلاط و ارواح را جنباند چون خشم و شادی ولدت و امید و اندیشه  
 امور و مهمات و آنچه سرد کند چون ترس و غم و نومیدی اما خشم که با ندازه یا شدت  
 و قوت و دوح و حرارت غریزی را اندر تن بکشد و صغیر را غلیظ جنباند و زنگ رقی  
 زد کند و محرور را زبایان دارد و مبرور و مرطوب را سود دارد و شادی را بندان حرور  
 غریزی را برافروزد و تن را فربه کند و بدین سیب است که مردم شاد کام و اثر بر تن  
 تو ظاهر شود و اگر شادی از حد بیرون شود دل تمام را شود و روح با استقبال  
 طلبان خویش را بیرون اندازد و دل تمام کشاده بماند و مرکب مفاجا پدید آید و غی  
 با الله و همچنین غم و ترس با فراط مرکب مفاجا آید بجهت آنکه حرارت غریزی را بقدر تن بازگرداند  
 و دل فراهم آید و حرارت غریزی مخترق گردد و غیره نه بینی که چون کس را ترس پدید آید بیرون  
 اعضا سرد شود و قشر پدید آید و بجلت نیز حرارت غریزی را بکشد و اندر تن  
 فرو کند بجهت آنکه در حال بخلالت رقی سرخ کند و عرق کند و در آخر تنک دوی نه  
 کرد چه حرارت قدری تحلیل پذیرد و منفعت اینچه و امید واری چون شادیت و محبت  
 نومید که چون مضرب اندوده است و خالی از اندیشه بودن طبع را کند کند و حواس را بوی  
 سازد و حرارت غریزی را ضعیف گرداند اما **علاج خشم** شربتیهای خنک و غلیظ  
 نیک الحیف باید داد و حکایت خنده ناک کردن و علاج اندوه و ترس باید همای

علاج

و حلاج

اندر  
تدبیر سردیها

و جماع و او ازهای خوش و مفرحها باید کرد **باب شاد کردن هر اندر تدبیر سردیها** و مردمی  
 سرد مزاج مزاج سرد و تر است اما تری عرضی باشد و اصل مزاج ایشان سرد و خشک  
 است پس تدبیرهای گرم و تدبیرها چون کرابه و مالیدن معتدل و بوی خوش و شراب  
 صرف معتدل و بترس و دریا ضا اندک و شادی و از غم و ترس و اندوه و ترس  
 و از ترسها و عطرهای سرد و بخارهای ناخوش و غبار اجتناب کنند و غذا با تفاوت  
 اندک اندک خورند و ایشانرا از پس کرابه که بیرون آید باشند طعام موافق باشد  
 اما طعام خورده بکرابه نشاید رقت و طعامهای غلیظ بخورند و غسل سود دارد  
 که سستکی سخت زیان دارد و اگر در طبع خشکی بیش از طعام قدری کنند با روغن زیت  
 یا با آب گاه بخورند طبع نرم کند و چهار درم افیون و چهار عدد انجیر و قدری تخم  
 معصر بگویند و بپوشند و بخورند اجابت تمام کند و فاسخت ضرورت نشود  
 نکند و در طعامهای ایشان دارچینی و زنجبیل بپزند و در فصل سرما ترابی بپزند  
 و سه روزی بخورند و دواء المسک شیرین و معجون ماده الحیات و ترابان بزرگوار  
 دارند که مافع است **باب مفعول اندر تدبیر مسافران** هر که غم سفر دارد بیشتر از آنکه  
 سفر رود و هر که چه دارند که در آن سفر خواهد بود مثل که خوردن و تشنگی و کمرنگی  
 و کرها و سرما و طعامهای مسافران پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک بدان خوبیا  
 کرد مثلا اگر رفتن کما بود عادت بکرابه نمودن و اگر رفتن سرما بود عادت بر سرما کردن  
 و خفت ضد کردن یا داروی سهل خوردن تا نوبت آن شود و مبتلایان بر ستور بنشینند  
 بلکه از ستور فرود آید طعام بخورد تا چون بنشینند معده خالی نباشد و بیابان است  
 نیاید که طعام را در معده جنباند و در معده تولد کند و اگر کما مستجاب باشد

علاج  
اندر  
تدبیر سردیها



درد تخم خرفه بستر که بخورند تا قشنگ ذایل کند و آب با سبزه که مزوج قشنگ ذایل کند و سر  
 از افتاب پوشیده دارند و اندر منزل که پای و بینی و عضلهها پرورن بپوشند چرب کنند  
 و آنروز که باد سهموم آید بینی و دهان پوشیده دارد و پیاذ خورد کرده اندر دوزخ نافع  
 آید و اگر کسیر اسهوم زنده آب سرد بردت و پیاذینند و دوزخ کل و کلاب پیرا و بانه  
 و او را اندر آب سرد نشاند و بول خرفه یا کاه یا خیار مددی خوردن و اگر نه باشد و غش  
 عظیم نافع است و اگر سر را بود چون بمزل فرود آید بتدریج بکند و آنروز و اندر طعام  
 دوزخ کاه و سرخین نافع است و دوزخه معده خالی داشتن بد است و مددی مثلث  
 بخورد و پای را اندر ششم و موی بچد و کسیر که سر را زده باشد شلغم یا کربن یا ب  
 یا با جونه یا انجیر خشک بخوشانند و یا اندران دهند و بهتر کار یافت که پای اندر  
 کیرد تا سر را از ویرون آید و پیش آنروز و اگر کسی درد را نشیند اول که قیامت  
 را باز نماید داشت تا خود با زایستد مگر که از خود بود و شراب پودنه و ابی و اناور  
 و عدس بخوره و نخته قم معده را قوت دهد چنانکه قبل ازین بطور پوست که فایده  
 طب بد و قیام است حفظ الصفا و اذاله مرض بتخصیص و تعیین مرض است و حفظ الصفا  
 تدبیر شده ضروری است و مذکور شد و ما يتعلق بها منفعت و ضرر و اغذیه و ادوی  
 مفیده و مضره است و این را نیز در ذیل همین خواهیم آورد ان شاء الله تعالی اما اذاله  
 بتخصیص و تعیین مرض است و تأمل نمودن طبیب اندر بیماریها که از کدام نوع است و  
 استدلال نمودن طبیب اسباب و علامات و اذاین را مقدمه المعرفه گویند این  
 درد و قیام طب مذکور خواهد شد مقاله دوم اغذیه یاد کردی ادویه مفیده و مضره  
 حروف فنی و در اینجا دانه های معروف از نموده مستعمل و اغذیه مالوفه و بعضی از  
 و بزرگ

از الیه

مقاله دوم  
 اغذیه و ادویه  
 مفیده و مضره

توکیب و معجونها و شرابها و قرضها و شیاف و اطلیه و صفادها که مستعمل  
 مذکور است و داروهای غریبه و اغذیه غیر مالوفه در این کتاب مذکور نیست  
 است و این برد و فطاسات غطا اول و این یکا با است و مختصات بر بیت و شط  
 بتیبه حروف فنی فصل الا لفاحل کرم و خشک است حیض براند و دفع مرمو  
 کند و او را در هر احوالها و نیز نافع بود الوی شیرین سرد و تر است طبع نرم کند  
 و حرارت دل بپاشد الوی ترش سرد و خشک است دفع حرارت کند و بر قافا  
 و تبها را سود دارد اما عصب را مضر بود و دندان کند کند و مر و پرا ذایل گرداند  
 مصلح او عسل است آنکو و کرم و تر است ادوی و خربزه کند و قولنج خوی کند و بک  
 روی را صاف گرداند اما کرمه را ضعیف کند و سینه را نرم کند و دانه او قابض است  
 شکم ببندد و دفع مضره ان با فافا و ترش کنند افاد شیرین سرد و تر است قشنگ بپاش  
 و بزرگ را قوت دهد و استسقا را نافع بود افاد ترش سرد و خشک است دفع صفر کند  
 افاد را ان بریان او شکم ببندد و معده قوت دهد و استها پدیدارد و طبیعت او  
 سرد و خشک است امرود سرد و خشک است قوت معده بد دهد و بزرگ را نافع بود  
 در وی قبض باشد و قولنج پدیدارد دفع مضره ان بکلکین کنند و بزرگ سرد و خشک  
 شکم ببندد اما در معده بادی بدارد دفع مضره ان بریزه کنند یا بنا خواهم این ششم  
 کرم و خشک است و نیم سوخته او که لوالا بپخته بود دفع خفقا کند و مفرج دل بود  
 اسفا فاح سرد و تر است سینه نرم کند و سرفه و هوازدگی را نافع بود اسطوخودوس  
 کرم و خشک است و نخته و علتهای بلغمی را نافع بود و بادهای بلغمی را دفع کند و بک  
 و دماغ را نافع و قوت دهد و هوازدگی و سینه را نافع بود اصل الموی کرم و تر است

عطا اول  
 فصل

مقاله دوم  
 اغذیه و ادویه  
 مفیده و مضره



هواردکی را نافع بود و بلغم را اوسینه دفع کند اگر او را با تخم خرفه و تربنتکوفه و تخم  
 بیزند و بآنک غسل بخورند قیارد و معده را پاک کند اسفنداب سرد و خشک است و در  
 روی مالیدن کف و نشای سیاه را ببرد و روی را صاف کند و اگر بر او روغن بنفشه  
 که موم دروی انداخته باشند بیاورند و بر سوخته اش غلا کنند سود دارد و جراحت  
 آنک را نافع بود اسهال و کرم و خشک است قوت معده و جگر دهد و در ایام قیام  
 بکار آید **اشنه** اودا گداله خوانند کرم و خشک است و در همه بکار آید بار و غنایت  
 دارد طبعی گرم سازند چرک و زخم از جراحت پاک کند **اشنه غار** کرم و خشک است مادها  
 و سرد مزاجان را نافع بود اسهال کرم و خشک است و خفته او کرم معده را بکشد و بیمار  
 کهنه را نافع بود **افشین** کرم و خشک است و خفته او کرم معده را بکشد و مالیدن او  
 جنون و وسواس را نافع بود و مسهل ماده سودا باشد **افیوی** سرد و خشک است و  
 بوی او در سرد را نافع بود با سکه و کلاب و کشیر دفع صلاح کند و مقدار یک موضع از  
 وی جمع در دها را ساکن گرداند اما قیاس سرد و خشک است خون شکم بیند و در لثه  
 دهد امله کرم و خشک است باد را سود دارد و کرم را بکشد و درد روده را ببرد  
 انزوت کهنه است کرم است و خشک جراحت را ببرد باند و درد چشم و رمد را سود  
 دارد این ساینج سوسنات و بنج بنفشه را نیز گویند کرم و خشک است جهت دفع  
 نفس نافع بود و استقا را فایده دهد **انجیر** کرم و تر است سرفه و هواردکی را نافع  
 بود و در معده دیو هضم شود و دفع مضرب او بکشد بکشد و او را با جوهر  
 خودی سده را دفع کند و نافع بود **فصل الباقی** سرد و تر است باد در معده  
 پدید آید و حواس را تیره کند و دفع مضرب او و برنجیل مرغی یا سنگینی کند اما با کلا

منزل

حرف الباء

خشک در آب خفته هواردکی را نیک بود و سینه را نرم کند باد بخان سرد و خشک است  
 خون سوداوی از او قوی کند **بهراف** که غنوزند با دام معتدل است و دیو هضم شود  
 سینه را نرم کند و او را بکشد و دفع مضرب دیو هضمی او بکشد پسته کرم و خشک  
 با معتدل معده و جگر را قوت دهد و کرده را مفید بود پیاز کرم و تر است پسته  
 کرده را قوت دهد و اصلاح اجهای مختلف کند اما نافع بود و بادا نکند و دفع مضرب  
 است که خفته خورند **پنر** تازه سرد و تر است و بلغم آلود **پنر کهنه** اگر شود بود کرم و خشک  
 و اگر شود بود سرد و خشک است چون بیان کنند شکم بیند و معده را قوت دهد **سبزه**  
 سرد و خشک است قوت دماغ دهد در معجون طریل بکار دارند **سبزه کرم** و تر است  
 قوت دماغ و معده دهد و جگر را نافع بود و کرده را قوت دهد **بادیان** کرم و تر است  
 و ششانی چشم بیند و چون بخورند شیر زن زیاد شود و وجهه تبهای کهنه نیک بود  
 و سده جگر بکشد و معده را از بلغم پاک کند باد و نجو **کرم** و خشک است مقوی  
 و دل و جمیع باغهای سودا و اسود دارد و بوی و عرق را خور کند و خفقان را  
 نافع بود **با بونه** کرم و خشک است تبهای بلغمی و سودا و نافع بود و اگر در آب و بنفشه  
 حیض بکشد و اگر چشم را در آب و بکشد و بنشیند درد سرد را ببرد و در ششانی تمام پاک  
 ارد **بارجه** کرم و خشک است بوی او مرغ را نافع بود و جراحت تمام کردی مفید بود  
**بهم** دو نوع است سفید و سرخ کرم و خشک است و قوت دل دهد و خفقان را از اهل  
 گرداند و فرجه را در البته **بوزیدان** کرم و خشک است درد مفاصل و نفیر را نافع باشد  
 و خلطهای سرد و بلغمی را مفید بود چون باد و بنج حلو اسازند و بخورند و فرجه تمام  
 ارد **پوش در بند** سرد و خشک است بر نفیر غلا کردی نافع بود و بر سر نهاده کردی



صداع را دفع کند و بواسطه فلاک کردن نافع بود بر میا و شای معتدل است هوای گرم  
 نفس را نافع بود و خنده او درد سپردن نفعات نیک است بسد سرد و خشک است بریان کرد  
 او شکم ببندد و در چشم کشیدن اباز چشم باز دارد و مفرج و مقوی دل بود بلا در  
 کرم و خشک است عمل او هر جا که بمالند جراحت کند بوزه او منی کرم و خشک است جو  
 بازو به بنزد و بیاضا مندی طبع نرم کند و درد دوده را بپاشد بزنگ کلمه کرم و خشک  
 کرمهای دوز و حب القرح براند و اسهال کند فصل الشتاء ترب کرم و تر است اما کرم  
 سرد و تر است بجزین او بزرگ و پوست است هضم طعام کند و تخم او کرم و خشک است با خنثی  
 و عمل بخورند فی اورد و معده را از بلغم پاک کند **نمونه** سرد و خشک است دفع صغیر  
 و حرارت قهیر را نافع بود و با تو خنثی صفر براند تو خنثی سرد و تر است حرارت و خشک  
 دفع کند و شکم براند ترب کرم و خشک است اسهال بلغمی کند و باد غلیظ بلغمی را دفع کند  
 و با مصطک و زنجبیل سهیل بلغم غلیظ باشد تو خنثی پوست او کرم و خشک است دل چکر را  
 قوت دهد و گوشت او سرد و تر است و بر معده گران باشد و تخم او دفع زهرها بکند و  
 تو شای او سرد و خشک است چون در انجمنه دفع صغیر است تو در می کرم و تر است قوت  
 و کرده دهد و فرجی اورد قویا سرد و خشک است چون او را بغوره پرورده سازند قوت  
 با صره دهد و در شتای تمام در چشم پدید آرد و در چشم کشیدن بسیار فایده دهد  
 تو من با تلای مصریت کرم و خشک است و کرم بکشد فصل الشتاء **نمونه** العلیق سرد و تر  
 معده را قوت دهد و شکم ببندد **نمونه** الطرفا کرم نافع است طبع او سرد و خشک است  
 و شکم ببندد **شلب** و بواسطه چون در افراده و در دیک نهند و بپزند و در آب او  
 نشینند قهیر و وجع المفاصل را سود دارد فصل الجیمه جاز شیر کرم و خشک است عرف

حرف الشتاء

حرف الشتاء

حرف الجیمه

الذئ

الذئ و درد مفاصل را سود دارد و درد دندان را چون بر نهند ساکن سازد و صداع را  
 نافع بود و در چشم کشیدن جلای تمام دهد جدوا کرم و خشک است معتدل است بریان  
 و او را فایده های بسیار است دل و معده و جگر را قوت دهد و دفع زهرها بکند و در  
 کج است طبیعت او کرم و خشک است بلغمی مزاج را نافع بود و قوت پخت و معده  
 جسد میدهد کرم و خشک است عصب سرد و عصبه و فالج و فسیان و صداع را ساق  
 دارد و بچه مرده او شکم ببندد و اگر در چشم کشند جلای تمام دهد و فایده عظیم  
 بخشد جو **نمونه** کرم و خشک است معده و جگر و کرده را قوت دهد و مثانه را پاک  
 کند اما صداع اورد دفع مضرب او بجزین و شیرین کنند فصل الحاء حاشا کرم  
 و خشک است در مطبوخ بکار دارند حب الحفصه کرم و تر است مغز او قوت پخت  
 کرده دهد و فرجی اورد حب الرشاد تخم کجست طبع او کرم و خشک است بریان کرده  
 شکم ببندد و اورد او قوت کرده و پخت دهد حب البیان روغن او دفع خلطهای  
 سرد کند حب الفیل تخم نیلوفر است سهیل اقام کرم و با توید سهیل بلغم غلیظ و بیاضا  
 سهیل مزاج و اخلاط غلیظه و با هیلد سهیل سودا و مفرج سده جگر و میوز است حب البیضا  
 کرم و خشک است و با قوه تریاقیه و محقق و طوبی معا و نافع مغضات حب کافور  
 و دیک مثانه را پاک کند و بول براند و ادرار کند و در شواری هول را نافع بود جلده  
 کرم و خشک است سفید و نرم کند و سرفه و شواری نفس را نافع بود و او از خشک  
 کند و شر را سود دارد و حیض براند و عسر زادن نافع بود حص نخود است طبیعت  
 او کرم و تر است و مرضهای هر دو را چون وجع مفاصل و قهیر و سرد دارد و او را  
 صاف کند و قوت پخت و کرده بد دهد و باد افکند **نمونه** حریل سپند است کرم و خشک

حرف الحاء



بود چنانچه در دماغها غایت مفید است کرم را بکشد و قوی و نافع بود **حرف الی** سنگ  
 است سرد و خشک سنگ مثانه بریزند و در شواری بول دافع بود **حرف ص** در کرم  
 سردی معتدل و خشک است در دجتم غایت نافع بود حلیت کرم و خشک است  
 قوت مردی بفراید خطه کندم است کرم و وجود و غذای قوی باشد و از بوج **حرف**  
 و اگر خایند و بوزها ضند منفع باشد فصل **الحیاد** سرد و تر است دفع تشنگی و  
 حرارت کند و تبای کرم را سود دارد خرمن سیرین کرم و تر است بول براند و احنا پاک  
 کند و معده و دوده را پاک سازد اما باید که نباتات بخورند و هر که کرم مزاج باشد در  
 معده او بفساد آید دفع مضرا و بکشدین کنند خردل سپیدین است کرم و خشک است  
 چون بیهوا و غرغره کنند باغ را از معده و دماغ پاک کند و حلق و خمره را پاک سازد  
 خشک است سرد و خشک است هوازدگی و سرفه دافع بود و خواب را در خیر خوا فایده است  
 کرم و خشک بود و مفرج دل و دماغ باشد و معده و جگر را قوت دهد و بوی دهان خوش  
 کند **خصیة المقلب** کرم و تر است قوت بیت و معده بدهد و مردی بفراید خیال و شین  
 معتدل است صفرا و سودای موخته را براند و قهای کرم را سود دارد و چون نباتات بکشد  
 بگوید کای دهند شکم براند **خولجان** کرم است هضم طعام کند و قوی و صلیع سرد و  
 صرع را سود دارد و با هو دهای بد دافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النساء دافع بود  
**حب الخدیو** نیم آهن است کرم و خشک بود چون او را بر کرم پرورده کنند و هر روز شال  
 بشارب دیاری بخورند این دود از تنین بدن پاک کند و بواسیر دافع بود **حرف ف** سرد  
 و خشک است قبض کند و اسهال را زداند **فصل الدال** در چنی کرم و خشک است معده  
 و جگر را قوت دهد و در جیم کشیدن جلای تمام دهد و خوردن او دفع اخلاط کند

حرف الخا

حرف الدال

دهان

دهان خوش کرد اند و اگر قوی از وی بکشد پاشند و بریان کنند و بعد از آن نرم بکشند  
 و در چشم کنند شبکوری ببرد **دفع** کرم و خشک است دل را قوت دهد و خفقان را  
 نافع بود و با خود داشتن منع عفونت کند و اگر زن این بخورد یا بخورد بر دارد بچه که در  
 شکم دارد از جمیع افات ایمن باشد و خوردن آن دفع درد معده کند و دوع سردی و  
 دفع حرارت و تشنگی بکشد و شکم بیند اما در شکم باد بدیداید و بترافت که با هو تابان  
 و دفع کرده بخورند و در شب کرم و خشک است باغی را با نافع بود و بسیار خوردن آن  
 خونی بوزد و جرب و خارش در بدن بپدیدارد و بوق کد است و آن سرد و خشک است  
 شکم بیند و دفع اسهال کند اما باید که در مصلح غسل است **فصل الدال** در **نمبا**  
 زوات مفرج و مقوی دل بود و درد های نگاه داشتن در دهان او ببرد و در قوی  
 از کما و در است خامیت او چون خامیت و در است سرد و خشک است و قافض و شکم  
 بیند **دراویج** ماسکات و او از حله و زهر هاست و غیر مثانه بید کند دفع مضرت  
 بروغنی باز کنند و آب خرفه **فصل الراء** و **ایانه** باد بای است و در حرف یا مده کور شد  
 کرم و خشک است جگر را قوت دهد و تبها را سود دارد و صفرا براند و دفع تشنگی کند  
 و ایانه منع در خلیت و آن صنوبر است کرم و خشک است و در جراحتها بکار آید و بدل  
 او کند است **رب** سوس کرم است جگر را قوت دهد و تشنگی نفس دافع بود و باغ غلیظ را  
 او حلق و خمره پاک کند و **رباس** سرد و خشک است دفع تشنگی و حرارت کند و منع  
 عفونت نماید و صفرا بپاشد و تبهای کرم را نافع بود و **ربان** کرم و خشک است بوی  
 خوش کند و بوی او سرد دماغ دافع بود و تخم بریان کرده او دفع اسهال کند و این  
 همه درد معده بغایت نیک است و معده را قوت دهد و شکم بیند اما باید که

حرف الدال

حرف الراء



بخورند **فصل الثانی** کرم و خشک است درد شکم و باد سرد را بغایت نیل است  
 چون بیان کرده ابا و بکیرند و بخورند شکم بینند و باد های سرد را نافع بود **و جوی**  
 کرم و خشک است در چشم و دشمنانی تمام حاصل کند **نیل** میوز است کرم و جوی  
 و جگر را قوت دهد بسیار خوردن و یک مثانه پدیدارد **نیل** روغن یا نه است طبیعت  
 ای معتدلات فرجی از خوردن و مالیدنش **واج** انواع را بجا هر چار است و بیست  
 و پیش خواطر در و بنویس قطار **سور** است زاج منج و سفید است قلندیس **قلند**  
 سبز باشد و زرد است قلند **سوخه** زاج بیخ دندان را شست کند **زراوند** و نوع آ  
 کرد و در از هر دو طبیعت کرم و خشک است جگر و کرم و کرم را نفع نیل است و خشک  
 از باغم پاک کند **نیل** کرم در بابت در چشم کشیدن سفید را ببرد و در جگر چاق  
 میگوید **نیل** سرد و خشک است جگر را بغایت نیل بود و قوت دهد و معده را با  
 کند از مفر و شکم بینند **نیل** کرم و خشک است جگر را نافع بود **و غفران** کرم و خشک  
 منج دل بود و شادی آورد بخدی که اگر کرم بکشتا ل و نیم بخورد نیم بود که از خنده هلا  
 شود **نیل** و نوعی از کدات سرد و خشک بود شکم بیند و دفع اسهال کند اما باد  
 آنکه در مصلح ای زهره و مصلح بود **زفت** کرم و خشک است داری روحی است جگر را  
 خویات و در مرم بکار رود **نیل** کرم و خشک است و دفع باغم کند و باد های  
 نافع بود و معده را از باغم غلیظ پاک کند کرم و خشک است جگر را و اگر کرم  
 مرده باشد پاک کند **زفت** کرم و خشک است هوا را در کرم نافع باشد و کرم را نفع  
 سود داد و شر را از باغم پاک کند **زیتون** کرم و خشک است و معده را پاک کند و قوت  
 دهد و اشتها پدیدارد **فصل الین** سیر کرم و خشک است دفع مضرها با نفع می کند

و باغم را تحلیل دهد و کافور که سرد مزاج باشد نافع بود و باد و جوی و خشک باد  
 قوت داد **نیل** کرم و خشک است و منج بود **سفرجل** بدات سرد و خشک بود  
 و شیرین و معده را قوت دهد و دفع خشک کند و صداع نباشد و بیست شکم  
 بیند اما باید که نباتات بخورند **سفر** کرم و خشک است یکدانه و سهیل صفر  
 و سودا بود اما دل و معده و جگر را بغایت مضر است مصلح ای مصلح و زیتون  
 و کبر است **سکر** قند است طبیعت ای معتدل بود قوت دل دهد اما مضر است  
 مناسب بود مصلح او سرکه است **سکر** نیل است معتدل بود جگر سرد و کرم  
 کرم کرم نفع بود و فرجی از **سلق** جگر است کرم و خشک بود شکم نرم دارد  
 و قوت نافع بود و باد و سرشتن موی را قوت دهد **سلف** کرم و خشک است  
 دماغ را از باغم پاک کند و در باجم فیض بکار دارد **سماق** سرد و خشک است شکم  
 بیند و معده را از باغم و صفر پاک کند کسی که قی کند و هیچ چیز نشیند قلندی بود  
 سماق را با زهره نرم بکوشد و باد سرد بد دهند نافع بود **سماق** ماهی است جوی بود  
 باشد کرم و خشک بود دفع باغم کند و جوی از سرد و و باغم آنکه در دفع مضر  
 بکشد و در جوی پرورده کنند **سنبل** کرم و خشک است و منج بود و قوت دل دهد  
 و معده و جگر و دماغ را سود دارد **سندوس** کرم و خشک است جوی نرم بایند و  
 سرد شربت کرده بخورند خون شکم و اسهال را نافع بود **سنا** کرم و خشک است اسهال  
 ناله سودا و صفر باغم بود **سوزج** کرم و خشک است و جگر و معده را بغایت  
 باشد و سهیل باغم غلیظ بود و در مفر مفاصل طلا کردن میند است **سین** کرم و خشک  
 باد زده و شکم را نیک بود و جگر او بر شکم طلا کردن درد شکم نباشد و جگر بابت



**فصل الثانی** شامسفر همان حکم و بجای دارد کرم و خشک است آب و شکم بیند و دوده و نافع بود شبت کرم و قوت و معده را قوت دهد و باد را تحلیل کند و مسرف و هوار دگر نافع بود شامسفر کرم و قوت و معده را قوت دهد و اشتهای طعام بپزد و بجای غذا ایستد اما در معده باد پدید آید اصلاح آن بجمه خوردن است شامسفر و خشک است مهمل بود و جرب و عارض اعضا از این است شب نافع است و گفته شد **شیم خنظل** کرم و خشک است مهمل قوی بود بلغم و سودا را ببرد شقایق کرم و خشک است کلکهای سرخ است که در میان باقله و گندم روید آب و بجمه موی بغایت مفید است و از این حلوا سازند بجمه بواسیر نیک است شون و سیاه دانه است کرم و خشک است درد شکم که از بلغم باشد نافع بود و در معده مفاصل و فترت را سود دارد و بجره بریان کرده چون بوی نکام را دفع کند **شیرخت** معتدل بود صفرا را ببرد و تبهای صفراوی را نافع بود او را بعرق بلبلاب شربت کرده بدهند یا بعرق کاهنه یا بطنوخ شیخ کرم و خشک است نادران سائیده بکودکان بجمه کرم بدهند و بکودکان بجن هم فایده دهد و کرم بکشد شمع موم است و در همه بکار رود **فصل الساد** صبر کرم و خشک است و مهمل بلغم بود سودا و اخلاط را از مزاج چشم فرو برد و بایب کشیز پروردها مالیدن نافع بود و صف **عربی** کرم و خشک است شکم بیند و دفع اسهال صفراوی کند و معده را قوت دهد **صنع الوجون** بیکه بخیانتند و بواء خشک و دوده طلا کنند و در دوا بجمه امراض چشم نافع است **صندل** سرد و خشک است قوت دل و معده دهد و شکم بیند و بایسکه و کلاب و آب کشیز مالیدن و بر سر طلا کردن صداع را بیل کند و بوی او را غر قوت دهد **فصل الصاد** ضمیران شامسفر کرم و خشک است سوخته ای جوشیدن دهان را

ساقه بود

نافع بود **صبغة العرجا** کفنا و است بجمه او بشت و نمک و جع مفاصل و نالج را نافع بود هرگاه در وی نشینند **فصل الطاء** طباشیر سرد و خشک است شکم بیند و دفع اسهال کند و مفتوح دل بود و معده را از قوت پاک کند و تبهای کرم نافع بود طین او منی کل از منی است شکم بیند و خونی مدی از احشا باز دارد و اسهال را دفع کند **فصل الظاء** طیان یا سمن است و گفته شود **ظلف الممر** سمن بزیست و سوخته او با سکه اطلاق کردند در داء الثعلب مو برارد و با غسل خوردن منع شایا کردن در خواب کند **فصل العین** عسل کرم و خشک است باد های بلغمی را فایده دهد و معده را کرم کند اما صفراوی مزاج را خائید که زیان دارد اصلاح آن بترشی **عس** سرد و خشک است باد های بلغمی را فایده دهد و دفع جوشش خون از دهان بکشد **عنبثر شهب** مفتوح دل بود و قوت معده و دماغ و بکشد **عود هند** معده را بغایت قوت دهد و در وی قهز بود و در د معده را نافع بود و معده را از عفونت نگاه دارد **عود بلان** کرم و خشک است بجمه معده و دماغ نیکو بود و از بلغم غایط معده را پاک کند و در ایام قهز بکار آید **عقیق** نگاه داشتن او دفع غم کند و قوا را ببرد **عصفور** کفشات و گوشه و کرم و خشک بود خون قوت دهد و در مردی بنفراید **فصل الغین** غار بقیون بلغم غلیظ را از احشا پاک کند و مهمل باد و بلغم بود و مزه های بلغمی را سود دارد و با سودا و بوائیز بغایت نیک بود **فصل الفاء** فرفری کرم و خشک است از بجمه باد های بلغمی مفید باشد و آب زرد که در مفاصل بود اصلاح کند و وجه سرد را ببرد و در **فجل** تر است و گفته شد فافانیا عود صلب است چوبی بگردن کشی بیند که صرع داشته باشد فایده تمام دهد و فرنجشک کرم



خشک است دل را قوت دهد و مفرج باشد و تخم او در مفرجات بکار رود و فواید  
 خشک است صبح دندان را قوت دهد و در مفرج بکار آید و فراسوی میسر کوبند  
 کرم است سینۀ را از بلغم غلیظ پاک کند و در مفرج کرم و خشک بود با دها را دفع کند و  
 بوشک و ناف فلاکتند دفع در شکم بکند فصل القاف **قافله** کرم و خشک است معده  
 و جگر و دل را قوت دهد و مفرج بود با دهای سرد را دفع کند و قرفه های کرم را دفع  
 دارد و قشقرق کرم و تراست معده را بغایت نیک بود بلغم براند و نظیر بون کرم و خشک  
 جگر قولنج نیک بود و در جفها بکار آید و با دهای غلیظ غلیل دهد فصل الکاف **کاف**  
 سرد و تراست دفع تب کند و دفع حرارت و تشنگی بود و در بیماریهای کرم نافع باشد  
 کافور بغایت سرد و خشک بود و بوی او دفع درد سر کند که از کرمی باشد و بهار و آفتاب  
 بود کشتیر سرد و تراست بر رویهای کرم فلاکتند و آب او در دود در مفرج بود  
 کافور بای کرم و تراست و مفرج باشد و قوت دل بدهد و هوارد که نافع بود و کافور  
 کرم و خشک بود بواسیر را دفع کند و معده را قوت دهد اما خوردن آن دندان خشم را  
 بغایت بد بود دفع مضرت آن بزرگ و در غن کشتند که بای کرم و خشک است معده و جگر و  
 نافع بود و اشتها بدیدار کثیر سرد و خشک است جگر هوارد که نافع بود و سینۀ را  
 نرم کند و تشنگی نفس را نافع بود و سپر زانو نافع است کنگر کرم و خشک است بکمال از  
 وی بای کرم حل کرده و قدی غسل با سنگ بمل اضافه کرده بخورند فی باسانی او در مفرج  
 تواند کل تر سرد و تراست و در وی اجزای الطیفه کرم هم هست و خشک وی سرد است  
 بوی او زکام آورد دفع مضرت و بوی ریخای کند کند کرم و خشک است معده و قوت  
 دهد و با دهای سرد را دفع کند و در معده که از بلغم بود فایده دهد فصل اللام **لام**

حرف القاف

حرف الکاف

حرف اللام

کرم و خشک است موی را قوت دهد و سوزن او بوی خانه خوش کند این شیر است کرم  
 با عدال و نرم است سینۀ را نرم کند و تشنگی نفس را سود دارد فصل المیم **میم** ماست سرد  
 و خشک است حرارت و تشنگی نبشاند اما خاصیت قیاد دفع مضرت و تشنگی کند  
 مقل دود او بواسیر را فایده دهد و با دوده را نافع باشد و سهل را اضافه  
 کنند تا دفع مضرت را در بکند ما میران درد اوهای چشم بکار دارند ما می هیچ  
 دارو نیست در وجع مفصل بکار آید و با دهای غلیظ دفع کند فصل النون **نون**  
 نمک در اصلاح طعام نیکو باشد و در بین دندان مالیدن بر دندان را سود  
 دارد نطف سفید جگر مالیدن در دها نافع باشد و خوردن او یکنفاله دفع باد  
 بلغمی کند فصل الواو **واو** درد و کلال است و کشته شد ورق هر یکی خواص مخصوص دارد  
 و در این مختصر نمی گنجید که بیان سازیم فصل الیاء **الیاء** قوت درد های نگاهد است  
 دفع تشنگی و غم کند و مفرج دل بود و ما غرا تقویت کند یا سهین کرم و خشک  
 بوی او در ما غرا تقویت کند کرم و خشک است بوی او دماغ را قوت دهد  
 و روشن او باد را نافع بود و الله اعلم بحقایق الامور فصل المیم **میم** در کبیر این فصل  
 بر هفت باب باب اول در معاجین معجون دوا **المستک** مفرج دل بود و صرع کوب  
 را سود دارد و تبهای ریع و نافع بود صفت زنباد چهار دم در مفرج چهار  
 دم که باد و مشغال مرادید و مشغال بستد و مشغال ابریشم و مشغال  
 بهمن سرخ دودم بهمن سفید دودم قریض دودم دار فلفل یکدم خنبل  
 نیم دم مستک دودم و دواک عسل سه ورن مجموع معجون مفرج جگر حقیق سرد  
 و تقویت دل و معده و جگر نافع باشد سنبل دوشغال سانج دوشغال قرط

حرف المیم

حرف النون

حرف الواو

حرف الیاء

نطفه و در کبیر  
 در کبیر این فصل  
 بر هفت باب  
 باب اول



دو مثقال خیره باد و مثقال عود هندی دو مثقال صندل دو مثقال کافور باریک  
باد و خیره یک مثقال زعفران دو مثقال معطر که دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون  
مفتح سرد بجمه خفقای گرم مفید است تخم کاسنی یک مثقال خیره یک مثقال صندل سفید  
یک مثقال تخم خرفه یک مثقال طباشیر یک مثقال قند سفید ده مثقال ادویه و اکوفه و بختیه  
معجون کنند معجون طراسته سردی معده و عکبر و سلس البول و اناغ بود و درین و اسهال  
کند و بیبادهای باغی را نافع باشد فلفل کرد و در دم فلفل دراز و در دم زنجبیل  
و در دم زراوند مدحرج و در دم خصیة الثعلب و در دم شیطخ و در دم امه و در دم  
بلبله و در دم مغز جلیغوز و در دم جوز هندی و در دم بیج بابونه و بکدرم و موزید  
بیت مثقال عسل سه وزن ادویه معجون فلونیا درد قولنج بنشاند و در دم زراوند  
بود و در عرق قوت دهد و جمیع دردها را ناید و بخشد فلفل بیت درم برزنجبیل  
افیون ده درم کلار منی ده درم زعفران پندرم سنبل و در دم مریم و در دم عاقر  
و در دم فرقیون و در دم چند میدتر نیم درم زرباد نیم درم درونج نیم درم مرزبان  
یکدانک مسک یکدانک کافور یکدانک عسل سه وزن ادویه افیون و زعفران را  
بشراب حل کنند و بعد از آن عسل را بقیوم آورند و ادویه را کوفته و بختیه بعل  
ببرشند شربت یکدانک نیم **تویا** و بختیه معده دفع زهرها و گرفتن سک دیوانه  
صرع و دردهای باغی نافع باشد و باد قق و دردهای باغی را سود دارد و زراوند  
طویل بیخ مثقال جنطیانا بیخ مثقال حب الغار بیخ مثقال عسل شست مثقال ادویه  
راکوفه معجون ساخته شربت یک مثقال جوارش موفی سردی معده و کواش و شربت  
و درد بلغمی را نافع باشد و باد قق و تباهی بلغمی را سود دارد و زهر کرماتی چهل مثقال

درم

بیکه ترش خیسانیده و بعد از آن خشک کنند فلفل نیم مثقال زنجبیل نیم مثقال صندل  
شش مثقال سلخه دو مثقال قزقل و در دم حب البلسان و در دم سنبل و در دم  
معطر که دو درم ادویه و اکوفه و بختیه بعل معجون کنند جوارش کنند معده را  
گرم کند و طعناها هضم کند و بجهت اسهال بلغمی که نافع بود کند و در دم شک  
یکدانک فلفل و در دم زنجبیل و در دم خولجان و در دم خیره باد و مثقال قزقل و در  
درم قند شست درم **جوارش معطر** بجمه ضعف معده و نفق فایده دهد و در دم  
طعام کند و قوت معده دهد و معطر که ده مثقال سعده و مثقال سنبل و مثقال  
زعفران و ده مثقال قافله کبار زنجبیل و دو مثقال سلخه و دو مثقال دارچینی و دو مثقال  
فلفل و دو مثقال قسط مین و دو مثقال خولجان و دو مثقال قزقل و درم اساز و در  
عود بلای حبالبلسان هر یک دو مثقال قند سفید بمثل تمام دارد و عسل و طعم  
سه وزن ادویه **جوارش عود** بجهت درد معده و رطوبت معده و سوء هضم و سردی  
معده نافع عود هندی سه مثقال قزقل یک مثقال سنبل یک مثقال معطر که یک درم  
بوایک مثقال بسیار سه یک مثقال اینسون نیم مثقال تخم کرفس نیم مثقال هلبله کابل نیم مثقال  
قافله کبار نیم مثقال دارچینی نیم مثقال زنجبیل نیم مثقال قند سفید شست مثقال  
معجون آهن بجمه تقویت معده و باد بواسیر و بذر و کوفته نافع بود هلبله سیاه و در دم هلبله  
زرد و در دم بلبله و در دم امه و در دم سنبل یک درم حبالبلسان یک درم عود بلایان  
یک درم زنجبیل و در دم فلفل و در دم شیطخ و در دم تخم شبت و در دم تخم کند نا  
و در دم امین مدبر سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بعد از شش ماه بخورند  
معجون بلادر دفع فراموشی کند و زک روی صاف کند و علت های باغی را نافع بود



فلان چادر دم هلیله کایله چادر دم بزاک کایله چادر دم هشت مثال عمل با دهن  
 هشت مثال نبات هشت مثال حبای لغاد هشت مثال سعد هشت مثال عمل سه درم  
 جوار شمشاق حبه ضعف معده واسهال کهنه صفراوی نافع بود پوست ساق دو مثال  
 حبای لاس پنج مثال ناردان ترش و شیرین پنج مثال خرغوب دو مثال صمغ دو مثال  
 کلاناردو مثال مجموع ارد کرده هرغوب دو مثال بکلاب بخورند مجموع حبای الشرا  
 که برای اسهال کهنه میدهند و تجربیات اهل و غیره قطون حبای الشرا  
 را دو درم او درون زیره و بزرگ کرفس خخاش و پنجه تخم کراث و شبت و انیسون  
 هر یک را دو درم و نیم کس یک درم و نیم کس انیسون کون او برای سحر معان نافع است  
 یک درم از هر مردی بالغ است و آن یقین میدهد بکودک نه درون مجموع اهل حبه اسهال  
 اهل یک مثال چند میدست یک مثال مبعده یک مثال مرکی یک مثال بزرالنج یک مثال انیسون  
 یک مثال عمل دو مثال مجموع کنند چادر دم است مجموع کنند حبه اسهال باغی  
 هضم نشدن طعام و درد معده و درد شکم و زحمت حرکت کنند پنج مثال و پنج مثال  
 ناخواه و انیسون دو مثال زیره کرمانی دو مثال دارچینی دو مثال عود دو مثال  
 معطر که و غیره اهریک یک مثال بصل مجموع کنند سوزنجان حبه و پنج مثال نافع  
 بود و درد میان را دفع کند سوزنجان شش مثال تربد یا زده دم هلیله زده هشت  
 درم فزندیان دو درم کلنج دو درم تخم بادام دو درم تخم کرفس دو درم انیسون دو  
 درم فلفل دو درم زنجبیل تازه دو درم کهنه و درم حنظل دو درم ستر دو درم  
 بوزه ارمنی دو درم غنک دهند دو درم محموده دو مثال تخم زایانه دو درم کف دریا  
 یک درم و نیم روغن بادام پنج مثال ادویه را کوفته و حبه و روغن بپوشند و بصل مجموع کنند

جوار شمشاق

حبای الشرا  
مجموع

مجموع کنند

مجموع سوزنجان

بخور

مجموع خیارشنبه صفرا براند و به صفرا و زایانه است عمل خیارشنبه هشت درم سکر  
 سرخ هشت درم هر دو را بهم قوام دهند تربد دو درم او و بنفشه دو درم انیسون دو  
 درم و نیم سوس یک درم زنجبیل یک درم محموده یک درم روغن بادام قندی دو درم او و نیم  
 بادام چرب کنند شربتی پنج مثال باب و قمر اند و شربتها سکین بریزی که حبه تجای باغی و  
 ادرار بول و اما سبب تخم و روغن و سده حکم نافع بود و یکشاید تخم کرفس تخم زایانه  
 از هر یک پنج درم انیسون و پنجه تخم کبر مرکی پنج درم پوست تخم کرفس و پوست تخم بادام از  
 هر یک ده درم تخم کاسنه و پوست تخم کاسنی هر یک پنج درم کلنج پنج درم مجموع اهریک کنند  
 و در سه که ترش خیس است تا یک آنه و در بعد از آن اندک آب اضافه کنند و بپزند و قند  
 داخل کرده بنوام او و در سکین بریزی و حبه تجای کرم و ادرار بول و قند و روغن و نیم  
 چشم تخم کاسنه دو مثال تخم خرخه پنج مثال تخم خیاردو مثال تخم خرخه دو مثال پنج  
 و پنج بادام از هر یک پنج مثال کلنج ده مثال مجموع اهریک بکند خیس است و بپزند  
 بقند بنوام او و در هر صباح یک معده با آب گرم شرب کرده میدهند مطبوخ سنا حبه  
 بت و حرارت و قند نافع بود سنای ملکی پنج مثال کلنج هشت مثال کافور و در نیم  
 دو درم نیلوفر دو درم خیارشنبه ده مثال پوست هلیله زده و زنجبیل هر یک ده درم قند  
 یا زده عسل سیستان یا زده عسل مجموع اهریک و صافی کرده بکفایت بخورند شربتی  
 حبه بت و حرارت و قند نافع بود و صفرا براند و حبه بت کودکان هم بکافایت نافع بود  
 و چون چهار مثال کلنج ده درم تخم کاسنه و پنج کاسنه هر یک دو درم تخم کثوث  
 ده درم قند سفید چهل درم مطبوخ افقویون باغی و سودا براند و بنون و الی و الی  
 نافع بود هلیله کایله یک درم هلیله سیاه یک درم امه متقی دو مثال موز و زنجبیل

مجموع کنند

با این درم کافور

سکین بریزی

مطبوخ سنا

شربتی

مطبوخ افقویون



بیت ددم سنای می بخورم کلر خخ ددم افستنه ددم اسطوخودوس دودرم کاو  
 دودرم بفاعی نمکوفه واقیه و زهریک دودرم توکلیس بیت ددم کل انگلیس پانوده  
 ددم مجموعا بنزد و صاف کنند و بکوبند بد هند که مهمل صفر باشد مطبوع دیگر چه  
 نافع بود و صفر براند هلیله دود بخمال سنای می بخمال تمزیدی ده مثال کل  
 سرخ بخورم غناب پانوده عدد سندان پانوده عدد مورسرخ ده ددم ترخیص بیت  
 ددم شربت نادر حبه معده کرم و جگر کرم نافع بود اب نادر توش و شیرین چندا که خواهد  
 شاخ قطع چند شاخ قند سفید بقدر حاجت هوام او رند شربت غناب کسر که ابله و  
 سرخی پیدا کند نافع باشد غناب درخت صد عدد بنزد و قند سفید اضافه کرد و هوام  
 ارنند شربت الو حبه هوازدکی و کرمی مزاج قدری بنفشه بنزد و صاف کنند و هوام ارنند  
 شربت اسطوخودوس حبه هوازدکی و سرخ و غناب پانوده غلیظ و دودم بلغمی و سودا  
 نافع بود اسطوخودوس بخمال پر سیا و شان یک مثال اصل التوس یک مثال مورسید  
 سرخ هضمندم تخم زانیه یک مثال سیستان و غناب زهریک پانوده عدد عقود  
 دو مثال کاو زبان دو مثال مجموعا بنزد و بمالایند و عمل بنزد و هوام ارنند  
 شربت زوقا سرخ و تکی نفس را نافع بود بکیرند زوقا قدری اخیر قدری غناب قدری  
 سیستان قدری حلبه قدری مجموعا نمکوفه بنزد و قند بنزد و هوام ارنند  
 باب سیم در سهالت **ایاوج فیقر** در سرد در چشم و باد غلیظ که بر سر و رخ  
 باشد و جمیع علتهای بلغمی و رطوبت را نافع بود و مجرب است بکیرند حب بلبلان یکدم  
 عود بلبلان یکدم سنبل یکدم سیلخه یکدم اسازون یکدم دارچینه یکدم **مصلک**  
 یکدم زعفران یکدم صبر سقوطری شانزه ددم داروها را کوفه و بخته نگاهدا

مطبوع دیگر

شربت غناب

شربت الو

شربت اسطوخودوس

شربت زوقا

باب سیم در سهالت

ایاوج فیقر

مربوط

شربتی دودرم ایارج شیار ایارج دودرم صبر یکدم اسازون یکدم دارچینه یکدم  
**مصلک** یکدم شمع خنظل یکدانک تربد یکدانک مجموعا باب مورد خمیر کنند و حب سازند  
 و این یک شربت باشد حب سورنجان حبه درده مفاصل زرد در میان نافع بود صفتان  
 سورنجان بنزدیم تربد سفید نیم ددم ارد بنفشه نیم ددم رب سوس یکدانک و حب  
 یکدانک حب النیل دودانک بابا دیان حب کنند و این مجموع یک شربت باشد حب  
 حبه در دجگر و حرارت و استسقا مفید بود و مجرب است ریون نیم ددم ارد بنفشه نیم  
 ددم رب سوس یکدانک تربد سفید بنزدیم حب ساوند و بادیه مثال شرب  
 دنیاری بخورند که نافع باشد حب منقح حبه کسادن حوض و در چشم و کرم  
 و میان و علتهای بلغمی نافع باشد و کسیر که حرارت داشته باشد شاید دوزخ که  
 حرارت زیاده شود صفت سکینج یک مثال صبر سقوطری نیم مثال جاو شیر نیم مثال  
 شمع خنظل یکدانک مقل بنزدیم حب النیل یکدانک مجموعا حب سازند و باب با  
 دیان بخورند یک شربت بود حب منقح حبه فالج حبه فالج و لقوه و قولنج و اوجاع مفاصل  
 و نفوس و باد های سرد و وجع عصب و سستی اعضا و دردهای نافع بود و بعض  
 بکشد صفت سکینج اشق و جاو شیر و مقل و حرمل و شمع خنظل و تربد سفید  
 سقوطری و هلیله زرد و انزروت از هر یک دودرم باب کنند نافع سازند شربتی  
 مثال ناسته مثال حب سکینج حبه قولنج و در دوده و بواسیر و باد های غلیظ نافع  
 بود و ادرار بول و حیض کند صفت صبر سقوطری و تخم کرفس و انزروت و هلیله زرد  
 از هر یک بنزدیم تربد سفید بیت ددم شمع خنظل سه ددم مجموعا حب سازند شربتی  
 دودرم باشد حب شیار حبه درده معده و درده مر مجرب است صبر سقوطری سه ددم

ایاوج شیار

حب سورنجان

حب ریون

حب منقح

حب سکینج

حب منقح

حب سکینج

حب ریون



هلیله زرد و کلسنج و قند سفید از هر یک یکدم مجموعا گرفته و بخیل  
 سازند یکسبت بود حب سورخجان همه وجع مفاصل و فضل الانصباب و قشر  
 بود صفت قنورون بچندم تید سفید هفتدم سورخجان سه درم سکنج چهار  
 درم عاقه چاه سه درم دوفاس سه درم باب کلم حب ازند شربتی دودم باب چاه  
 اندر قرصها و کبریا همه اسهال خون و قی صفت کبریا و سید و مرارید و تخم خرده  
 از هر یک بچندم شاخ کارکوی سوخته سه درم پوست تخم مرغ سوخته سه درم  
 صمغ عربی سه درم صدف سوخته دودم بزالبغ دودم تخم کشیز بچندم تخم  
 خشخاش بچندم مجموعا گرفته و بخیل با عاب بزقطونا قرص سازند شربتی یکمقال  
 قرص طباشیر همه اسهال صغرا نافع کلسنج بچندم طباشیر سه مقال پوست ماقود  
 مقال پوست و زینک تخم حاض و صمغ عربی از هر یک دو مقال کل از قی دودم با عاب  
 بزقطونا حبها سازند شربتی دودم قرص کافور همه تباهی محرقه و قشنگ معده و کبر  
 کرم نافع بود طباشیر چهار درم کلسنج هفتدم معتر تخم کدو و معتر تخم خیار و معتر تخم  
 و فاسه و قند سوس و صندل سفید و قند لکین و نبات از هر یک سه درم کبریا  
 و صمغ عربی از هر یک دودم کافور و غفران از هر یک درمی ادویه را کوفته و بخیل  
 با عاب بزقطونا شربت قرصها سازند مقدار شربت یکمقال صمغ و یکمقال نبات نافع بود  
 قرص مرارید اسهال خون باز دارد و زجیر و صمغ نیشاند مرارید و ما زوی سبز  
 کبریا و صدف سوخته و کرم زرد و افیون و پوست بخیل و صمغ عربی از هر یک یکمقال  
 شرباب حب کنند شربتی یکمقال هر دو از هم بپایند و بکلاب حب کنند هر دو دودم  
 بدهند نافع است حب حب اسهال بلغمی و باد و زجیر و حب کاه که مرارت نباشد بکند

حب سورخجان

باب چاه  
اندک از قی

قرص طباشیر

قرص کافور

قرص مرارید

حب قانص

ناغوا

ناغوا زیره کربانی و انیسون از هر یک دو مقال کنند و می بخیل نافع است  
 بغیر از کدو بکوبند و بکلاب حبها سازند و شرباب بدهند نافع بود حب قانص  
 خونی و دردی و سحریت صمغ عربی و کل از قی و کلاب از هر یک درمی از قی سبز و  
 تخم مرورد دودم کدو و کربانج و تخم حاض از هر یک دودم فاسه و مرمرک و  
 کل غصوم از هر یک درمی مجموعا گرفته و بخیل با عاب حب سازند هر شرب دودم  
 بدهند حب میعه حب دره سکه و زجیر و باد بقیان و اسهال کهنه نافع بود صمغ  
 زعفران یکدم میعه و زنجبیل و دار فلفل و بزالبغ و انیسون از هر یک درمی خند بید  
 بنیدم حبها سازند مقدار بخودی بالغ را د و حب فالبغ را یک حب نافع بود حب  
 انیسون همه زهر خشک نافع بود صمغ و کبریا از هر یک درمی و نیم رب سوس و فاسه  
 از هر یک درمی نیم دار چینی یکدم زعفران نیم درم انیسون یکدم و نیم حب سازند مقدار  
 بخودی شربتی دوفانا بالغ و او سه فالبغ را با بخیل اندر مرمر مرمر حل حبها  
 که بر سر کدو کان افتد نافع است و مجرب سفید سه درم قویای فرنگی مراد سنک از  
 هر یک سه درم روغن زیتون قدری ادویه را کوفته و قندی سرکه و او و غصه  
 بپایند و مرمر کنند مرهم کافوری همه سوختن آتش و جراحتهای گرم نافع باشد  
 مراد سنک و سفیداب و موم سفید از هر یک مقالی کافور یکدانک روغن فینه  
 ده مقال موم را بر وزن یکدانک و داروها را بدان بپوشند نافع باشد مرهم با سلق  
 گوشت پروانه و عصبها را که جراحت رسیده باشد و جرافت ملاشته باشد نافع است  
 زفت و داقیانج و موم از هر یکی نیم درم با عاب یکمقال هر دو روغن زیتون حل کنند  
 مرهم سازند مرهم زنجار گوشت پروانه و گوشت پیسیده را بخورد و پاک کرد اند

حب قانص

حب میعه

حب انیسون

باب اندر مرمر

مرهم خل

مرهم کافور

مرهم با سلق

مرهم زنجار



و کوفت نازه بر ویانند و اکثر جراحتها را نافع باشد و بخار و دودم کند نیم درم صمغ عربی  
 نیم درم انزروت و در دودم روغن زیت قدی دویه را کوفته و بخیته اندک موم صاف  
 اضافه کنند و بر روغن زیت مرهم سازند مرهم داخلین جمیع و زخمها را نرم و خنایز را  
 بکند از حلیله و تخم کمان و خطمی از هر یک ده درم کند در وی و مقل ازرق از هر یک ده  
 مجمر اینهم کوبیده و بخیسانند و لعاب بکینند ده مثقال مراد اسنک را بپایند و در روغن  
 زیت بپزند و باقی بچوشانند چندانکه بسته شود بعد از آن لعابها را بریزند و بپزند  
 و مرهم سازند باب ششم اند شیاها و حقه ها حقه نرم حقه قبض و تب و حرارت را  
 فرو خارد و مجرب است بزرگ چغندر بزرگ بادیان شبت و سبوس کندم مجمر اینهم را  
 بکینند اندک روغن بنفشه و اندک شکر سرخ و اندک نمک سوده اضافه کنند و بکار  
 دارند مجرب است **حقیقه در معده** و میان و فواصل و باد قولنج فنیج کند و مجرب  
 قنطاریون یک کف خشک اندکی سبوس کندم قدی قرطم و در دودم بابونه یک کف کل  
 سرخ بچند درم بزرگ سداب یک کف بزرگ کرف یک کف بزرگ چغندر یک کف شبت یک کف  
 بادیان اندکی زیره نیم کوفته اندک سنای کل قدی موی بیدانه ده درم و بخیته  
 مجمر اینهم را بکینند و بکینج و جاشیر و مقل ازرق و اشق و بارچه و نمک از هر یک  
 دوی شیره تخم خیار قدی عسل غلیظه نیم درم روغن زیت قدی روغن بنفشه قدی  
 اضافه کنند و بکار دارند **حقیقه در کمر** اب چغندر کرف نمک سوده یک ملاعقه عسل  
 سرخ یک ملاعقه روغن زیت قدی این مجمر اینهم بکار دارند که نافع بود مجرب است  
 صفت شیان که شکم بکشد و باد و نفخ را نافع باشد از بنفشه و نمک سوده هر یک  
 مثقالی شکر سرخ مثالی تربید سفید تراشیده یک درم شکر را بپال کرده بچوشانند چنانکه

مرهم و شیان

باب اند شیاها  
و حقه ها

حقیقه

حشده

صفت شیان

نصف درم

نویز یک بسوخته باشد و داروها در وی برشند و دستا بر روغن چرب کنند و شیان  
 کرده بکار دارند شیان خیر جهت درد و جگر باریات مرنگ نیم مثقال چند بید سبز یک  
 نشاسته و مقل از هر یک نیم مثقال و زعفران یک درم صمغ عربی نیم مثقال شیان بکار  
 هر یک بقدر استخوان خرا و بکار دارند که نافع باشد مجمر اینهم شیان خیر مرنگ و  
 کند و حوض و زعفران و افیون از هر یک یک درم کوفته و بخیته با شربت بد شیان  
 سازند و در وقت حاجت بکار دارند باب هفتم اند رازها و چشمت شیان و بیض  
 جهت درد چشم و حرارت و سرخی چشم و رمه سفیداب و صمغ عربی و نشاسته از هر یک  
 یک مثقال افیون نیم مثقال مجمر اینهم را بکینند و بپزند و شیان سازند و خشک کنند  
 و در وقت حاجت بکار دارند بکلای حل کرده در چشم کشند نافع بود شیان  
 حقه بقیه رمه و در آخر مد بکار آید صفت قدی سوخته سه درم بید در دودم  
 مروراید و در دودم که بر باد و در دودم صمغ عربی سه درم کینر سه درم خون سیا  
 نیم درم زعفران نیم درم در هم کینند و شیان سازند در وقت حاجت بکار دارند نافع  
 صفت قدی که در اول **در چشم بکار آید** انزروت یک مثقال نرم بپایند و مجمر اینهم  
 و در چشم کشند فی الحال درد بپاشند مجمر بزرگ چشم و خارش چشم بکینند اب سماق و  
 در چشم کشند نافع آید و سماق را بکلای بپزند و بپالایند و در چشم کشند جهت  
 بردن سفیدی چشم بکینند کف دریا و مرکب برستولک هر دو را نرم بپایند و هر روز  
 در چشم کشند و اگر دهنه فرنگی در چشم کشند نیز خوب است حقه رو شانی چشم قویا  
 فرنگی پرورده نافع است و طرطورا و اخت که بکینند قویا نرم بپایند و در دودم  
 بخیسانند و اگر قف غوره نباشد باب نادرش بخیسانند و چند روز در آن بپاشند

شیاف خیر

شیاف خیر

باب هفتم اند  
رازها و بیض

شیاف خیر

صفت

صفت قدی

مجمر خیر

حقیقه

صفت شیان



مقاله  
اندر  
معرفة

باب اول  
در بیان نبض

ناخشا شود بعد از آن بپایند و در وقت حاجت در چشم کشند نافع بود و عارض چشم  
نشانند مجربست مقاله ستم اندر فقه المعرفة والاستدلال باحوال الامراض و این  
نبض و قارونه است و فقه المعرفة شناختن بیماری است و احوال نبض ماده و نشانه های  
و اما امید ی ندر بحران و غیر آن که طبیب آنها را معلوم کند بعد از آن بر بیمار حکم کند که  
کدام بیماریست و علاج آن بر طبیب بیان کرد اما استدلال باحوال الامراض و احوال  
در این مختصر بسته باب ثقلات باب اول در بیان نبض بدانکه نبض حرکت شریان است  
چنانچه روح را که اندر دل است حاجت است بدم زدن از راه شش و روح را که اندر شریان  
حاجت است بدم زدن از راه مسام که اگر دم نرفت روح میموزد بواسطه گرمی شفت  
نبض نیم تانه اندر روح رسانیدن است و بخار و خانی از وی دور گردانیدن چه  
ترویج نیم تانه از حرکت انبساط است و دفع بخار و خانی از حرکت انقباض اما هر چه  
دانش نبض است که از شریان ساعد بدانند چه آنکه ساعد را زود بیرون آورند  
و بتوان نمود و از نمودن آن شرم نباشد و بر آوردن واقع است و بگوشت فرو نهند است  
و چون طبیب نبض گیرد چهار انگشت سبابه و وسطی و بصر و خضر بر شریان دهد و  
ساعد را بر پهلوی راست بفرماید داشت و دست طبیب باید که آسوده باشد و  
کار سخت یا رنج بدان دست نکرده باشد و اگر قویا بدد در نبض بقوت میانه باید  
گرفت و اگر ضعیف یا بد انگشتان در وی سبک باید داشت و بر قوی باید جست و  
چندان نگاه باید داشت که سی نبض نزنند و طبیب باید که در حال صحت نبض را  
دید باشد تا اکنون بدانند که نبض او چه قدر از اعتدال بیرون رفته است و همه  
انواع نبض را قیاس بمعتدل کنند تا سریع و بطی و طویل و قصیر اندر احسان نبض معلوم

ملک

باب دوم  
اندر احسان  
نبض

طویل

عریض

ساقی

سریع

متواتر

معتدل

مستوی

منظم

مختلف

موزون

باشد باب دوم در احسان نبض اقسام او طویل است و قصیر است و عریض و دقیق  
و عظیم و ضعیف و شامق و مخفض و معتدل و قوی و ضعیف و سریع و بطی و متواتر  
و متفاوت و گرم و سرد و سخت و نرم و متکلی و خالی و مستوی و مختلف و منظم  
و غیر منظم و موزون و غیر موزون اما طویل نبضی است که از دوازده نبض نزنند و قصیر  
او باشد و عریض نبضی است که از بیست و پنج نبض نزنند و دقیق نبضی است که از بیست و پنج  
که بدد از بیست و پنج نبض نزنند و ضعیف نبضی است که بیست و پنج نبض نزنند و عظیم  
نبضی است که بیست و پنج نبض نزنند و شامق نبضی است که بیست و پنج نبض نزنند و مخفض  
نبضی است که بیست و پنج نبض نزنند و معتدل اندر میانه هر داشت که با اعتدال نزنند  
و نبض قوی است که بقوت نزنند و ضعیف نبضی است که سریع است که در هر  
انبساط او اندک باشد و نبض بطی نبضی است متواتر است که زمان هر کون او که  
اندر میان دو حرکت انبساط افتد سخت اندک باشد و متفاوت نبضی است که در  
فرق میان سریع و متواتر است که اندر سریع زمان حرکت اندک است و اندر متواتر  
سکون اندک باشد و نبض گرم و سرد را بلس در یابند و نرم است که نرم نزنند و سخت  
نبضی است که در یابند و در یابند و در یابند و در یابند و در یابند و در یابند و در یابند  
نبضی است که حرکت اخرا و همچون حرکت اول او باشد و نبض مختلف است که حرکت اخرا و  
حرکت اول او نباشد پس قند مستوی باشد و منظم است که اختلاف او بتدریج  
مثلا در شریان دو قوت قوی نزنند و دو قوت ضعیف نزنند و غیر منظم نبضی است که  
موزون است که زمان حرکت انقباض و انبساط و زمان سکون که بعد از حرکت انقباض  
و انبساط واقع است متساوی باشد و غیر موزون نبضی است که در هر نبضی  
و تعجیل جهد دلالست مجرای مزاج کند و هرگاه که اهنه و بطی جهد دلالست برزود



باب بیست و نهم  
احوال اول

کند و هرگاه که مضطرب باشد دلالت بر سوء مزاج دل و اضطراب کند و هرگاه که گران قلب  
باشد دلالت بر بلغم غلیظ کند باب سی و نهم در احوال بول و احوال بول و از هفت گونه  
بجویند اول رنگ دوم کثرت و صفا سیم قوام چهارم کف پنجم رسوب ششم  
مقدار هفتم بوی رنگ بول یا سرخست یا زرد آفتی یا زرد نارنجی یا زرد کاهی زرد آفتی  
دلالت بمرارت اندک کند و زرد نارنجی نیز دلالت بمرارت کند بمرقه خود و بول سرخ  
غلبه خون و صفی حرارت کند و بول سفید دلالت بر بلغم و باد و پرورد نکند و بول سیاه  
دلالت نماید سودا و پرورد نکند و بول تیره دلالت بر اختلاف اجزاء ارضی کند و بول  
صافی دلالت بر نبودن باد و نبودن اجزاء ارضی کند قوام بول اگر غلیظ باشد دلالت  
بر بلغم غلیظ کند و اگر قوام بول رقیق بود دلالت بر اعتدال مزاج کند و کف بول دلالت  
بر باد های مختلف کند و کف نداشتن دلالت بر اعتدال مزاج کند و اگر رسوب در ته قوام  
نشیند دلالت بر فنیج ماده میاری کند و اگر وسط نشیند دلالت بر اختلاف  
مزاج کند مقدار بول اگر بسیار بود دلالت بر دفع ماده کند و اگر اندک بود دلالت بر  
تصور ماده کند و ممکن که با استفا ادا کند بوی بد در بول دلالت بر عفونت اخلاط  
کند و نبودن بوی دلالت بر خالصی اخلاط کند و بول ویران که رنگ نداشته باشد دلالت  
بر ویران کند و زردی که پیدا شود نیز دلالت بر ویران و رنگ بران نیز قیاس بر رنگ بول  
اما مقدمه معرفه بوی و تشخیص در باب اول در نشانه های بیماری که از  
کرم است که از هوای خنک یا از سرداب فایده یابد نشانه های بیماری سرد که از  
هوای گرم یا آب گرم که بدو رسد خوشایند و مشرب کرم موافق باشد و تدبیرهای  
موافق اند نشانه ها خوشی که از بوی باشد کثرتی و سستی و خواب بسیار و قوی شدن

نقد بلغم  
بروز و شب

باب اول  
در نشانه های  
بیماری

در بول

از بوی و آب آمدن از دهان و بوی بد و بوی خوشی که از دهان باشد نشانه های  
انعام که رنگ بوی و چشم سرخی گراید و رگ های گردن برخواستن بود و طعم دهان  
باشد و اندام گرم باشد چنانکه بیداری از گرمای بیرون آمده است و نشانه صفرا  
که دهان خشک و تلخ باشد و تشنگی غالب بود و رنگ بوی زرد باشد و نشانه بلغمی  
است که رنگ بوی سفید بود و بول سفید باشد و بول سفید باشد نشانه سودا  
است که رنگ بوی تیره کی زند و بوی خنک باشد و بول سیاه بود علامت هر یک  
از این علامات باشد کنند و تدبیرهای هر یک چنانچه باید مثلا کثیرا که خون و صفرا  
باشد چترهای خنک و سرد و بلغمی را چترهای گرم و سودا را چترهای گرم و تر دهند  
باب دوم در نشانه های بیماری که بعد از این پیدا یابد در سه پوسته نشانه فرود آمدن  
ای چشم بود چنان لب و رخسار نشان لغوه باشد دایم بغم و اندوه بودن نشانه  
مالغیولیا بود چشم و روی ماس گردن نشانه استفا باشد اما قیاس عملی که در نشانه  
بریت و بیخ باب در امرای مزاج و عوارض که بر شخصی جاری شود باب اول اندر سرسام  
و درد سر کرم سرسام کرم دفع است بوی ماده صفراوی خالص و بوی از ماده صفراوی که  
با خون میخته باشد اما صفراوی خالص را نشانه ای باشد که کرم و بیخوی و بیخوی و  
کف و تشنگی و خشکی و طغی دهان و زردی زبان داشته باشد علاج بکیرند و سد  
سفید و کلاب بسیارند و اندک کافور بپوشند و بر سر و سینه طلا کنند و بوی کلاب  
سکه و روغن کل هم ایمنه بپوشند و طلا کردن نافع باشد و لعاب بزق طوطا اندر  
حباب قند بدهند و شایف و حقنه بکار آورند و شراب های چون شراب غوره  
و شراب صندل و آب کدو که اندک بپزند باشند و در زهر خجسته باب غوره و شراب

باب دوم  
در نشانه های  
بیماری که بعد از این  
پیدا یابد

باب اول  
در امرای مزاج



فرق کافور

فرق کافور

فلفل

علائق

کافی

صندل میخته و شکر ریخته بدهند و این خمره هندی با شکر و کتاب بدهند و بادام کنک  
 و اگر حرارت قوی باشد پس از آنکه طبع را نرم کرده باشند قرص کافور دهند صفت  
 کافور بنفشه خشک و سیلوفر و طباشیر و کلسنج و تخم خرفه و تخم کاهو و تخم کاسنی از هر یک  
 سه درم و مغز بادام و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه از هر یک یک درم و رب السون و دودم  
 صندل سفید یک درم کافور و زعفران از هر یک دو دانگ بلعاید و فلفل و بستر بدهند و در  
 سازند شربتی و دودم و اگر طبع نرم و کشاده باشد خواهند که باز دارند قرص طباشیر  
 دهند بدین صفت صفت قرص طباشیر طباشیر و کلسنج و پوست حنظل و زرشک میدانه  
 از هر یک یک درم تخم حنظل و تخم خرفه از هر یک دو درم کلنا و صمغ عربی و فاساسته  
 بریان کرده از هر یک سه درم مجموع را کوفته و بنجیه شراب به قرص سازند شربتی و دودم  
 بود روز هفتم که روز بجران است جز شربت خشک نخورند و مدت دو روز بجران ترتیب  
 رفتار کنند و اگر خواب بیاید بر فلفل بکار دارند صفت فلفل بنفشه و کلسنج و تخم کاهو  
 و باجوفه و ترانه کدوی تر و تخم کاهو و کنک و ادواب بنزد خنجره و صمغ است و بنجیه  
 سر او بزنند و شربتیان ماسیر بر سر بدهند و چون خواهند که غذا دهند غنچه  
 کتاب طبهر دهند یا در وضع بادام و شکر و ماهی بیره تازه بیکر خنجره بدهند و بوجه آب  
 غوره بچته بدهند اما علاقت سرهم خونی شربتی زبان و سرخی چشم و رکهای کروی  
 بر خاسته و تب پیوسته علاج هم صفات گذشته که در سرهم صغری و ذکر شد و بجا است  
 و خون بیرون کنند و اگر بفراغت کشید بدهند بدین صفت صفت فلفل کسینی هلیله  
 زرد و کابل و امله و بلبله و کسینه هم را مساوی کوفته و بنجیه بروغن بادام چرب کنند  
 و بصل بپزند شربتی چهار درم و دیگر علاجه چون علاج سرهم صغری می باشد شد

بدرم

باب دوم  
 علاقت

صندل  
 سنجینه

باب سوم  
 علاقت

صندل

باب دوم و در سرهم سرد و در سرخی که از سردی بود ماده این علت بخاری باشد که از  
 باغم غرض بدماغ برآید علاقت و شایان و کراتی خواب و تباهسته بود و بنفشه  
 و در سرهم است بود علاج غنچه خنجره تیز باید کرد پس فی فرمودن پس این  
 با شحم خنجره جدا گانه یا اندر و طبوخ اقیقون خوردن و هر بادام کلنگی دهند  
 با صطک و انیسون و فواصل بروغن فلفل چرب کنند و از بقره کتاب دهند پس  
 آنگاه که استفراغ کرده باشند فلفل و خنجره بیدستر بویید تا عطسه آرد و خمره  
 فرمایند با کاه و مغز و ستر و سنجینه و فلفل دهند و آنکی خنجره بیدستر بویید  
 و آنک آنکین بپزند و بد دهند و فلفل از باجوفه و خوردند دشتی سازند با مرقه  
 و شبت و هر وقت که در خواب رود بیدار کنند و در سرخی که از سردی بود علاج ان  
 نوزد یک است بدین علاج صفت خنجره یا چند بیدستر و اقیقون و داجنی و اسارون و  
 قرص مانا هر یک دو درم مرکی فلفل و بادام و قسط شیرین و دافلفل هر یک یک درم  
 زعفران یک درم با کلسنج بپزند و پس او ششاه بکار دارند شربتی و دوانک باشد  
 درد دندان و اگر از سردی بود و قوی و سده جگر و معده و عسر البول و میازها  
 سرد را نافع بود باب سیم و در الخویا و دیوانکی علاقتان بادها و فراسکم و معده  
 و اندوه پیوسته و نوییدی علاج ان استفراغ بسیار باید کرد و رک با سلیق باید  
 زد و اگر معده ضعیف بود اندر رک زدن توقف کنند و مهمل ازین نوع دهند  
 صفت مهمل یا درج فیض یک درم غار اقیقون نیم درم اقیقون نیم درم تخم خنجره و دافلفل  
 کثیر اندانک انیسون و می یک درم حبک کنند و بد دهند مجموع یک شوت باشد و در  
 نخاج دهند با اقیقون کوفته یا موز بیدانه کوفته و سرشته هر بادام مقدار نیم درم



جملہ

بدهند صفت سهل چکر خداوند بالفلک و دیوانی و اسود دارد داجنی و جوزی و  
از هر یک نیم درم تربد یا نرزه درم افقون چهار درم سقونیا چهار درم شکر و عسل از  
هر یک پنجاه درم معجون سازند شربتی و در درم و اگر استفراغ یا یارج فیرا کنند صفا  
باشد و مطبوخ افقون نیز بدهند مطبوخ افقون هلیله سیاه و اسطوخودوس و  
بفایح از هر یک پنج درم بنزند و بکلیکین صاف کنند و بدهند و از جهت بخوابی و غی  
مغز کند و دروغ بنفشه بمالند و بیلوفر و بول غلب و بول کدو و کاه و خجیل  
و بابونه انداخته و سرخوشیده بنزند و اندر سر و بچکانند و شراب خجیل بدهند  
و حلوا بکر و دروغ یا دام بر سر بچند هم نافع بود و غذا سوریای مرغ فربه و بول  
کاه و کثیره قندی در وی خفته نافع باشد باب چهار درم غلظت و فراغ و شوی حقیقه  
نیز کنند و یا یارج فیرا دهند یا شحم خطل و از این استفراغ غریزه کنند و هر باب داد  
معجون بمان دهند صفت کنند و ج سعد و زنجبیل و از قنطاری و داجنی هر یک  
ساوی با نلیس مرشته و در صبو کرده مدتی چهل روز در میان جوینها کنند  
بعد از آن شربتی ده درم بخورند و غذا قلیه خشک و بخواب و دروغ زرد و الفلح  
باشد یا پنج درم اندر سکنه سکنه است که بیاض بجز باشد چنانچه ندانند و نتوانند  
فهمید که مرده است یا زنده **علاج** نخت بر مرغ برون دیل چرب کنند و یا یارج فیرا  
الوده در حلق و فرزند کنند باشد که قی اشد پس حقیقه نیز **علاج** کنند و صحرای  
کردن و پشت برون فرغون چرب کنند و قیاق بزرگ و مشرود بطوس یا کنگال المکر  
یا چند بیدستر و مشک پیویانند و غلک سوده گرم کرده بر سر وی بچند و اگر کشاد  
شود بیت و چهار روز هر یک بنزند و هر باب داد و اصول بدهند و غذا بخورند

افقون

باب چهارم  
اند غلظت  
و فراغ

باب پنجم  
سکنه

علاج

و غیر

باب ششم  
صرع

و قلیه بدهند و شور یا با کشک جو و کبوتر خجیل خفته نافع باشد و مجرب است آب  
اند **صرع** اول غذا گوشت دواج و تم و کیشک و اهو و سرخی گوشت کوسفند و  
قلیه خشک و مرغ بریان کرده و سفید یا بجا با بخواب و داجنی و کثیر خشک بران  
بدهند و آنچه زیان دارد سیر و عدس و آنچه از شیر و ماست سازند و از شیر تها سخت  
شیرین و چرب زیان دارد و جماع بسیار و کثیر نجاست زیان دارد و نکاه کردن بد  
چیزهای گردان مثل سیاه و سنا و سحر کردن زیان دارد و طفل و خردل و داجنی و این  
و کرم یا موافق بود و کاه باشد که این علت از معده بود منکر کش و ماسته مقدیده ان  
باشد **علاج** قی فرمودن و معده و یا یارج فیرا پاک کردن و بخوار شات قوت دای  
و کاه باشد که از دماغ بود **علامت** آن خیره شدن چشم و کند شدن حواس باشد  
**علاج** پاک کردن دماغ است بچ قنطاریا و حب یا یارج صفت آن یا یارج فیرا یک درم  
شحم خطل ده دانگ غار یقون نیم درم سقونیا دانگی مجموع را حبه صافه بیک قی  
بدهند و باشد که ماده آن از اطراف بدماغ برآید و بیاض و حرکتان دریا و بیاض  
پندارد چیزی سرد از آن موضع بیاض یا یارج **علاج** ریز کردن آن عضو است و نکاه  
که برآید و صر و مراد شب نیم درم یا یارج فیرا سود دارد و اندر حال صرع دماغ  
گرم کند و حلیت گرم کرده اندر ما و العسل بخلو او فرو بچکانند زود بهوش آید و  
استفراغ قوی یا یارج فیرا و لو غازی یا جاناخه اندر الحولیا یا کرده اند و هر روز  
معجون بدهند **صفت** آن سیالیوس و عاقر قرحا و اسطوخودوس از هر یک ده درم  
غار یقون پنج درم قره مانا و حلیت و زراوند مدج از هر یک ده درم نیم بگویند و  
بنزند و در سکنکین که از سر که غصیل ساخته باشند بچشند و بدهند نافع است

علاج

علامت

علاج

صفت آن



حب زعفران  
حب زعفران  
حب زعفران

صفت حب زعفران ایابرج فقیرا و هلیله کابل و هلیله زرد از هر یک یک مثقال بکباب  
و قند حب کنند و این یک شربت باشد باب هفتم از فایح و رسته فایح است شدند  
از کار افتادن اعضا و گویند و رسته لرزیدن اندامها باشد **علاج** ان عفته بزرگ  
کنند و باول ماء الاصول نرم دهند و ایابرج فقیرا و حب قوقیا نافع باشد و از حب استغراق  
ماء الاصول قوی دهند و اگر فضل و سال و مزاج و سرگرم باشد فصد کنند و بیل از فصد  
غخت معجون بخورند بدهند و مرز و بطوس نیز نافع باشد و بیکوان صبر کنند بعد از آن  
رک زنند و از حب استغراق اندر آب کوکرد و دریا نشین سود دارد و مغز جالون کوفته  
و با نلکین سرشته مرز و رسته درم بخورند نافع باشد و شراب مشکه سخت زیان دارد  
و این معجون بسیار نافع باشد **صفت** ان وج بیت درم زنجبیل و زیره از هر یک پنج درم  
کوفته و بخته با نلکین سرشته معجون کنند شربتی و درم نافع باشد **صفت معجون**  
**المراج که خداوند فایح و لقوه و رسته و برص و سود دارد** زنجبیل و عاقر قرقا و شویبو  
و وج از هر یک ده درم سداب حلیف و خضایانای روی و زرداوند کرد و حب الفار و خبثه  
و حریر از هر یک پنج درم غسل با لاده درم با نلکین برشند شربتی یک مثقال بود **صفت**  
**حب منان** ایابرج فقیرا درم شحم خنظل و قنطاریون از هر یک پنج درم فریون دو درم  
حلیف و خندبیدستر و فلفل و سکنجبین و جاشیر و شیطرج و مرزحل از هر یک یک درم  
باب سداب حل کنند و معجون سازند شربتی سه درم غذا قلیه خشک و بخودای خشک  
و مانند آن بدهند که نافع است **باب هفتم** از لقوه این علت اندر عضله افتد روی  
و چشم و ابرو و پیشانی و باها کج شود و ناکاه پدید آید و حشر و ورق باطل شود باشد  
که مقدمه فایح بود با مقدمه سکنه باشد و کاه باشد که در عضله ای کردن پدید آید

اندر لقوه

صفت حب زعفران  
صفت حب زعفران  
صفت حب زعفران

حب زعفران  
حب زعفران  
حب زعفران

و اندر لقوه چهار روز علاج قوی نماید کرد از هر آنکه خداوند علت بر خطا باشد یک مثقال  
خرج کنند و بعد از چهار روز از این خطا بیرون آید و اندر فایح نیز علاج قوی نماید کرد و اگر علت  
سخت بود تا هفت روز یا چهارده روز تصرف نکند لیکن اگر فایح خشک بود بعد از  
دو روز حفته نیز باید کرد و پس از چهارده روز یا پنج فقیرا دهند و بخورند و روزی  
و ستر اندر سر که خفته برفند بفضله فصد کنند و بخورند کردی بدان سر که مایلیدی بسیار  
باشد و پوسته جوز و او دردها داد در دهان جانب که علت بود و گوشت و رو با و  
**گوشت کفناز** با گوشت کوه خربزند و بگویند و بر سر و بر پیش کردن فصد کنند و با  
علاج مزاج فایح بود و از حب استغراق غرغره فرمایند **صفت** اوقیه غرغره غرغره  
نوشاد یک درم پوست بصر یک درم بزنند و آفتابین داخل نموده غرغره کنند تا چهار روز  
و چون چهل روز بگذرد این دارو در بینی چکانند **صفت** اوقیه که در بینی چکانند چندین  
شحم خنظل و فلفل از هر یک یک درم کوفته و بخته باب مرز و کوش برشند و حب کنند و در  
حاجت باب مرز و کوش حل کرده در بینی چکانند و نمایند و فلفل نافع بود و طعام اندک  
خوردن و بجای آن یک نشتر نافع باشد **باب هفتم** از هر یک سرگرم و کاجوس کاجوس  
که اندر خواب پیدا کرد کسی بر سر او حفته است و بسیار از چهرهای بخار کننده است  
چون سیر و پیاز و کندنا و باقله و مانند آن **علاج** حب ایابرج و حب قوقیا و شحم خنظل  
استغراق کنند و حب سیر نافع باشد **صفت حب صبر** هلیله زرد کلسنج و مصطکی از  
هر یک یک درم صبر صغوطری پنج درم کوفته و بخته باب قلع حل و بخته شربتی سه  
درم و اگر اندر معده خلط بود فی کنند و از بصری قندی کلشک را بایند درم عود و  
کویک بکار دارند و اگر خداوند سرگرمی را دماغ سخت حیف باشد با لاده و شبانه بخورند

اوقیه غرغره  
اوقیه غرغره  
اوقیه غرغره



با اندك كشي خشك بریان کرده و قدی شکر بدهند و غذای در جوی و کثیر خشک بخورند  
 باب دهم انداختن خردا است که پندارد دست و پای و خفنه است و پندارد که اندام  
 اورا سوزنی می زنند علاج او چون علاج فالج است قی فرمایند و خفنه نیز بکار دارند  
 بعد از آن ماولا اصول بدهند که بسیار نافع باشد بایا زده هر یک چهار یا پنج چشم در چشم  
 اگر علامت غلبه خون باشد اول يك قیال زنند از آن دست که چشم از اطرف درج  
 کند و اگر هر دو چشم بود از هر دو طرف يك زنند پس طبع را باب میوه ها و ترش میوه  
 نرم کنند با عسل اوج و عسل بسیار با یا با اوج قیال یا عسل بکنند و اگر قیال را با عسل  
 بایا نادر ترش و شیرین و شیر خشک و ترنجبین و مطبوخ ترهند و در چشم شیر خشک را  
 با سفیده تخم مرغ پس شایف امیض و شایف کافوری در چشم بکنند و باره گوشه نان کباب  
 کنند یا زرده تخم جوشانیده یا روغن کاه و برشند و بر چشم بگذارند سود دارد  
 بلغمی یا سوداوی باشد استسراج طبع سودا و شایف بر رویا بمالند **صفت شایف بر رویا**  
 کلسنج یا زرده دم زعفران هشت دم افیون و منبل از هر یک یکدم صمغ عربی ششدم  
 با یا با آن برشند و شایف سازند و شیرینان و سفیده تخم مرغ بپایند و انداختن چشم کنند  
 و بکوزنده بکار دارند **صفت شایف امیض** همه در چشم بجز آب سفید بقیه هشتدم  
 صمغ عربی چهار دم افیون و کثیر از هر یک یکدم بگویند و سفیده تخم مرغ برشند  
 و شایف سازند **صفت دروئی** که در آخر بکار آید شادنج ده دم مس سونخه هشتدم  
 بپزد و بر و آید از هر یک چهار دم صمغ و صمغ از هر یک دو دم دم الاغ و  
 زعفران از هر یک یکدم بشراب صمغ برشند و شایف سازند **صفت شایف دیگر** که در آخر  
 بکار آید از زرد پودره شیر الاغ هشت دم شایف یا میاده دو دم صبر و افیون و شامه

باب دهم  
انداختن  
باب دهم  
در امراض  
چشم  
در عیال  
در عیال  
و عیال  
و عیال

شایف امیض  
صفت دروئی

و تخم کاه و از هر یک نیم دم زعفران سه دم مرنگی یکدانک و نیم بگویند و بجز برشند  
 و بکار دارند نافع بود **صفت شایف کافوری** که در اول و بعد سود دارد سفید آب هشتدم  
 کاه فربه سه دم کف دریا و از زرد از هر یک چهار دم شایف سازند چنانکه در دم  
**صفت شایف کافوری** که در اول و بعد سبیل و منبل و افاقیا و کلسنج غلبه غلبه نیم کوفه برشند  
 چشم ضمه بکنند نافع باشد جرب و خارش و بر رویا خاستن چشم شایف صمغ نافع باشد  
**صفت شایف صمغ** بکوزنده صمغ و جوشانند و بپالایند تا قوام گیرد سفید آب  
 یکدم کافور یکدانک کثیر یکدانک نیم برشند و شایف سازند و بوجوه حاجت بکباب  
 بپایند و در چشم بکشند و این بعد از فصد و حجامت و استسراج باشد موی ترش  
 چشم علاج افت که موی را بر بکنند و خون خادیش یا زهره کرکس یا زهره هدهد  
 ملا کنند **صفت دروئی** که در اول و بعد زعفران نیم منبل کافور یکدانک بگویند و جرب برشند  
 و در چشم بکشند **شبکوری** تخت تنقبه دماغ و بر از آن جگر بقریله بکشند و بر بخاراک  
 بپارند و از آن قلیه بخورند و هم جگر بکباب کنند و ای که از وی مریض بپایند بپالایند  
 چشم کنند و ایضا دار فلفل کوفته بر آن ریخته و از آن آب در چشم بکشند **صفت**  
**باسلیقون** همه سبیل و اشک امدان از چشم کف دریا ششدم و نجیل بخوردم سلخه  
 و قرضل از هر یک چهار دم شاد و یکدم بگویند و در چشم بکشند و قویای بخورند  
 در چشم کنند نافع باشد باب در زهره بر یا دهای گوش کرانی گوش را اول  
 کنند با یا با اوج قیال یا عسل بسیار و روغن سداب و روغن ادام تلخ جوشانند و از روغن  
 با زهره کاه و امیض نیم گرم اندک گوش قطره چکانند و چشم خنظل اندر روغن بادام تلخ  
 جوشانند و آن روغن اندک گوش چکانند **در گوش که از جگر است** يك قیال زنند

شایف کافوری  
صمغ نافع  
جرب خارش  
صمغ شایف  
موی ترش  
زهره کرکس  
شبکوری  
باسلیقون  
باب در زهره  
در زهره  
گوش  
در گوش



باب در  
اندک  
بسی

حقوق

باب  
در امر

مقالب

و بکنند سرکه سی درم روغن کل ده درم بپوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و در کوزه  
چکانند و اگر در دانه بپزد باشد بکنند داروئی بدین صفت صفتان شیاف امیض  
اندر روغن کل حل کنند و بکشند چکانند نافع باشد **باب بپزد در دانه های**  
**بوی بافتنی** استغراق با اوج فیه و سیاه دانه و زنجبیل و بوی کوهی هم افزین  
بپزدانند و بخار آن بیوند کنند بخی اگر ریش نباشد شراب بنویند و بپزد خرم بنویند  
نافع است و بعد از آن با بنیکم بنویند و سعد و کل کوفته در بنی کنند و ریش بخی اگر از  
خشک بود موم روغن که از روغن بنفسه ساخته باشند و مغز ساق کاه و موم خلا کنند  
و اگر تر بود هلیله زرد و ما زوی سیاه و پیله مرغ و روغن کل خلا کنند و بپزد و تصفیه  
بنویند پس سعد و زعفران و قره کی و ما زو شب عیانی و زنجبیل کوفته و پیخته اند  
دمند و اگر **ناصوری** بکنند آنرا ترش خام نارسیده بگویند و با پوست بپزد و در  
ظرف مسین کنند و یکسانه روغن بگذارند و بعد از آن دیگر بپزد و شیاف سازند  
و بدین باب آنرا لوده کنند و اندر بنویهند تا ناصوری بپاک شود **خوبی آمدن زبانی**  
عصاره کنند و عصاره خرفه اندر چکانند و در قیفال زنند و آب سرکه الیخ چکانند  
و در پیشانی چیزی سرد و بیخ خلا کنند و اگر کلانار و کلار منی درد مند سود دارد  
و از موره است و اگر چشم سوخته بد مند نافع باشد و زنجبیل سفید محرق سوخته در  
دمند در حال خون را بپسند و محترمت **باب چهارم** در دانه های دهان و دانه های  
و حبه و لب و حلق و لای قفس **مقالب لب** پیله مرغ و روغن کجد بگذارند و نشسته  
و کثیرا و ما زو هر دانه کوفته و پیخته بمالند تا هوان شود و پوست اندازد  
تخم مرغ را بدان بمالند و دیگر هر شب بعد از بوی بنفسه حریب کنند سود دارد  
در کوزه

دانه های دهان قیفال زنند و با بوی کردن حجامت کنند با چهار دانه زنند و با آب انار  
و شیخ طبع انور کنند و معاق و عدس و کلانار و حب الاس و هلیله زرد اندر کوزه  
بپوشانند و صاف کنند و اندر دهن بپزد و مضغه کنند و سعد و یکانه و زنجبیل  
و بوی و زنجبیل و زرد احمر هر دانه کوفته در کوزه سفال کرده در کل بپزد و در افشند  
و بعد از آن از کوزه بیرون آورده و گویند بدانه های پاشند پس کرا و زنجبیل الاس  
سرکه بپوشانند و مضغه کنند و اگر جزو اند و با روغن کاه اندر دهان بپزد سود  
دارد **نخچه دیگر برای** دندان بکنند ابل و ما زوی سبز و شب عیانی و عاقر حیا  
و کلانار و کرا و ز و معاق و دانه هلیله زرد و سعد و سنبل و پوست بخی کبر و جوز  
و طفل و زنجبیل و عود سوخته بگویند و بپزد و در بن دندان پاشند **خوبی آمدن**  
**افش دندان** پوست انار ترش سی درم کلانار و شب عیانی و ما زوی سبز و عاقر حیا  
از هر یک ده درم معاق و نمک هندی هر یک پانزده درم حب الاس ده درم بگویند  
و در بن دندان پاشند **نخچه دیگر** کلانار و کلنج و سعد بیان و شب عیانی اندر کوزه  
از هر یک جزوی نمک جزوی زنجبیل جزوی قلع جزوی عاقر حیا و کرا و زنجبیل از هر یک جزوی  
بگویند و بپزد و اندر بن دندان مالند **خود شده شدن بن دندان** زنجبیل کوفته و  
بپسند و بر دندان کوشیده شده بمالند کوشانه بپسند که شدن کوشان دندان  
اگر از معده باشد زدنند مدحرج دم الاخوی و ارد کرشنه و بوی سوسن از هر یک جزوی  
بگویند و بپزد و یکتیکین غصیل بپسند و خلا کنند تا خوش بن دندان اگر از معده  
باشد اطریل کوچک و اوج فیه و زرد الوی خسته و ماء الفواکه سود دارد و اگر  
از دندان بود خلال و مسواک باید کرد صفت **محبوبی که بوی دهان خوش کند**

دانه های

نخچه دیگر

خوبی آمدن  
افش دندان

نخچه دیگر

خود شده

نخچه دیگر

محبوبی که  
بوی دهان  
خوش کند



بگیرند برك مورد و مویزیدانه هریك را بر آب كوفته و بر شند بشرقی بقدر جوئی  
 با ماد و شبانگاه بخورند در دندان اگر بای سرد ساکن شود دك زنند و جمان کنند  
 و با یابج فیهرا لبعرا نرم دارند و بركه و کلاب مضغه کنند و چهار دك زنند و عاقر قرحا  
 بگویند و اندر میان پنبه کنند و بودند آن دهند و اگر بای کرم ارام گیرد ایابج فیهرا  
 و شمع خنظل و کلنا و وسعد و زربا و بركه جو شانتند و بدان مضغه کنند در دندان  
 نشاند سیاهی دندان قبیل ده دم مازنی بنر و سانج از هریك ده دم بگویند  
 و بنزد و دندان بمالند صفت نوی که دندان سفید کند و دهان را خوش بوی کند و غشای  
 و دندان را و سفال چینه و دانه هلیله زرد از هریك ده دم عاقر قرحا و وسعد و کلنا و  
 پوست بچ کبر و سنبل و عود سوخته هریك یکدم شخارسته دم شکر طبرزد ده دم  
 بدان متواک کنند اما س زبان علاج او همچون علاج دمیگ دهان باشد شقاق زبان  
 دانه به درد ها گیرند و لعاب بز قطونا جره جره بخورند سودا و کراهی زبان بکنند  
 فوساد و عاقر قرحا و فلفل و خردل بر آب بگویند و بنزد و اندرین زبان مالند صفت  
 داروی که بدان غرغره کنند که بی زبان نماند فلفل و فوساد و زنجبیل و عاقر قرحا و زرد  
 و بون و خردل و ستر و نمک هشت و شویز و مزه بوش اندراب بنزد و غرغره کنند و  
 خید بیدستر و بونه کوهی و عاشاره که غنصل و انگبین بر شند و بمالند صفت داروی  
 که بخایند و طوبی غلیظ و الطیف کند و از سر فرو د اورد و از جوی سه مثقال مصطک و  
 مثقال کندر رومی و علك النعم هریك د و مثقال مجموع کوفته و بجهت فرص سازند  
 هریك یک مثقال و هر روز یکدانه بخایند خناق اگر غلیظ خون بود دك زیر زبان زنند یا  
 دك قیقال و بر ساق جمان کنند و اگر درد صعب باشد شیر تازه با شراب بنفشه غرغره  
 کنند

در دندان

سیاهی دندان

مشکوک دندان سفید کند

اماس زبان شقاق زبان

غرغره کردن زبان

حناق

کنند و اگر با ده بلغمی بود حلیله و انجیر زرد بنزد و خمیر ترش در وی حل کنند و غرغره  
 کنند و اگر غرغره بروغن کافور یا کافور کنند نافع بود و اگر غصه کردد ماز و کلنا و  
 کرمایج و بویض انار و بشت یا بی کوفته و بجهت اندر حلق دهند خوی کاهه شود یا  
 بر آید بای کرم غرغره کنند تا پاک شود و اگر بعد از آنکه از هر دو دست و دك زیر زبان  
 زده باشند بر زیر زبان بنشر زنند سود دارد و ای کافور نافع بود سپند و تخم زرد  
 و حلیت و مرو جوده ارغنه و فوساد و هریك بر آب رسوده بخورند و اندر دهند و اگر با انگبین  
 شسته بدهند نافع بود و اگر با ده سودا بود و انجیر و برك کرب و خمیر ترش طلا کردن  
 نافع بود و غذا سبوسات با فایند و دروغ با دام نافع بود و اگر با ده کرم بود عین الکافور  
 ترش و جو کوهی نافع باشد و بحیث باب از ده هریك دكام و زرد و سرخ و دك الوان  
 و صیق القش ذات الریه دكام کرم را خاکی است که انچه از بیضی فروید سوزان بود و  
 را بسوزاند علاج کتاب که غناب و سپستان در او بجهت باشند و شیر خشک از کوفته سود  
 دارد و بر آن سه روز دك زنند و اگر چینه فروید شراب زوفا و کتاب بدهند صفت  
 داروی که نافع باشد بنفشه و زرد السوس و کبر و فاسانه و برك خبازی و فوساد و ای کافور  
 باطل از هریك دو دم تخم خخاش شکر طبرزد هریك نیم دم هم در لعاب خانه به بر شند و  
 کنند و پیوسته اندر دهان چارند لعوق خیال و شنبه بدین صفت بگیرند و ترنجبین و بکد از نند  
 صاف کنند و هوام آرند و بنفشه خشک کوفته و عسل خیار شیر با وی سرشته نافع بود  
 علامت دكام سر انچه فروید سطر بود و د سوار فروید علاج از وی کرم کرده  
 بر سر دهند تا با آب بدماغ رسد و از آن باز دارد البته بالادن و عود هشت جور است  
 و در دندان و شراب زوفا با همچون و اقوی بدهند و بجهت سوسن بنزد و با انگبین با فایند

در بای کرم کافور

بای کرم و زرد و سرخ

صفت

لعوق کردن

علامت دكام



بدهند و لعوق غار بقون و تخم کتان اندر کتکاب انجیر نافع بود و موثر و تخم بادیان و  
 پر سیاوشان صفت معجون و اقوی موثر بیدانه بیت و بخندم سنبل و زعفران و تخم  
 و دارچین و زهریک بکندم قصبه اندیزه و قطاح اندر و علك البطم و مقل از دواز  
 هریک دو درم مرصاف چهار درم آنکلبین شانه درم مقل را بشرب حل کنند و در  
 هم بشرب ترکند و بگویند و بهم برشند شربتی بکندم حبه معده با شرب زوفا و  
 حکر و سبز با بکرم بخورند صفت لعوق غار بقون رب سوس و پر سیاوشان از  
 هریک هفت درم تخم بادیان و فراسیون و زوفا و غار بقون از هریک سه درم معده  
 ساهله و صنف البطم اندر می بخت حل کنند و داروهایان برشند و بکار دارند  
 شربتی بکشفال صفت لعوق کتان تخم کتان بریان کرده بکوبند و کدر روی نیم جزویره  
 و قرد مانا از هریک ربع جزو با آنکلبین برشند شربت شبانگاه دو مثقال صفت لعوق  
 کرب بکوبند بک کرنب و بپزند و بدست بمالند و صاف کنند و نیم وزن و آنکلبین حل  
 نموده بقوام آرند و اندک اندک بدهند حب السعال که بلغم را ببرد و رب سوس  
 تخم بادیان و تخم کرفس و پر سیاوشان و غار بقون از هریک بکندم مغز بادام تلخ بخندم  
 فایند هفت درم بگویند و بشرب بنفشه حل کنند صفت حب السعال دیگر رب سوس و زوفا  
 تخم کتان از هریک بخندم سکر نیم وزن و قینه حل کنند و در وقت خواب در دهان  
 انجیر خشک و مغر جوز سرفه کهنه را نافع بود برامان خون بر سر بکوبند کل از می اند  
 عصا و بک ریم یا اندر عصا و بادروج بدهند نافع است صفت قمر الطین چهار درم  
 از قینه کل از می چهار درم که با تخم مورد از هریک بخندم کلخ چهار درم و معجون  
 و رب سوس از هریک هفت درم ماب خرفه برشند قدر شربت الی دو درم و طعام بخند با

معجون

لعوق

کتاب

کرب

حب السعال

رب سوس

قمر الطین

و بخندم

و بخندم و آب مناسب است تنکی نفس شربت زوفا و معجون زوفا و بکندم زوفا و مدح کوفه  
 با سکر شسته برباداد بدهند و نیم درم تخم کوفه با سکر شسته برباداد بدهند  
 نافع است صفت معجون زوفا بکوبند زوفا و مدح کوفه مانا و فلفل و سبندان و تخم  
 و مغز بادام تلخ هریک بخندم و رب السوس زوفا و پر سیاوشان از هریک ده درم  
 با آنکلبین برشند و دو درم ماسه درم اندر شرب زوفا بدهند و استفراغ بخت قویا  
 کنند صفت حب قویا بکوبند غار بقون چهار دانگ نیم تخم خنظل دو دانگ کبرائیم  
 درم رب سوس نیم درم حب سازند ذاب الحجب علامت آن دشواری دم زدن بود  
 و تب کرم و درد چلو علاج رک زنند و کتکاب و قیق یا شرب بنفشه و روغن بادام  
 چهار درم بپزند بگذرانند و چون بپسره و طوبی بپزند اندر کتکاب سبندان و عناب  
 بنفشه بپزند و اگر طوبی شوار بپزند شرب زوفا و معجون زوفا دهند و غذا  
 سوسناب باروغن بادام و سکر دهند و استفراغ بدین مضبوخ کنند صفت حب  
 و کافور و زوفا هریک بخندم بیخ سوس و بیخ خطی هریک ده درم عناب و الوی سیاه  
 ده درم سبندان سی عدد فلو س خیار شیر بیت درم شکریزد بیت و بخندم  
 اوان هرگاه کرفه او از پدید آید علاج باید کرد که اگر مزمن شود علاج بنیدر و را  
 که بسلا داد شود علاج موثر بیدانه و انجیر را در روغن بادام پرورده کرده برباداد  
 بیت عدد از آن موثر و انجیر بخورند و پیوسته کافور اندر دهان دارند و غذا از  
 تخم نیم برشت با سکر و شیر و مسکه و سوسنات و لوزینه و جلاب و جلعون و تخم کتان  
 بریان کرده کوفه با سکر و مزورده اسفناخ با باقلی و لعوق کرب سود دارد باب  
 سازند هر اندر میادهای دل حفظان کبریا نشان است که دل گرم بود و روانند

صفت النفس

معجون

حب قویا

ذاب الحجب

کرفه اوان

باری و اندر  
امراض



غذای سرد و آب سرد و هوای سرد دارد علاج شراب سیب و شراب قریح و شراب  
 و شراب غلب الثعلب و قریح کافور و آب به و آب سیب بر سینه طلا کنند و اگر قریح نباشد  
 دود قریح و اندک طباشیر و کلارینه و کسینر خشک و مفرج سرد موافق باشد صفت  
 سر بکیند صندل سفید و صندل سرخ هر یک ده درم بستند شدم مروارید فستق  
 امله و تخم خرفه هر یک دو درم تخم کاسنه ده درم کافور یک درم کل مختوم و بنفشه هر یک  
 طباشیر سه درم کلخ نمیدرم با قوی قانی یک درم برك مورد و حب الاس و هلیله سیاه  
 و هلیله کابله از هر یک یک درم و نیم چهارم نیمه چهارم نیمه و درم کسینر خشک و درم  
 بکونید و بیزند و شراب سیب برشند شربتی سه درم خفکان سرد علامت اوانت که در  
 روی همچون رنگ از بر باشد و کلانی بود و از هوای سرد و آب سرد ریخ باید علاج  
 دواء المسک و شراب ریحانه دهند و نوشدارو موافق بود و اگر طبع غلبه باشد نشا  
 کوییت او دهان پیوسته تر باشد تحت قی باید فرمود و بعد از آن شربت دادن و اگر  
 غالب باشد نشان آن کجاست و تشنگی است و لاخری و از دود و غبار ریخ باید علاج و چون  
 علاج دوق باشد شیر الایخ دهند و آب انار شیرین و روغن بادام صفت نوشدارو کلخ  
 شدم سعد بخندم قریفل و مصطک و سنبل و اساورن هر یک سه درم خرفه و درم  
 و زعفران و حباسه و قافله کبار و صغار هر یک دو درم بکونید و بیزند و صندل امله  
 اندراب خیامیده اب و بکیند و بیزند و با قند بقوام آورند و داروها را بدانی کنند  
 و بچوب بیدرم زنند شربتی دو مثقال صفت حوائط که خفکان را سود دارد و از ترکیب  
 شیخ ابوعلی سینا است عود هند سه درم مشک دو دانک کافور یک دانک تخم بادیان  
 تخم کرفس و وج و سنبل از هر یک سه درم حباسه و فاد مشک و سعد و زرنه و زنباب

منج

خفکان

علیه و طبق

علیه و طبق

کونید

خواب

از هر یک

از هر یک یک مثقال و از چغندر و مصطک و زنجبیل و قریفل هر یک دو درم کافور یک درم  
 بکونید و بیزند و غسل معجون کنند شربتی یک مثقال باب همد مراد به باد های صند  
 درم معده اگر تشنگی بود و از هوای سرد و احتیاج بد و در معده کرفی بود قی باید  
 بکیند و آب گرم و اگر داده در معده باشد مطبوخ هلیله زرد و سنای یک یا شیرین  
 باید داد و اطریفل کوبک صفت آن هلیله کابل و هلیله زرد و امله و هلیله از هر یک  
 بالتوبه بکونید و بیزند و روغن بادام برشند و معجون کنند شربتی سه درم و چون  
 اطریفل مذکور بدهند درم معده سرد نشان او کوارش ترش مدست و طعام در  
 ترش شدن و هرگاه بعد از خوردن طعام درم بدیداید قی باید کردن و با ریخ  
 دادن و کلکین با اندک عود و مصطک و قریفل و کوفی دادن صفت حوائط که  
 بکیند و زرنه کرمانی بر که پرورده صد مثقال زنجبیل و برك سد اب از هر یک ده درم  
 بوز و قریفل از هر یک بخندم سیخه و داجینی و قریفل و قریح و حب لبان و سنبل و  
 مصطک از هر یک ده درم عسل سه وزن ادویه فواق اگر امتلازه بود قی باید و زرنه  
 و انجبدان و ستر و فاخته و انتر کبک کرده خوردن و اگر خشک بود شیرازه و کتاب اب  
 کدو و هند باد و سکر و روغن بادام و آب انار شیرین بدهند با لعاب بوز قی و اندک  
 کیمیا و لعاب بیدانه و مهر و ثبت کردن را با روغن بنفشه بادام چرب کنند قی کردی اگر  
 بواسطه امتلا باشد بخوردن آب گرم مدد نمایند تا دفع شود و بعد از آن معده را  
 بصندل سوده و به و سیب کوفته و امرزد رسیده و مانند آن و شربت انار و شربت  
 زرد و زنجبیل و زنجبیل با هم بپایند و بدهند تشنگی اگر چند اب خوردن تشنگی  
 رفع شود علاج اخت که اب بادیان بخورند و اگر اندک عسل بخورند دفع تشنگی و در

باب همد مراد به باد های صند

درم معده

خواب

فواق

قی کردی

تشنگی







نکته که در این کتاب  
فایده بسیار دارد  
مستحق تحسین است  
چنانچه در آن

دو مثال بدهند و یا درج فقیر و صبر نیز از برای کرم مفید باشد کرم که در آنه او  
کرمیت مانند دانه کدو که از مقعد پدید آید هیچ علاجی از آن بهتر نیست که دوزخ شیر  
بدهند و بعد از آن نیاشته دو مثال حب الیل را نرم ساینه یک غاشق آب انار  
بریزند و بدهند و اگر نفیستد دوزخ یا سه دوزخ چنان بدهند که علاجی مجرب است  
کرمهای ریزه که در مقعد پدید آید علاج است که صبر و صبر کاو و آب پودنه هر دو  
بهم بیاورند و به پنبه الود کنند و بمقعد برهند و اگر طفل را کرم در شکم باشد برك  
شفالوی تر کوفته بر شکم تلا کنند یا سیاه دانه بکوبند و بنیاف تلا کنند و بنیاف  
آن کرم بکند با بلیسمه و بیاورند یا مقعد بیرون ملک مقعد پوست ناز ترش نیم کوفته  
را بپزند و در آن نشینند و از کنگار و ماز و صندل بروی پنبه که باب ترکده  
باشند بریزند و بمقعد بردارند شقاق و خود ملک از مقعد اگر قوت داشته باشد  
دک با سلیقوزند و اگر حرارت باشد نیز دک با سلیقوزند و سفیده تخم مرغ و آب از  
کل اندر هاون سبب بیاورند و تلا کنند و ایضا مغز ساق کاو یا خیر رود جو بیاورند و هم  
کنند و فساد کنند و اگر مقعد خارش داشته باشد بر میان هر دو میرین جانت کنند  
بمطبوع افقیون استغراق کنند و مقل اندر روغن مغز رود الوحل کرده تلا کنند  
بواسیر اگر درد کند دک با سلیقوزند و حب عقل دهند بدین صفت هلیله سیاه  
و هلیله کایله و امه هر یک پنج درم مقله ددم باب کنند فاحل کنند و داروهای  
ببرشند و حبه ها کنند شربتی و دودم شفاف که بواسیر را نافع بود افیون مندم برك  
مورد و دو مثال صمغ یک مثال کیرانیم مثال داروی مویش نیم مثال سیاف کنند  
مایه بیت و بکر و بیاورند های بکر و سپر و یقان و استقا کیرا که حکم کرم بود تخم خرده  
نکر

کرمهای ریزه  
بابیت  
در این صفت  
مقدار که در این کتاب  
فایده بسیار دارد  
مستحق تحسین است  
چنانچه در آن  
بواسیر  
مقدور که فایده بسیار  
ساخته که در این کتاب  
فایده بسیار دارد  
مستحق تحسین است  
چنانچه در آن  
سیاف که در این کتاب  
فایده بسیار دارد  
مستحق تحسین است  
چنانچه در آن

شراب زرشک و شراب انار و سکنجبین بروزی و آب کاسنه بدهند و کیرا که حکم کرم  
باشد علامت است که زک دوی سفید بود و بول غلیظ اما دیر گذارد بود علاج است  
که بیخ کاسنه و رازیانه و بنج کبر و کرفس بدهند بروغن پسته و هر صباح یکدانه زرد  
با اندک کلک بدهند و قرص دیونید نافع باشد در سپر کیرا که سپر بزرگ شد  
باشد علاج است که سکنجبین بروزی هر صباح بدهند و بنج کبر و کیرا که خیا بدهند  
و اگر قوت بجای باشد ایا درج فقیر و مطبوع افقیون بدهند و بنج کبر که پرونده بدهند  
و پسندین و بنج کبر بهم ببرشند و فساد کنند و دک با سلیقوزند از دست راست و تمهیدی  
دک با سلیقوزند از دست چپ اول دک با سلیقوزند از دست راست و تمهیدی  
دهند و بخار شیر و شربت و مطبوع سنای مکی بدهند تا صفر برآورد و هر صباح  
سکنجبین بروزی دهند و غذا اش جو و اگر تب باشد تخم خرده و سکنجبین ساده و حق  
کاسنه بدهند و انار ترش و شیرین بغایت نیک باشد و اش الوی ترش نیک بود  
و برك ترب را بپزند و در آن نشینند و آب برسیا و شان با اندک انیون نافع بود و آب  
و آب انار ترش در خم کشیدن نافع بود انواع استسقا شده فو است طبله و زنی نجی  
اما طبله و علاقت است که نای بیرون آید و سکنجبین بدهند و چون دست بوی فندک  
خیل با باشد قبل از آن دهد علامت زنی است که سکنجبین بدهند و چون دست  
فندک مانند خیک آب باشد و نجی است که تمام اندامها اما سیده باشد و چون نک  
دروی فندک درویشند و شان نکند بماند علاج در طبله است که سکنجبین بدهند  
و سبوس کدوم و فک کرم کردن و بون فادن و هر باید از زیر و در چینه ارد کرده  
دادن و غذا بخورد و دادن وقتی فرمودن و حب غار یقون مسهل داده بدین صفت

علاج  
در سپر  
یقان  
علاج  
استقا  
علاج  
علاج  
علاج



علاج في

علاج

ما يلبث في  
الدم امرأه  
كره مائة

سلس البول

عسر البول

صفان غاريقون يكدم ويغون يك دانك وينم قند يكدم بهم تركيب كند ودهند  
 وحفته كندن فاع بود علاج **رق** مزاج حكما بعدال با زارند و طعام اندك خورند و  
 خورند و پیوسته استفراغ كند با هستك بفرق اسهال وادرابول و كسادن ميام  
 و عرفا و بدن رقی کردن و حب سكينج بدین صفت صبر و ایتون از هر يك يكدم غار  
 سه درم سكينج شد درم مصطك و انیسون از هر يك يكدم هم بگویند و پیوند و  
 كند شربت و درم **علاج** قی باید کردن و یا اوج فیرا دادن و سملات جبار و  
 و دیوند دادن و شراب دیوند هر صبح دادن و هر روز و مثقال ازین سفوف داد  
**صفت سفوف** زنبه كرمانی و انیسون و مصطك و قند سفید همه را ارد كند و هر يك  
 دو مثقال ان را با اب ایدیان معجون كرده بدهند و اب ایدیان و ترب و زرشك با  
 اندك قند هر صبح بدهند و خود را كرم نگاه دارند و اب بخورند **باب بیست و نهم**  
**اقدام** بیا دیهای كرده و مثانه و سوزش مزاج اگر بزرگ باشد يك با سلیق زنند  
 و شراب بنفشه دهند و قرض كنج **صفت ان** مغر تخم كدو و مغر تخم خرفه و كل ازنی  
 صمغ و كندر و خون سیاوشان از هر يك دو درم تخم خفاش و مغر ایدام و رب  
 و كبریا و نساسته از هر يك يكدم ایتون يكدم و حب كنج شش دانه كرفس دو درم  
 همه را بگویند و شراب بنفشه بپوشند و قرض كند و سبزی دو درم بدهند و دهند  
 و خیار و خرفه بغایت فایده دهد و شیره تخم خیار و خرفه و شیره تخم خرفه و شیره تخم  
 خرفه با ترنجبین نيك است **سلس البول** افت كه بول بی اراده جدا شود **علاج** افت كه  
 در اب كوكرد نشیند و روغن سداب بمالند و معجون فلاسفه بخورند **دشوائی**  
**امد بول** اگر سبب رخی یا از جانی افتاد ان باشد يك با سلیق زنند و در اب كرم بنشاند

و روغن

بول الدم

قرص طباشیر

سنگ مثانه

باد مق

اما خصیصه

باب بیست و نهم

اندر باریک

مخصوص

فان

حب حیف

و روغن كل بمالند و اب دهند و انه دهند خون **امد بول** يك با سلیق زنند و در اب  
 كرم بنشاند و اب انار شیرین دهند و شراب بنفشه و اب تخم خرفه و قرض طباشیر دهند  
 بدین صفت **صفت قرص طباشیر** تخم كاهو و تخم خرفه و كل ازنی و كلخ و كلنا را از هر يك يكدم  
 تخم كشیله درم طباشیر سه درم باب انار ترش بدهند و فماد از حباب و پوست  
 جو و روغن كل كند سنگ مثانه در اب كرم خست و حجر الیهود در اب ایلید بقد  
 شیرین كرده خوردن نافع بود و تخم خرفه و زنبه و فاخته و سعد و تخم كرفس و تخم  
 ترب و مغر ایدام معجون بگویند و يكدم از ان با لیج بر سیاوشان **باد مق** از كار  
 سخت و سیر خوردن و خمرهای كران برداشتن پیدا شود و اگر كودك باشد از انك  
 كردن بسیار پیدا شود **علاج** هر صبح جوانی كه در او ایل ان كتاب ذكر شده  
 بدهند بقدر دو مثقال و كلاب یا شامند برك سرو و پوست انار ترش كند  
 و فاخته و سیر ترش كوفته فماد كند و اگر كودك باشد سداب بوغن پیوند و  
 مالند و اندك چند بیدستر عمل سرشته بدهند اگر حرارت ندانسته باشد **اما**  
**خامیه** يك با سلیق زنند و كشیله طلا كند و ار جاقه و حلبه بپوشند و اگر قضیب  
**اما** كرده باشد سرکه و سفیده تخم مرغ و روغن كل طلا كند نافع بود **باب بیست**  
 و سیم اند باریهای زنان حیض بسیار اندا كرفس بجای باشد يك با سلیق  
 زنند و غذا اش سماق و فنادان دهند و فماده باب از تو كرده بخورند  
 و اندك فلوینا بخورند و ایضا سره و ارد ما در بپوشم پاره كه باب پوست انار  
 تركرده باشند الوده كند و بخورد و در ان كرفس خورده قرض كرم بدهند  
 با زیتان **حب حیف** كسانی را كه فربه باشند و در كراه باشد حب حیف دهند



عسر و قلات

و زهره کا و باب سداب بنهند و بپخت زها و طلا کنند و غذا خود آب دهند و  
 یکدم ابل و یکدم و فاس و یکدم تخم کرفس هر سه را نیم کوفته در یک قلع اب  
 بجوشانند و بپالایند و اندک عسل داخل کرده بنامش بخورند **دشوار دادن را**  
 و علبه بجوشانند و اندک بدهند و اندک روغن بادام و فلفل ساینده و بپزی کنند  
 و عطسه آرند و غذا اش مرغ فریده دهند و اگر در آن وقت که نوزد مک زادن باشد  
 هر روز پنجم فعال روغن بادام بخورند اسان بچه بزین دهند و دواء المشک خورد  
 نافع بود و اگر بچه فروید نباید و در آن مالم زیاده باشد یکدم زعفران بکاو جل  
 کرده بدهند بچه فروید و سم است و پوست خیارشور و دود کردن نافع است و  
**کی شیر** را غذای نوزد مثل اش و گشت با خود و میان و مرغ فریده و باطل و لو بیاید  
 و از چیزها که خون را بسوزاند مثل سیر و گچ و دوشاب و مغر کرد کان بخورند و  
 حلوا از مغز بادام و جسته و قند خورند و اگر حرارت داشته باشد شراب بپوشه  
 و تخم خرفه و توفکین نافع باشد باب بیست و چهار مراد در وجع مفاصل و در **بند**  
 اگر برین باشد و کرم نباشد و کفی و سردی و تری باوی باشد کلنگین بپزند  
 و چند روز بعد از آن سوز بخار و وجع منقش بدهند و غذا خود آب و روغن است  
 و روغن کل کرم کرده بمالند و سبی کا و طلا کنند **نفرین** است که آنکس پای اما کند  
 و در کند **علاج** مهمل از تعب بزرگان بدهند و اگر کرم باشد بزهره نای بپزند  
 خیابانیده طلا کنند و افیون در مالیده طلا کنند **عرق النساء** علاج او چون علاج  
 نفرین است **داخل** است بود که بزین ناخن بدید اند **علاج** نور البیج و افیون بپزند  
 حل کرده طلا کنند و لعاب بزهره نای که حل کرده طلا کردن نافع بود **اشک**

باب بیست و چهار  
وجع مفاصل و در  
بند

نفرین

علاج

عرق النساء

داخل

مرهم خل بمالند و مرد اسنک باب حل کرده بمالند اگر خشک باشد دایم روغن تازه بمالند  
 و اگر تر باشد کو کرد ساینده و روغن تازه بپا فینند و بمالند و اگر مریض آدم بزرگ باشد  
 رک بنزند و مطبوخ سنای مکی و خیارشور و بنفشه و ترهندی و شیخ شت بپزند  
**قوباء و علاج** است که طبع الورا بپزند که ترش خبیانند و آن عضو را پاک کنند و بمالند  
 و جراحات کنند و دیگر بمالند **جراحات** کهنه شده و مرد اسنک را بپزند که نخته خشک  
 کنند و روغن کل اضافه کنند و بدان موضع بمالند **سوخته شدن از آتش** در حال  
 سفیده تخم مرغ طلا کنند و سفیداب و مرد اسنک بپزند که طلا کنند و اگر زخم شده  
 باشد مرهم کافوری بکار دارند و پیله بط و مرغابی نیک است **و غنق موی** علاج  
 فقرا و مطبوخ افیون و مسهلات بدهند و عاقر قرحا و فریون و زهره کا و شتر  
 طلا کنند و پیاز پیوسته بمالند **در از کردن موی** باب چند روای خود بنویسند  
 و روغن مورد و روغن لادن بمالند **کلف** تی فرمایند و مسهل بدهند تخم ترب و شت  
 نیکو فتره را در سر که خبیانند و انموضه را بوسله درشت بمالند چنانچه سرخ شود و بعد  
 از آن دارو بمالند **نک** **روی روشن کردن** ارد باطل و از جو و ارد خود و ناسته و  
 و کبر و تخم ترب بگویند و بنهند و اندک شراب بپازان کنند و در اول شب طلا کنند و در وقت  
 صبح با آب گرم بنویسند **نک** روی روشن شود **روی عرق خون** **نک** در ارد صندل و ارد  
 کلخ و ارد بزرگ مورد نزم بپایند و در زیر بغل بمالند و غذای نیک بدهند و  
 طعاهای بد بپزند و شراب بپای جوی عرق خوش کنند و **نک** روی بپا فروزد  
**باشنه** **طریقین** طبع و ارد ماز و پیله بط بگویند و بنهند نافع بود باب بیست  
 و پنجم **علاج** زهرها هرگاه که بپزند که چیزی زهرناک داده اند فی الحال آب نیم

قوباء

جراحات

سوخته شدن

در از کردن

نک

روی روشن کردن

علاج



